

و این ایضا در کتاب و این مرد و انسان و نند اجراع حکما بر تصحیح و او است
 و ضعیف است و بیضعفان به آن قول بر ظاهر است چنانکه در بعضی کتب است با مع اعراضا غیرین بوجه آخر و هو عمل الحاکم
 مع اقتضا و العمل باخبار و الا ما نطه الحلف و غیره این قطعه حد امع دعوی است علیه الاجماع و الخلف و هذه عند الا
 بلا خلاف کما عن التمايز و المشهور اربع فرائح الخ و هذا مستطابا کما حرام است و غیره است و کما فرغ من برود با کرا از چهار فرسخ
 در بعضی بلاد بقاها و جازها و قضایاها است و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 و این قیاس کتاب فعل حرام و در آن است و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 چهار فرسخ حکم سفر کردن از برای تجارت دارد و کراهت با حرمت در صورتیکه بقصد خرید یا فروش در آن شهر بیرون رود اما اگر
 شهر بیرون رود بقصد دیگر و اتفاقا بکاروان بر نخورد و چیزی از آنجا بیرون نبرد یا چیزی از آنجا بیرون نبرد و از آنجا بیرون
 نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند
 بود بلکه قهرا در صورتیکه کما پیش از آن فرسخ بلدانند و غیره در صورتیکه در آن شهر بیرون نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند
 بیرون نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند و اگر بیرون نماند
 از عموم تعلیل در روایت بکراهت با حرمت آن غیر قابل شده اند چنانکه آن صاحب باطن نیز معاموم میشود و بدانکه بنا بر هر دو قول
 بکراهت با حرمت بیع صحیح است و حال آنکه بیاض اتعاق القهر با بیاض الا ان القهر عن کمال التعلق و شرانته فی الخبر الاول و تمام اشعار
 کما عن الاسکان و اگر چه فتوای معظم اصحاب معتقد است که استکان بیع حکم نموده و بنا بر بعضی بیع هرگاه بعد از آنکه
 اهل کاروان که در آنجا خرید و فروش نموده اند بیرون شده اند در صورتیکه بعد از بیعت بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند
 الا شهر بیع و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند
 و الاضرای فی الشرح و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند
 و امثال آن است و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند
 در باب غلبه
 باشد با لمرض علام
 القصد بالذات و بالمرض مع عدم بول الطریق و لو حصل ما نفع را علم یا نفع است اجازا کما فی القیمة و المشهور و اللغات غیرها
 و هو غیر مضافا الی العمومات المقدمه المانعه من بیع المرضی من غیره من ماحرم اصله مکرره عن مجتهد جامع استبان
 و عن کاور و کوسفند و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 شود با ضربان کما صحیح فی جواهر الکلام و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد
 نماید که اینها بحد خلاصه از اینها بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند
 النافع و غیر آن نقل شده است
 گفته عدالتی من جمیع اصناف
 من المشرف و مشهور و من الامتثال تقبیل استباحه آن است و ما بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند
 اند چنانکه قاعی جامع برین غوغا و دعوی جامع منع است و اخباری که در خصوص من او شده اند و مطلقا اند و قیاسا
 جمع بین الاخبار بان شود از بیعت بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند
 و با خبر و با کرا و غیره اینها بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند
 قهرا و در آن در وقت حاجت مال فی اللغات المشهوره من الاخبار تقبیل استباحه آن است و ما بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند
 این در بیان اجماع و حکم الشیخ فی دعوی الاجماع مع الاخبار تقبیل استباحه آن است و ما بیعت شده اند و بیعت شده اند و بیعت شده اند

مذاك كل بحر الجواهر الذي يخرج من قضايب العالم كوتيد في الفاضل السدعة الفقهاء العظام ونبذة
الفضلاء الفخام المبرمجين جناب الحاج محمد علي الشهبازي الفقيه الشريفي سيده الله تعالى
رحمة الرحمن الرحيم

المهدية التي اجتمعت من الابصار بالقرعة واقدت على الاشياء بالقدرة فلا الابصار تفت لرغبتها ولا الالهام تبلغ كنه عطية
لا يدرك بوم ولا يتقدر بفهم قصرت الالسن عن بلوغ حده وثنائه واحد لا يحدد ودائم لا يامد وقائم لا يحدد خالق لا يظلم
له وواحد لا يندله وحمد لا يفتوله والله لا تان له وفاطر لا يشرك له ورازق لا معين له والقائم بلا فناء والقائم بلا خفاء لغير
لمحد في مكان ولا غاية في زمان المتبع في كل مكان والمعبود في كل زمان والمدعو بكل لسان والعظم في جنان الحق هو يوم الدين
القديم القادر الحكيم والصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين وسيد الاولين والاخرين الذي كان نبيا وادام
بين الماء والطين محمد بن عبدالله شفيع المذنبين خاتم الانبياء واجتهد على من في الارض والسماء وهاجبه ووصيه امير المؤمنين
وسيد الوصيين الامام العليم المبرمج الميرزا ابو الضحاه والايام وديقه في دار السلام الذي انزل في شانه ويطعمون الطعام
للفقراء والمساكين والايام زوج البتول وابن عم الرسول الفارس البهول سيف الله المسلول القاهل التواب وقائل المراثي
الناطق بالصدق والصواب من وافق حكمة حكم الكتاب مقرر الكتاب ومظهر العجايب من اذكري اسمه بالشارق اهتد من
هو في الغارب اعنى على انزل طالب والدمصايح الدجى ومفاتيح الهدى وحج الله على الورع ما اظلت الزرقاء واقلت الغبراء
صوتها باقية الى يوم البعث والجزاء ويعبد حين كويده ابا قدام مؤمنين بنده ورسوله اقل العباد علما وعملا واكثرهم زلالا وهم
ذرة هم مقدار اقل الحاج والعمار محمد علي الواعظ الملقب بالفقيه ابن مهدي محمد بن ابراهيم بن اسمعيل التبريزي مولدا ومعدا
الله ولو الدهر واحسن اليهنا واله كحقيقه بضاعت بحمد تذكرا جناب مدة مديده در صددين بود كه كتابه تاليف نمايد كه
مشتمل بر تعيين اخلاق واحكام بوده مذكراين عبد مفتاح در حال جوده وميزات باشد لكن بسبب بوانق زمان وطوارق حدا
وفوت اولاد وانوان عليهم الرحمه والرضوان والجنه والنظران فرصت حاصل نكرديد ودر اين اوقات با وجود طرقات اراض جنبا
مزمنة صتيقه باضعف باصره ودر خورث جارسه بنا بر الناس بعضا از اخلاء ايمان واحباء ايقاني واصدقاء ودعائي غيبا تكلم
على الامم قدم جنارت پيش نمايه بتاليف كتابي كه محتوي بر بيان توحيد واخبار وشكله ومواعظ بالقره ونفا سبيل نقيه واحكام
ومسائل بدعيه وحكايات شايقه واخلاق نفيسه ونصائح غريزه وكلناك قدسته ومباحث حقه ونحاسن آثار سنيه واشرف
واييات دايقه كاعذب انماء الازل والاطنا زهر الملال بوده باشد معتم شده عزها جرم نموده از جواهر كلام ائمه انام عليهم
السلام كه در كتب معتبره فقهاء عظام ضبط شده واز كلناك علماء كرام كه ميادونه كلام ائمه عليهم السلام اندوان بتاراه شريفه ونشرا
ميغن خودشان كه مستنبط الكتاب خدا واحاديث ماثوره است وهلا للذوام در مقام انشاد خواص وعوام بين عموم الامام
وسدد كشته انما القاطع نموده در اين كتاب بحمد انتفاع ومهر وياي حاشيه مؤمنين مندرج كرويد كه بافت عده يوم لا ينفع
ولا ينون بوده يا شيعه رجااء واثق از اهل استعداد كه نام شرا الاضداد انت كذا من صفو بزبان پوشند ودر اصلاح معانيها
كوشند چون در خور استعداد اين عديم الاستطاعه بقلم امده مديده عيب جوي نظر نمائيد ودر عين الزمان من كل باب كليله في
اصلاح الحال ونهرا المبداء والنالاشما يشاء قتال يهدى والرخزال وابتكار ابراهيم الجواهر انخر يوم الاخر موسم كروايت مشتمل
وچهارده باب وثمانه اما المقدمه بدانكه علماء عاملين وقره محشره كه في الحقيقه حفظه دين سبيلت ايلين سيد اولاده
المعصومين عليهم جميعا صلوات ربنا عليهم ميباشند وانشان منار صمدين وقدره مقتدين اندك عديده متكلم
تفسير اخبار وتوحيد وفضله ومواعظ واخلاق وغير انها جريه وفارسه تاليف وتصنيف نموده اند ويغنه طالب ورايحه

از هر یکی از آنها حاصل میگردد و مع هذا چون بناه زمان خصوص درین اوان از مطالعاتها کو در کتب و محبت دنیا که در هر کس کل
 خطی است بر قلوب ایشان مستولی شده و خاشاک غفلت چشم حق بین ایشان را گرفته که میل بمطالعاتها ندارند و عمر عمر بزار داشتغال
 بجمع مال دهند و برای خالی عمر و عیال بنا بمضمون وقت سماع لغو صرف مینمایند شعر در اولت و خواهی کنی مال جمع بیست
 و پنج بر خویش نباید کاشت پس از میزان تابمانند بجای شب و روز مینمایدش پاس داشت و ذان جمله احوال مشکل تراست که آخر
 بخت نباید گذاشت و کام جانان هرگز لذت نیست هیدک در بنافته و حدیث طلبوا العلم ولو بالحقین کوش فدایشان نکشته این
 قوم پیروز و جوی باد تا مقصد در یک شهر و بلد از خانه خودشان تا در خانه علی اقدام و نخبه نمیدانند بلکه در مجالس و محافل اگر احیاناً
 عالی وارد ایشان شود هرگز بذهن ایشان سوال مسئله از معالجه وین نهی سداً مسئله مراضه و تحقیق مسایل دینی و راحتی احکام طهارت
 و صاوغ که لیل و نهار با آن مامورند بصل ترین امر به از امور دنیا ضرورت نمیشمارند و از بسکه دماغ ایشان از چیض دنیا کندیده که در
 از کفزار معرفت بوی بمشام ایشان نرسیده و مسایل که در نزد ایشان اهم از ضرورتهاست دینت استعلام اسفار و امتعه و اجناس بلاد
 نایب است و بایر رسیدن مسافرت از برای بریدن لباس و پوشیدن آن و از انداختن نصاب و صلیب بایب که در هر وقت خواهد شد
 و امثال اینها و مع هذا در محافل و مجالس صدق شده و بجاه منزه که در نزد سلاطین و امرا دارند تفاخر مینمایند و مضمون اینها و
آه مفسون صنفاً شامل احوال ایشان و ابه ولا ترکوا الی الذین ظنوا هم کفر مع انهم انکشفوا و اگر فرصتی از برای ایشان حاصل شود
 بمطالعه قصص و حکایات و عزایات صرف مینمایند و کتابخانه ایشان از کتب علمیه و غیره خالی گردیده و اگر در اندیشهها بقوم
 سبک مغز عالی و طبیعی بوده باشد مسایل بدانتر اترجم با حکام ادیان میدهند و کلام الهی در طاقچه او طاق ایشان از قلم تلاوت
 کرد و بخار کف و اگر مایل باشند تلاوت نماز ابدیع الوقت می اندازند حق از جوابه بر پیری نظم به پیر از سر و روی فکین کار جوان
 چه میدانی که سلیبی هست ماه زندگانی را به هادم اللذات اینک مبین و قائم مشیون و صیبت اذ اجاء اجلم لا یستأخرون ساعه ولا
 بستمون و صدای آنها نگویند و اینک الموت و گوئیم فی بروج مشید بر کوش استقامت پیدار نرسیده شعر چشم عبرتین چرا
 در قصر شاهان نکند و تا چنان از خادمان دور گردون شد خواب پرده داره میکند بر بلان کینه عنکوت چند نوبت بر
 بر قلعه افراسیاب مصرع در خیال کس نکستی کا پغنان کوز چنین و در چنین سرای که بعضی وقت برنج و زحمت و هنار از دور و بیزار
 ان بلا مبارک و ادبی چاره هیچ مقوم و پناهی و کریم گاهی ندارد و در این راه کت سهام تیر انداز جلست فرد شرب مرکت شبها
 چشمه مرگ اعدمان کجا آید پدید کال پیرویش که مغز در بخت مزاج و قوت بدیهه کشنده از مرگ ناگهان و از نظر عقل و اراض پیکان
 خاطر جمع و فارغ نشسته و معالجات اطباء هر چند خافق باشند همیشه مؤثر و نافع و اجل به اما از ماضی و نافع نمیشد بلکه تدبیر ایشان
 اکثر خطا می افتد و بزهدت میگردد و اگر مرگ اجاره بودی دفع آن از خود نمودند و بیا وجود این از خود خافل بودن و سرایه عقبی لغو
 گذاشتن متعالی سفاکت و بی عقلیت و ابه اولان کال انظوم بل هم اصل شامل احوال ایشان گردیده مگر نمیدانند که خباقتا خانه
 وجود هیچ موجودی بر این عدم ند و خند و شمع قامت هیچ افزیده بی تند باد افنی نپز و خند و طغران و در این نام بقاء جاودانی برآ
 زندگان هیچ مخلوقی رقم نزموده و نقاش صور موجودات بر صفحات مکان جویلم کل شیء الا لله لا وجه رقم نزموده و مضمون
کل نفس الا لله الموت و بنطون کل من علیها فان هر چه چشید و پوایغ وجود و پیکر تار و زلف روشن نمون
 کرد و هیچ کل شادی مدافع زندگان خالی از با و خزانگی نماند و این شربت هم در چشید و بار بختی است هر که کشیدند
 بیخشنای اگر صد سال مانده یکی بود نباید فشان از این کاخ و لافروند چه خوش با عظمت باغ زندگانی گرامین بودی از باغ
 خزان خوش است اینگونه بر فشانه اگر درین نبودی در میان ازان سرخ آمد این قصه را و این کچون جا کرم کردی کوبید
 چیز کوی کمال چنان خواهد بود از زندگان چه لذت خواهد برده و از سفاکته حیات که صرف مال صناد دنیای خالی می
 نماید چه سودا خواهد رسید مناجات عقل پیچ و مستقیم و خداوندان دای سپاسها که در چنین وقت از اندیشه مرگنا
 و همچنان اول بسته توطن کند سزا به عاجل باشند صواب در سر انجام سفر باش که از لوح مزار خیمه برین زده خوشتر از آنکه

ادی غافل از ذکر مرگ ذاهل که با نهایت ضعف و سستی و کمال سادی وجود مشغول مسئلات نفسا کشته عنقریب از عرض قضیه
 هاید جانگد از وحشت طراز هوش بر داز موت در وقت فوت خواب حجت از دیده چکیده و یون طراوت از کلزار رخاوش برید
 خواهد کردید پیش بنابرین مرد با مشهور باید که هر شب با بغراش خواب میگذارد و انخوا بر خواب مرد و ان بستر با بستر آمد تنقل نماید چه
 که افتاب حیاتش بدو مغرب فنا شده در افق فوات غروب خواهد کرد و در این دو سه روز چراغ عمرش مرده و کل حیاتش پشورده خواهد
 شد و مناسب مقام درخس و شیرین نظامی چه خوش گفته نظم هر ساله نباشد کامکار چه کسی باشد عزیز گاه خوابی مانند جان
 طالع بیکروی نماید با هم در یکی جویم در این صندوق ساری بنویسی که میاتم بود گاهی عروسی و چون رخت هستی از داری فانی بود
 ساری می کشد پس از زمان نه نامش پیمانند و نه نشان و نه مغزش پیدا و نه استخوان مستعد یکبار دیدم اندر خانقاهی که میکار دیدم
 پادشاهی بطشت از بارگاهش خلا میرفت سرش از دیده میبارید میگفت ندانم پادشاه با پایشا هر بینم که مشغول استخوان گفتم
 گوید که بعد از ذکر بجای از احوال و اوضاع انبای زمان برار با ب بصیرت معلوم و میرهفت که این فقیر گمانی که در فقه و مواظب و غیر
 اینها با انفراد ما اینها هم مکانات با کتب علماء سلف رضوان الله علیهم اجمعین نمیتواند نمود بلکه بون بعید بنمایم که بعد از شرف
 خواهد بود و مع هذا اکثر اهل زمان رغبت مطالعه هیچکس از آنها ندارند با وجود اینکه مؤلفات بعضی از ایشان بصورت که سزاوار
 است بان یکتا بالتبر علی الاحد ان لا بالمر علی لا و زانی بلکه بان یکتا بالتور علی صفحات خرد و الحورین بنابرین در این کتاب فاسقا
 از مسایل فقهیه هر چه مشهور عند الفول با اجماع منقول دران واقع شده در نو ابدانها را در بطور دقیق نظم نموده بطرز انبوی در
 و شیق ذکر میشود که بلکه واقع بنفوس اکثر مردم برده و هر یک از مطالعه کنندگان فراخور قابلیت و استعداد خود از آن بهره باب شود
 بجامع اطوار صوری و معنوی و خاوی سزا و بنی بدنی بود نش فیض یاب کرد و در از اشعه انوار جاسبتان که اذیتا من از مشکو
 نبوت و امانت و افضله و دیده ظاهر بینان بمشاهده جانان معانی منور و مشام اهل باطن بر دایح حقایق که در ای مفهوم ظاهر
 تواند بود معطر کرد تا هر که بقدر حوصله خود از خوان پیکران الفاظ شرط و صیغی و افزا و عذار هر مو عظمه و فصیح اش که بخط
 و حال حکمت و بکل گونه جامعیت راسته دل صادق و قریبشای جلوه های ان میل بیشتر و کثرت حاصل شود و آنچه بذاک عظیم الثواب
 جزیل الاجر بوم بقوم الحسب و مناسبه ان اشعار و ابیات که معنی بر مسایل حکمت و مشتمل بر همان نصیحت بوده از و این شعر از ذکر
 مواظب بالغه و فصیح شایسته و داخل این کتاب بنمود چه مطلق شعر مذموم نیست کما قاله اللریجی فی مجمع البحرین و اما انکان فی مدح حق هو عا
 عن القم بل هو مستحب كما صرح به الاخبا انهمی کلا فی دفع مقامه و علاو و مضمون حدیث و ان فی الشعر لکنه کادوی فی رد المسائل
 و غیرها بنابر میل اکثر طبایع بصفتی تجرید را در چه در ضمن ان دعوتی تمام و میل ما لا کلام بد بیدید و معلم و متعلم را در افاده و استفاه
 تا در روند همد و مقصد در نیک و بد بودن مذهب شاعر نبوده مضمون لا تنظر الی من قال فانظر الی ما قال انهم صنفی از شعر که انشا شده
 بود بر ابوابین ترکیبها اگر چه طراف کلزار اسطادش بیخبات ما الا من را ان لا اذن سمعت مطب و معطر شده لکن چون نفوس جمعی که
 قوی بهی طبایع ایشان غالب گشته در می و مرتع در تم با کلا و اریتمتوا و باهمهم الامل ما تند بجام سائمه چه دیده اند و غیر از مستلذا
 نشاد را بچند دوزخ حیات فانی بوی مغرب بمشام ایشان نرسیده مع هذا از مواید و ابدا این کتاب مثل مؤلفات سالفین خط و نصیب
 از برای ایشاد نخواهد بود بیت ترا که نون نظر نیست اعتبارا امیر نظر هر چگون میشود عقبا از امیر و هانا با بسط کفالت سوال الی من لا یحیی
 له بالامال ان هو قتی لا تمام ما ارجوه وان برزق کماله علی حسن الوجود ان یجعلنی من تزود فی یوم لعدده قبل ان یخرج الام من بدن
 وان یصمنی عن موارد الزلزل فی القول و العمل ان الله القادر علی ما یشاء و ینده از منة الاشیاء لا یصدقهم ولا تزجوا الاخرة وهو حسیب و نعم
 باقی الی و علم بوجود واجب لوجود است که ان ما ینبغی ان یبیت چه کفر و سجود و از اکر کبار و باعث خلود و عذاب الیم است و کبر و
 موقان نیست و ان اول مفاصلی است که در قران بیان گشته قال الله تعالی ان الذین کفروا سوا علیهم انذرتهم ام لم تنذرتهم لا یخوفون
 و کفر معدوم میباشد اصل پر از مقصود از خلق عالم معرفت واجب لوجود است و ان از جمیع اشیا ظاهر تر است و بدلیل ورود تسلسل
 که موجب سرگردانی و تعطیل است احتیاج ندارد موآوی پای استدلالان چوپن بود پای چوپن صفت نمکین بود که کبر از عقل با

وین از خود

بدی فخر و ازی و از دارین بدی بلکه معرفت واجب لوجود فطرت لکن در اصل اختیار و حق از اقرار صانع و بکار یکی در اصل
صفات کالیه بروجع لجمال مانند علم و قدرت و اراده تقلید جا بر نیست بلکه مکلف لا اقل بر او تلبه بجا تلبه اقامت که با غنا مطمئن
شود و قطع حاصل نماید تحصیل اعتقاد باید بکند چه واجبست بر هر کسی تحصیل علم اصول عقاید واحدی و بجهل آن معدوم نیست
لکن نچنانست که جمیع مسایلی که در کتب حکمتیه ثبت بعلوم الهی اراده اند داشتن آن واجب اعتقاد با آنها لازم باشد بلکه قدر واجب از آن بجز
اعتنای بر آن اجتماع نموده اند اینست که بدلی از برای عالم آفریده که در پست موجود و واجب الوجود و در الوهیت شریکی از برای او نیست
و از اجزا و ترکیب متزعم و از جهت و عوارض مقدس است وجود او عین ذات و صفات او زیاد بذات نیست نه زمان یا در احوال و نه
مکانی او را فراتر از آن بلکه دست تصرف زمان و زمانیات از آن کبر یا ش کوتاه و الا ش مکان و مکانیات و در ساحت جلالش راه نیست
زنده است قدیم ازلی که ابتدای از برای وجودش نبوده و ابدی که انتهای از برایش نخواهد بود فادراست بر هر چیزی و توانا بر هر امری هر چه
میکند بار او و اختیار کند هر صفا خواهد خلق میکند و هر چه امری از کثرت عدم بفضای وجود نیاید مگر بار او و مشیت او و عالم است بر جمیع اشیا
پیش از آنکه ایجاد آنها نماید حق و قادر و عالم و مبرر و متکلم است و چیزی مثل انبیت شوا و پیغمبران بفضی عالم است بر مبررات و مسموع
حکم او عدل و وعده او صدق است و از برای او مثل و مانند ای متصور نیست و با جمیع صفات کالیه است متزعمه است و جمیع تقاضا
بنوا شرف معنی اشیا و جمیع کالات و تفرقه او از تقاضای جمیع است که از آن شرف متصور نیست گو که انوج و انعمند و بجهتشان نرسد
باید بداند که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر فرستاده اوست و قرآن کلام خداست و آنچه را پیغمبر آورده است از تعیین انتم معصومین علیهم السلام
و احکام شریعت و عین و احوال نشا آخرت از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب حساب و صراط و میزان و قیامت اعمال و شفاعت تمام حق ثابت است
و همین قدر کفایت از برای حصول نجات و وصول به سعادت و اما همتی که گفت صفات از اینک حضوریت با حصول قدیمت با حادش
و مثل آنها و بهشت از حقیقت صفات و همچنین حقیقت بفقول و احوال نشا آخرت مطلقا از روی نداری بلکه در بعضی اخبارش فرموده اند
چنانچه عوام بخوارانوار مولانا محمد باقر آل بلسی اعلا الله مقامه در اعتقادات خود فرموده اند **قال واحد لا شریک له فی ملک و لا
یمون عبادة غیره و لا یستعین فی خلق العالم باحد غیره و انه تعالی احدی الذات لیس له اجزاء خارجیة و لا وهیة و لا عقلیة و انه قلیل احد
المعنی لیس له صفات زایدة بل صفاته عین ذاته المقدس و انه ازلی لا انتهای لوجوده فی جانب لا اول لهیدی یتمتع الفناء علیه و لا وابد و انه
لیس بحجم و لا جسم و لا زمان و لا مکان و انه حق بلا هیوة زایدة و لا کیفیة و مرید بلا خلوص و بال و لا تفکر و لا روتیه و انه یفعل بالاختیار و هو
غیر محبور فی اضاله و انه علی کل شیء قدیر و انه لو اراد خلق الافان مال هذا العالم لخلقها بلا مادة و لا مدة لاعلی بنه العالم و انه تعالی
عالم جمیع الاشیاء جن نباتها و کلها قها و ان علیه بما کان و بما لیکون علی فحج واحد و لا یفتقر علیه بالشیء صیدا ایجاد و انه لا یزیر عن علیه
مقال فقه فی الارض و لا فی السماء لاعلی بن عمه الحکیم لایعلم الغیبات و القول به کفر و لا یلزم بل لا یجوز التفتکر فی کفیه علی لایستور
او حصولی و لانی ساهب صفاته اکثر مما قر و او یقتوا انما فانه یرجع الی التفتکر فی ذاته قد و قد یخبرنا عن التفتکر فی اخبار کثیرة و انه تعالی
لا یفعل شیا الا حکم و مصلی و انه تم لا یظلم احدا انشی کلامه ریح الله قدره و احشاء فی سماء الرضوان بدو و بعد آنکه در کتب در
صفات ثبوتیه الهی میگویند همان جمیع و بصیر است که در نوع انداز احساس بعضی مدرك مسموع و مبصر است مخفی نیست با مسموع و مبصر
مراد اینست که حق تعالی شنیدنی را میشنود و در بدنهای بی بدن لکن بدون البی و چشمی و گوش و بجهت آن حالت ثبوتی است و ابدالا در لغت معنی
المعنی است چنانکه گویند مشیت حق ای که بعضی راه رفتن ما اینکه با او ملحق بشدم و در اصطلاح و در معنی ذریه او گفته اند یکی صورتی حاصل
از شقی است در نزد مدرك خواه آن شیء مجرد باشد یا ماده از جنها کلی حاضر باشد یا فایده و م احساس است که عبودیت از ادراک شیء
موجود در ماده شیء حاضر نزد مدرك محض و فیهات مخصوصه از امکان که و کفیت و غیر اینها قادر است که تعالی هو فلیه بالذکر کان
ضمیم و واجبست بر هر کس که اعتقاد جلایم و اسخ جمیع امور مذکوره داشته باشد بنویسد که الطینان و سکون از برای او حاصل کرده
و بجهت تصدیق بنیان بدون الطینان قلب در نجات خوری و وصول به مراتب سعادت حقیقیه کفایت نمیکند بل کوازی در حفظ خون
و مال و حکم بطهارت و امثال اینها از احکام دنیوی که کافی باشد و بعد از آنکه الطینان علی حاصل شود و نجات خوری و رستگاری حاصل میشود**

پاشیدی بر همه کرد وجود واجب ظاهر و روشن بودی و عقل حکم میکند که کل ممکن از عدم بوجود نمیتواند بیاید مگر آنکه غیر او را ایجاد کند
زیرا که خود نمیتواند خود را ایجاد کند بواسطه آنکه اگر در حال ایجاد خود وجود هستی داشته باشد تحصیل حاصل لازم میاید و اگر نباشد
داشته باشد لازم میاید چیزی که نسبت باعث هستی بشود و با وجود مساوی بودن هستی و نیستی بالنسبه بذات او ترجیح میدهد و این
حالت میدهد عقل پس باید ایجاد کننده آن ممکن غیر او باشد و آن واجباً لوجود بالذات با ممتنع الوجود زیرا که آن چیزیکه مفهوم میشود
از سه قسم که ممکن و واجبیت ممتنع است پدید نیست و محالست که ممتنع الوجود ایجاد کننده باشد زیرا که خود هستی ندارد و هستی آن محالست
پس متعین است که ایجاد کننده ممکن الوجود بالذات باشد نه ممکن الوجود و نه ممتنع الوجود پس مجموع ممکنات در هستی خود محتاج
باشند بواجب الوجود بالذات پس اگر واجب الوجود که موقوف علیه وجود میکند وجود نباشد هیچ چیز موجود نخواهد بود و این خلأ
محسوس است خلاصه تفکر در عجایب صنایع افریدگار و تدبیر و آثار قدرت کامله پروردگار امریست که هر کس در انانیت و افق و افق ناقص و تبصر
نماید از انانیت با فریفته آنها میسر و عظمت کامله و قدرت شامله او را میشناسد و شکر نیست که غرض خلقت انسان نیست مگر همین که
قال تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و از برای احدی ترقیب از حیض نقصان با وجع کمال شکر بآن ممکن نیست مگر این و کوشش
بواسطه ان شنوا و دیده و بین از ان به ناظرات که در جهل از ان ذابل و نور علم بان حاصل میشود و از ان نیست که اوقات و اخبار دنیا در فضل
دارد شده چنانچه حق تعالی فرموده وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي الْقَدَرِ و این تفکر و انقضای مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ یعنی در نزد خود تفکر نکردند که
خدا ایجاد نکرده است اسماءها و زمین و آنچه مابین آنهاست مگر بسبب امری که حق است و لغویها فرموده است وَبَارِئُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَآبَاتٍ لِّأَبْلِ آلِ إِبْرَاهِيمَ بدرستی در خلق کردن اسماءها و زمینها علامات قدس کامله خالق آنها است از برای صاحبان هوش و عقل
میفرماید الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی ایشان کسانی که خدا را یاد میکنند ایستاده
و نشسته و خوابیده و تفکر میکنند در خلقت اسماءها و زمین و غیر اینها در هر حال و در هر حال و در هر حال و در هر حال و در هر حال و در هر حال
نموده که فرمودند فکر کردن در یکسانست بعبادت یکسانه و غیره بر تبه تفکر مگر کسی که خدا مخصوص توحید و معرفت گردانیده باشد
و باز از انجناب روایت نموده که بهترین عبادات صرف نمودن فکر است و خدا و قدرت او و مراد او فکر و خدا فکر در عجایب صنایع اوست و در ذات
مقدسش زیرا که تفکر بذات منوع است همچنانکه مذکور خواهد شد و از حضرت امام رضا عم مرویست که بسیاری نماز و روزه عبادت نیست بلکه
عبادت تفکر کردن در امر پروردگار است و اخبار درین باب بسیار است بدانکه در هر موجودی از موجودات مجردات و مادیات از فلکات و غیر
و با بطور مرکبات عجایب صنایع و غراب بدایع که دلالت بر وجود مانع میکند هویدا و ظاهر است و تعداد آنها از حد و حصر متجاوز و بیان بسیار
از ترقیب ان عاجز است و در مقام برای تذکر نام بگذر قبلی از انها اکتفا میشود و بر همه کرد وجود واجب الوجود هیچ چیز ظاهر و با هر تریست
هر کس که در غراب صنایع و لطایف حکمتهای الهی که در افاق و انفس مغرب ساخته تفکر نماید و از اشکی در ثبوت ان نماید چه عقل حکم میکند بلکه
کل مادیات احتیاج بوجد دارد و لا بد است از انکه منتهی شود سلسله احتیاج بر آنکه احتیاج بوجد ندارد و این فقره را در بخارا انوار نیز
نموده قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و در این باب زهد و حصر زیاد و لا یحیی عدوه ان
فرموده وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لِّنَايَةِ تَدْعُ عَلٰى اِلٰهٍ وَّاحِدٍ وَّوَدَّعَا وَاوَدَّعَا با حقیقت من فرط الظهور مشنوی این حقیقتا قریب زحیل الوهید تو فکرت
تیر فکر ترا بید هر که در و انداز ترا و دورتر و چنین کنی بود محبوبتر و اگر کسی ببیند امر صنوع و ساخته شده را و نبیند آنکه اگر انرا
ساخته الله بعقل خود حکم میکند که کنی را ساخته و همچنین ایمان و زمین و آنچه در میان آنهاست دلالت میکند بر صانعی که ایشان را
و بعد نگاه داشته هُوَ الَّذِي مَخْلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَنْ تَرَوُنَّ رَأْسَهُ و لا یحیی عدوه ان و در این باب زهد و حصر زیاد و لا یحیی عدوه ان
میباشد صفا نظر بر این اعتبار بر این فلک در او و نجوم نواب و شهاب و اختلاف کرهش انما در لیل و نهار و نزول اعطارد و جوی آب انما در
ان در بخارا و خلق معادن و ذوق و انهار و نباتات و اشجار و پروده تلج و حرارت نادر و اختلاف مخلوقات و بط ارضین و سموات خلق
حیوانات و جمادات و همین نوع ایشان معرفت و بیان و بنطق و نشان دادن و تغییر عناصر و تبدیل حقایق و استحاله اجسام
و استقامت نظام حفظ ایشان در حالت بقدر و تمام و تغییر رزق بر اصناف نام از صنایع و انعام و ذواب و هوام و خلق خدا و از قوه و

و هو بدهای است که محقق بیناید چه در هر یک از صنوعات و مکونات صدایقی از ایات بر صانع عالم برپا است و در مشرق از اشیاء و لایله
 چشما و هویدا و اثر صنع او پدید است و آنچه ذکر شد قلیل از حکمتها و عجایبی بود که در ضعف حیوانات خلق کرده و چون اشرف آنها انسان
 کزیده بصیرت بکشاید در هر جزوی از اجزاء بدن خود عجایب حکمت و آثار قدرت تا قدر مشاهده میکند که فهم او چنان و عقل او و اله و
 سرگردان میگردد قال الله تعالی تبارک و تعالی وَفِي آفَافِكُمْ أَقْلًا تَعْقِلُونَ و ظاهر است که هر که تا قتل در خلقت عجب و هیبت غریبه خود
 از فاعله تا بظرف جلیس برزم میکند که مراد است مدبری و صانع و معلومش میشود که خدا درشت بر حکم میکند فاعل کامل از حد و در خود به
 حد و ث عالمی آنچه در سقف رفوع اکبر و مهها و موضوع است از خلق ناس و اعظم از جسم ایشانست قال الله تعالی الْمَخْلُوقَاتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
الْكَبِيرَاتِ خَلَقَ الْإِنْسَانَ لِكَيْ يَعْلَمَ وَبَابُ يَدْرِكُ كَمَا فَانَ بَيْنَ بَصِيرَتِ بَابِ أَجْسَامِ رَفَعَهُ وَسَمِعَ رَيْتَهُ بِجُحْمٍ مُضِينَةٍ كَمَا نَظَرَ
أَوْ خَالِقِ صَمَدٍ بَدَنِ عَمَدٍ كَمَا قَالَ تَعَالَى تَرَوْنَهَا بَعِيرٌ عَمِدٌ وَحَفْظُ نَمُونَةٍ أَمَّا الْأَعْوَجَاجُ وَكَيْفِي كَمَا قَالَ تَعَالَى وَلَا يَبُودُ جَفْظُهُمَا وَوَرْتَبِيحِيهَا
وَكَيْفَانِ وَبِيضَاوِي وَغَيْرِهَا تَفْسِيرِ شَدِيدِ بَابِ كَيْفِي لَا يَتَقَلَّبُ حَفْظُهُمَا أَيْ حَفْظُهُمَا يَأْمَنُ مَا خُوذَ إِذَا وَدَا سَتَ وَهُوَ الْأَعْوَجَاجُ جَنَاحُ أَهْلِ
تَفْسِيرِ وَفَنَاتِ تَفْسِيرِ نَمُونَةٍ وَهُوَ الْعِلُّ سَعْنَةُ عَالِي رَانْدَاوِ وَاشْتِاقُ كَرِيمِ أَوْ دَاوِلِ نَمِيكَدَا الْعَظِيمِ كَمَا سَتَفَرَسْتَا لِأَضَافَةِ الْوَكَلِ مَأْسُورًا
وَإِطَاطَةً يَكْنُدُ وَدَاهِمٌ وَخَلَقَ نَمُونَةٍ اسْتِ بَقْدَرَتِ خُودِ بَدَنِي تَدْرِكُ شَرِيكَ كَمَا قَالَ تَعَالَى وَالسَّمَاءُ بَيْنَيْنَا هَا يَأْتِدُ وَإِنَّا لَنُوسِعُونَ عَنِّي
نَمُونَةً اسْمًا زَائِقُوتَ وَقَدْرَةَ وَآيِدُ بِمَعْنَى قُوَّتِ چنانچه صدوق علی الله مقامه و اجزل و الخلد اگر امده در عقاید خود تفسیر نموده و گفته
اليد القوية قال الله تعالی وَادْرِكْ عِبْدًا نَادًا وَادْرِكْ الْإِبْرِيْمِي ذِي لَمُوتَةَ وَجُوهِي نَزِدُ صَحَاحُ وَعَمْرَانُ كَفَلَةُ الْيَدِ الْقُوَّةُ وَآيِدُهُ أَهْلُ قُوَّةٍ
وَإِدْجَمُ يَدَيْهِ بَلَكَمُ مَصْدَرٌ اسْتِ زَائِدٌ يَدِيدُ إِذَا وَاقُوتِي چنانچه غاطسه اهل لغت الا ماشاء ذکر نموده اند و در صافی نیز بقوة تفسیر
نموده و قدا در است که اسما از زبانه ازین و سبع نماید بلکه دران واحد صد هزار مثل اینها خلق کند و تصور نماید و دران مخالفه
اسما آنها را که بعضی بود میکنند نسبت بهما خوبی و برخی ما را با بدی و برخی بعضی بر بیج و برخی بعضی بر بدی و در وقت اندمن غیرت
و عزیز نموده اسما از بریت کواکب و شمس و قمر قال تَعَالَى وَزَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِرَبِّهِ الْكُوكَبِ وَدَرْتَفْسِيرِ بَابِ كَلَامِ اِنْشِقَاقِ اسْتِ كَمَا شَقَّ
الْبَهَائِي وَحَمَلُ اللهِ وَرَفْتَا حِ الْفَلَاحِ وَكَشْكُولُ ذَكَرَ نَمُونَةٍ هَرَكَةُ خَوَامِدِ بَابِ رُجُوعِ مَا يَدْرِكُ نَظَرَ كَمَا يَأْتِدُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَفِيهِ اسْتِ اِنْشِقَاقِ
شعبي حد و ث غيوم و عود و بروق و صواعق و امطار و دملوح و رياح و امثال اینها از کسوف و خسوف فرقی چشم از برای دیدن اینها
قدرت کوش از پیشیدن ناچار حکمت است اما بحق ناطق بعضی صادق علیه السلام بر مفضل فرمودند ما مفضل اولاد که ما را حق
و وحدت و اینها از اجزاء اینها را و احتیاج بعضی از بعضی دلالت مینماید بر وحدت مدبران چنانکه در اشاط اجزاء شخص و انشطار بعضی
دلالت مینماید بر وحدت مدبران زیرا که چون سگر مکی اینها را که هر چون خانه است نباشده و محساکشته و ان جمیع ما احتیاج ان اسما
سقفان و ارض فوش و ستاره کان چون چراغها و جواهر مجزیه فخر شده و اقسام نباتات ممتبا کرده به جهت قارب و صنوف حیوانات و
بجهت منفعتی و مصلحتی و انسان مانند ما للانس بیت متعلق با دست و آعجز است که اگر کسی بر لطافتی وارد شود و به پند که شمس و
دران روشن شده قطع میکند ان که مترجم از دست نموده و اها ستر و خمر که اهل خائفین طرا و کلا بلکه جمیع حیوانات و دوله و
بجا و فلو ان از نور آنها زندگان و حقیقت مینماید مثل چراغی است که بر سطح و صانع بهم رساند قال تَعَالَى وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِي سُبْحَانَ
حَمَلِ السَّمْسِ رِيًا اِلَّا هُذُومًا وَهُوَ جَلَّةُ اشْهَابِ صَدَسَ وَطَى حَقِ دَانَهُ مَانَدُ وَنَهْ نَدَا سَتَ چو نبود ذات حق واضد و هنا
ندانم تا چگونه دانی و او چو نور حق ندارد نقل و تحویل نیابد و در تغییر تبدیل اگر خورشید بر کمال بودی شعاع او بیست و
بودی ندانستی کسی که بر تو او است نبوی هم فرق از مغز با پوست و کسی که در هر خود هر که طما حونه ندیده باشد اگر نظرش با حونه
افتد و کوش و درون او و او بر پندار بر اجه او علم قطع حاصل میشود که اینها مدبری است که او را بر کوش انداخته و اها کرده شانها را آنچه
داناها است از شمس و قمر و بواول آنها و ابلج نبل و نها و کما قال تَعَالَى تَوَجَّحُ اللَّيْلِ السَّمَاءَ دُنُوبِجُ النَّهَارِ فِي الْكَبِيلِ دَلَالَتِ بَرِي
باری و صانع نمیکند موازی جنبش ناهرمی خود اشهاد است که گواه در الجلال سواد است که در سنک اسناد واضطراب
اشهاد مدبر و جویاب او بیرون از هم و از تغییر من خال بر فرق من و تشبیه من اجزاء اینها بقدر فهم ما است این

بیرون که بود تراست من خست کشتم که خاک در دهن تا که محای تو آید در سخن و در هر چیزه از اشیا و موجودات کائنات ما کان کر
 کسی نگوید تا مثل نماید و بدیده بصیرت و دان نکردن برای و علم بوجود واجب بوجود حاصل میشود و احتیاج بدانستن مسئله هبوط و
 و مانند آن که موجب تصدیق عمر و تحصیل شقاوت و بدبختی بهم نرسد تا آنکه قال تعالی اولم یزأ الانسان انما خلقناه من قبل و لم یکن شیئا و یسئلی
 اعلام و در کتب غیر نقل نموده اند که فاضل وانی را در رساله در اثبات واجب لطیف نماید و وجه اش از او پرسید که چه مینویسید گفت
 رساله در اثبات واجب پس ضعیفه گفت ای الله شک ما طرقت السموات و الارض یا در خدا شک نیست و خالی است که خالق سموات و ارض است یعنی
 ایجاد سموات و ارضین که اگر از سایر موجودات است دلالت بر ممانعت نمیکند و شک و ان نیست که احتیاج بر اثبات بوده باشد و عقا با حق
 خاک است که آنها بیصانع نمیشود پس بعضی بعضی فاضل وانی ترانه نموده تا این کتاب را نظایم اگر بودی فلکرا اختاری کرمتی بکوان با
 تراری زما صد بار سرگردان تراست و زما در کار خود چه ان تراست او و ایضا هر که تا مثل نماید بدلیل غریبه که حضرت سید البشر و الشیخ
 المشفق فی المحرمات الله علیه و اله و سلم از او پرسید که وجود خداوند خود را چگونه دانستی گفت البعده تعدل علی البعیر و انزل قدم علی السیر
 اضمأ ذات ابراج و ارض فانت فجاج لا بدل علی اللطیف الخیر بما صل منی بنک ما در راهها پیشکش و بعرضه را که می بینم حکم میکند عقل ما که شتر به
 ازین راه و فزندی و نشان پارای می بینم میدانم که کسی از این مکان گذر و عبور نموده اما این آسمان صاحب برجاها و کواکب نورانی و زمین مست
 فجاج و راهها با این وسعت کافی نیست بوجود واجب و وجود لطیف و دقیق بهین علم و خیر موقوف خاصین کو بدینکه این دلیل اول است بر مطلق
 از راهین این سبب که در کتاب شفا و اشارات ذکر نموده و شیخنا الطوسی طهری در بیان فرموده چندی کل لاحق تغلیظا میکند
 دلیل ساقی و نقض میکند دلیل او را و دلیل اعرابین این است بر موصوف که هر که نقض و اهدام باورد و نمیدهد شمس در هر چه میگویم نظر از
 چشم غیر در وی مشرح است از توحید صد دلیل بگذر و مواز دلیل بعد اول راه بر او را از شناسن بر از جهت قال و قبل تا این
 بدانکه اعراب جمع عرب نیست بلکه اسم جنس است و انما لا واحد است و اعراب محصور است بستگان با دره و اهل امضا را عرب بگویند
 در نسبت اعراب نص علی الجوهری فی الصحاح و الطبری فی الجمع المنتهی ایضا فایده معنی نماید که تفکر و کنه ذات و چگونگی صفات واجب الوجود
 ممنوع است و کنه ذات و اجراء استن محالست قال هم و انی ربک المنتهی و چون معنی بخدا منتهی شد نباید محاوره نمود و این معنی در لغت
 سوانره و در خطبهای بلخه خصوصاً در فیج البلاغه بیان شده نظایم همه هستند سرگردان چون کار پدیدارنده خود را طلبکار پس
 در آنچه ایجاد نموده در افاق سموات و ارضین را نفس بلکه در هر ذره از ذرات از غراب صنع و بدایع حکمت که تا مثل و تفکر نماید بر عقل
 یقین مینماید بوجود صنایع که در رب حکم و علم و قادی و قاهر است و جایز نیست بر او ظلم و قبح و میدانی که خالق آنها مثل اینها نیست شی لا کاف
 است و کامل بالذات من جمیع الجهات غیر مخصص و فانی و محالست و هیچ گونه نقص و ذات صفات و نیست و علاوه بر این معوشه
 بر همه خلا بگویند که مژده است بایات ظاهر و مجزات باهره و شهادت مینماید عقل بالبدیهه که جایز نیست بر خدا که بجای نماید
 بد کاذب امثال اینهمه ذات و ایات و چون یقین بصدق این نبی صلی الله علیه و اله بهم رسانیدی و اعتقاد نمودی و بر حقیقت و صیانت
 و حیث قال ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا یعنی آنچه سفیر از برای شما آورده عمل نماید و آنچه نهی شما از آن نهی فرموده ترک نماید
 پس واجب بینود بنصه قم متابعت نبی و در اصول دین و فروع آن و امور معاش و معاد و اخذ جمیع امور را از و واجب است صلی الله علیه
 و اله انچه فایز شده با و از ایات قرآنی و معجزات ربانیه سپرده است بر اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بنص تو ائمه
 نازل نمیکند القلین کتاب الله و عجز اهل بیتی لن یفترها حتی بر داعی الخوض فی غیر صلی الله علیه و اله فرموده از میان شما مبروم و در حین
 عظیم و میان شما بگذارم که اگر باها متمسک جوید و متابعت ایشان نمائید هرگز گناه نشوید یکی کتاب و یکی اهل بیت من و این دو تا از
 جدا نمیشوند تا در عوض کوشش بر من وارد شوید و معنی کتاب را اهل ان میدانند و ایشان فرموده اند که ما از میان شما هر چه از خدا
 در میانست و جوع بر او ایان احادیث ما که در پیش نیست از برای ما و این زمان الائمتک بر اخبار و آثار ایشان و ترک نموده اند اکثر ناس در این
 زمان آثار اهل بیت صلی الله علیه و اله را مستبد با راه خود گشته مثل بعضی زبویه خصوصاً از اهل سنت خدا را جسم بدانند
 و اکثری بجلول خدا قابل شده اند و بعضی با شمع ازین که اتفاقاً باشد برای خودشان مذهب قرار داده اند و همچنین سایر فرق از مذاهب

والتواضع

مختلفه اکثر علماء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین در کتب خودشان بمرجه و قاری می بیان نموده اند و هر طایفه خدا را بنحوی شناخته
و بعضیهای ضعیف خود را عتقاد نموده اند و بعضی از اهل یرمان اخذ نموده اند بدعا و درین قراره لوه اند عبادت مینمایند بان با
وجود اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده کل بدعت ضلاله و کل ضلاله سبیلها الا التواضع یعنی هر بدعت ضلالتست و کل ضلاله
سبیلش بسوی غاوت است لهذا هر کس که مستمسک بکلمات اهل بیت طاهربین علیهم السلام شده بمضمون مثل اهل بیتی کتمت عنکم شیخ
من رجبها فی من تخلف عنها فرق البتة در مراحل حرمان سکندری نخورد مبر منزل نجات تواند رسید و از تلاطم بحر شقاوت و آش
بسادت جنات بدی فایز خواهد بود در این باب بذکر اکثر اخبار و آثار ما در ره از ایشان سلام الله علیهم اجمعین پرداختن باعث
کلام میباشد و در دیباچه و اول کتاب در تقدیس و تزیین جناب باری جل شانها آنچه اخصر بعبیه بیان نموده از طب عده سید
او صاحب علیه السلام اقتباس شده از مضامین ان فقرات فاقول نباید بود حافظ در ره عشق نشد کن یقین محرم و از هر کس بر حسب
کلیان وارد و علماء اعلام و فضلاء کرام رضی الله عنهم کتب بسیار در این باب تالیف نموده اند و چون بنای حقیر بر اقتصاد است بذکر
بجایی که کفایت مترشدین نماید در معرفت واجب الوجود اخذ از در فراید و غرض خود اهل بیت نبوت و ولایت و منبع قوه و هدایت
از اماکن عدیده و مواطن شریقه بصیرة لاخوان الدین تذکره بخاتم الیقین کفایم نماید تبصیر مراد از معرفه الله اطلاع بر نبوت و صفات
جلالت و جلاله بقدر طاقت بشریه است و اما اطلاع بر حقیقت ذات مقدسه محال و سخن گفتن در آن باعث ضلال بغير جزایه ثمره نمی باشد
چون تصدیق حقیقت ذات معل محالاتست حافظ عنقا سکا کس شود و ام باز همین کافیه همیشه باو بدست است و اما در جای که
اطلاع بر حقیقت ذات مقدسه مطمح نظر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و اوصیاء اولیاء مرئیین میباشد چه جای بر سر که در آن محل نظر
نماید و کسی فریاد که هر طایفه فرخنده که دیدیم ستاد در رفان دیگر بینه تر شراست کف و سید البشر علیه افضل الصلوة و اکمل القیات
یقول ما عرفنا حق معرفتک و نیز فرموده صلی الله علیه و آله و آفاق الله احبب عن العقول کا احبب عن الایضات و ان الملا الاصلی طلبونه کما
انتم یعنی چنانچه ری تم محبوب گردیده از عقول چنانچه از اجناس محبوب گشته و ملائکه اکاز اننگه مقربین و کوربین باشند طلب مینمایند و از
چنانکه شما طلب میکنید فری دور بینان بارگاه الست پیش ازین پی برده اند که هست مخفی نمایند که آنچه نقل شده از ستاد اولیا و اصفا
امیر المؤمنین صلوات الله علیه من قوله لو کشف لغطاء ما از دردت یقینا یعنی اگر کشف عطاء شود یقین من زیاده نمیشود و از احادیث
است و در این نموده اند صاحب رفته در کتب خودشان و شیخنا البهائی رحمه الله گفته که مراد از ان در بیانات و احوالنا آخرت و قیامت و مراتب
و در معرفت ذات الله نیست چه لازم میباشد که اجتناب در معرفت اکل از نبی صلی الله علیه و آله شود و بعضی ذات که جواب گفته اند کما لفظ یقینا
در این کلام منصوب بمفعول بود شکی لا علی الیه غیر حاصل جواب این میشود که مراد یقینی هست در مراتب معرفت که اگر کشف عطاء شود نهایت
یقینی ظاهر یقین یعنی تغییر علم بر من حادث نمیشود و بر علم سابق من چیزی زیاد نمیکرد و بعضی از اعلام محدثین فرموده اند که هر چه در
حیوة نبوی صلی الله علیه و آله اذ الهمام و وحی با و افاضه علوم شده بود بعد از استکمال آنچه لایق ذات شریفه بود که منتهای مراتب شراست
وقت من یعنی خصم که در آن متقل جوار قدس میشد جناب ستاد و صاحب علیه السلام را طلب نمود و تعلیم نمود کلام و مخطبه واحده و این
سبب از آنجاست وقتی که پرسیدند چه چیز پیغمبر صلی الله علیه و آله بتو تعلیم نمود فرمودند تعلیم نمود بمن هزار باب از علم که از مرا باین هزار
مد منقح کرد و در آن پنجاه منظر ترا بطین میکنند بسبب ترا که علوم در صد شریف ایشان و بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند لو کشف لغطاء ما از دردت یقینا بحر حال در این باب از علامه علی قدس سره و غیر ایشان نیز در معنی اخذ شد جو برضاد
شده لکن جهت اختصار عنان سخن منطف کردید و معنی حدیث شریف را بنحوی که ذکر شد تا دلیل یابد نمود چه اگر معنی علم از آنها باشد منافات
بفرموده نبی صلی الله علیه و آله که ما عرفنا حق معرفتک باشد مجرب رسانند و با بیدر ذات کس که حق تعالییم و از آن و ابتدیت و عدم بر او
محالست همیشه بوده و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او و با باشد هر آنکه محتاج بخالق دیگر خواهد بود
الوجود و صفات غایب خواهد بود و وجود او واجبست و لازم ذات اوست و محالست که از منفک شود و بگانه است در ذات و صفات
یعنی بیست و او را اجزای هیچ وجه نیست و کامل من جمیع الجهات غیر نقص و فنا بر او محالست و غایت منجمه و معنی در عالم نیست

در علم با شیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و ازل مبداءت آنچه در ابد الابد محرم هر صفت و جمیع اشیا نترسد
 علاوه و بیست سعدی بر و علم بگذرد پوشیده نیست که پیدا و پنهان بنزدش یکست و اقدار است بر اشیا بقدره و در لایحه نمی نماید
 او را بر عقل و وهم و خیال لا ادبی هر چه مفهوم عقل و ادراکت ساحت قدر و ازان پاکست و آنکس اصل آن کلنا تصور العالم
 الراسخ فهو من که الحقیقه بفراغ و کلا وصل الیه النظر العریق و غایه مبلغه من التدقیق و سلفیات لذات من ذلک بهر احوال و امثال لا یستطیع
 سلوکها برید الوهم و الخیال و اینکلمات عربیه از کلمات شفا البهائی درج اقتباس نموده شد که در کثکول تفصیل و در این معنی با خیال ذکر
 بیان نموده شعر اینجا که هر چه نیاز است اندیشه ما خیال بازیت این نکته صرف دل نکند و در صفت هر بیشتر نکند و شفا ^{بها}
 رحمة و در کثکول بعد از ذکر این شعر گفته فلا یلغی فی الذات من یزعم انه وصل الی الله الحقیقه بالاحتمال الذاب بینه فخل و غوی و
 کذب و اختراع فان الامراض و ارفع راعل من ان یحیط به عقل البشر انتمی کلامه رضع مقامه بدت مطلق که بودند هر صفت پاک هرین شوق
 از خیال و ادراک و ان در که بعقل چون در اید البته بصورت بر اید پر هر چه تو می کنی خیالت باشد از مظاهر خیالت و در کلام این سخن
 محمد از علی الباقی علیهما السلام اشاره با هم منی شده که فرموده اند کلنا من جموع با و همامک فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلم برود الیکم یعنی
 هر آنچه که تمیز داده اید شما با و همام خود در ادق معانیش مخلوق و مصنوع است مثل شما و درود شما است شیخ نظامی کاخین و شریب
 کسی که یاد میرا کرد بگوید که اگر چه در و هم ادعیه نرد و ازان خیر از دونه او باشد که فکر هر دو کون آمد بختاش توشوخی بین که ادراک انسانی
 راه نظری نکند با چشم کوتاه و باید دانست که خدا در صفات زاید بر ذات نیست چنانچه ممکنات صفت دارند و ذاتی و بان صفت خاصه
 میشود ذات ایشان مثلا زید ذاتی دارد و علی جز ذات کسان علم متصف میشود و بسبب این او را عالم میگویند همچنین قادر است بقدر
 که خدا در او ایجاد کرده و همچنین سایر صفات خداوند عالم بان صفات مقدس او همین ذات است و اصل ذات قائم مقام جمیع صفات
 چنانچه ما چنین با علم میدانیم و با اصل ذات میدانند ما کارها را بقدرت میکنیم و با اصل ذات میکنند بدون مباشرت و موجود بودن
 بوجود ذات زاید بر ذات و وجود او همین ذات و با اصل ذات موجود است لهذا عدم او مستبعد است و اگر صفات زاید داشته باشد در
 کالتر محتاج بفر خواهد بود ذات صفاتش نیز واجب الوجود قدیم خواهند بود چنانچه در کافی بطریق متعدده از حضرت امیر المؤمنین ^{علیه السلام}
 موسی و امام رضا علیهما السلام منقولست که اقل بین معرفت حقیقا نسبت و کمال معرفت و اقرا و بیگانگی است و کمال توحید و اقرا و بیگانگی
 او یعنی کردن صفات زاید است از ذریرا که هر صفت که اثبات میکند صفت کواهی میدهد که غیر موصوفت و موصوف کواهی میدهد
 که غیر صفت و هر دو کواهی میدهد باثبات و دوی و ازل بودن با دوی منافات دارد زیرا که ازلی واجب الوجود میباشد و در واجب الوجود
 محالست چیزی که بخواهد خدا را بکنو صفت کند معنی از برایش قرار خواهد داد و یکدیگر از برای او حقا قرار خواهد داد و در آورده است
 در جز و از برای او قرار داده و جز و داشتن منافات با ذات او دارد پس کسی که پرسد خدا چه گفت دارد صفات زاید و صفات ممکنات بر
 او اثبات کرده است و این محالست و کسی که پرسد خدا در کجا است مکانی از برای اثبات کرده است او مکان نیست و کسی که پرسد که بر
 روی کجاست چیزی که حاصل او باشد از برای او قوه کرده و این کفر است و کسی که پرسد که پس در کجاست خدا را اختصار بیان داده و خیال
 مکان در اصل ندارد و علم و قدرتش بر جمیع مکافات اطراف کرده عالم بود و هنگامیکه هیچ معلومی نبود و قادر بر خلق بود در وقتی که هیچ مخلوق نبود
 هر دو در کجا داشته هنگامیکه هیچ بر روی نبود و ضایعند ما را چنین وصف مینمایند که در او زیاد از ذات که وصف کنندگان او را
 نمایند پوشیده نماند که قرب و بعد مکان از خواص ممکنات و بر ایا و اوقات پان حضرت واجب الوجود از امثال این نقایص منزله و بر
 و آنچه در سوره و اقر فرموده و قن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون در سوره ق فرموده و قن اقرب الیه من جمل النور یعنی اطراف
 العلم است یعنی همیشه بر ظاهر و باطن نا نا و غیر بر دقیق و جلیل احوال جلکی بینا و بصیر است و جمیع اماکن و جهات ذب بذات پاک
 جناب الهی کیناست و قرب و بعد که و کف در او نیست و منزله از مکانست و مناسب مقام نبی است و شیخ صدوق طاب ثراه
 کتاب توحید هدیه ذوات کرده که محصل آن اینست که از سیدس و موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدند که چرا خدا تکلیف فرمود
 عروج فرمود با ستمان و از انجا بدنه الممتحنی و از انجا بجهای خود برود و در انجا با مخاطبه و مناجات نمود خدا تعالی و مکانی ^{بها}

حضرت فرمودند خداوند تبارک و تعالی موصوفه مکان نیست و زمانی را و جاری نمیکرد یعنی از مکان و زمان متراست لیکن خوست
 که مشرف سازد با حضرت فرشتگان و ساکنان اسمائهای خود را و مکرم کرد انبیا را و بندگان او و نماید بوی از عجایب عظمت خود بفر
 اخبار کند خلق را آن بعد از نزول و این عروج فرمودند و نه از آن جهت که اهل تشبیه میگویند سبحان الله عما یشرکون و در آن کتاب شریف است
 متکاثره در این باب و در سایر مسائل توحید ذکر نموده و این وجه کجایش ذکر عشری از اعشار آن ندارد بجز من بطلبه و باسانند
 معتبر در کافی انصرت امیر المؤمنین علیه السلام و در سایر کتب معتبره نقل نموده اند که بعد از فوت جناب رسول خدا خطبه فرمودند که بعضی
 بعضی از آن اینست حمد و سپاس خداوند پر است که عظمای عالم را کرده از آنکه بفرستند و وجود او چیزی از آنکه ذات و صفات او را بپند
 با ذات خدا تعقل نمایند سیدی جهان متفق بر الهیتش فرمودند از آنکه ما هیتش بشما و در این جا شریف است بصرفتهای جلال الشریف
 نه بر اوج ذاتش پر مرغ و هم نه در کف ذاتش سد دست هم درین وسطه کشتی فرود شد هزار که پیدان شد قند و رنگار نادرالذکر
 ذاتش رسد نه فکرت بغیر صفاتش رسد زیرا که کمالش او را شبیهی نمائندی بوده باشد که از راه مشاهدت با ذات و صفات او توان
 برد بلکه او خداوند است که تفاوت در ذاتش نیست که از اینها مختلفه داشته باشد و بعضی را و نمیشد که بعد در صفات او هم رسد
 است از شبانه بدوری مکانی بلکه بظلم کمال قزوه و مستولی و متمکنست بر جمیع اشیا با اینکه در میان اشیا و مزوج باها باشد بلکه بعلم
 و تدبیر و حفظ و تربیت و تاملت بر جمیع اشیا و سبب آنکه درین ان الی عالم شریف است ذات تا محتاج باشد بلکه بعضی است و میان او معلوم
 عملی است نیست بفرشتگان اگر گویند که بود همیشه نه این معنی دارد که همیشه در معانی بود بلکه تا ازلت وجود است یعنی وجود و وجود
 اگر گویند که هرگز بر طرف نمیشود نه این معنی دارد که همیشه در معانی خواهد بود بلکه تا ازلت وجود است یعنی وجود و وجود
 رضا علیه السلام و است کرده که فرموده است که همیشه عالم را و قادر و توانا و زنده و شنوا و بیعت است بذات خود نه بچیز دیگر در کافی بسند
 معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که خداوند عالم قدیم و احد است و صمد است یعنی بیکانه و محتاج الی جمیع خلق
 است است معنی است و معانی کثیره مختلفه و او نیست ز جهت تعدد در ذات و صفات را وی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق می
 گویند که خدا همیشه و بغیر این می بیند و می بیند بغیر این می بیند و فرمود که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق
 کرده اند بلکه خداوند عالمیان می شنود همچنان چنان می بیند چنان می شنود یعنی بذات و عضو و جارحه و
 ندارد و جمیع و بصیر و مدتک معنی عالمست بر مقدرات و مسموعات و مددکات محتمل نماید که خدایتها و احد المعنی است یعنی منقسم
 نه در وجود خارجی نه در عقل و نه در وهم و اینکه و احد است یعنی بیکانه است در کالات و تشبیه و مانند می و شریک ندارد و اگر کسی خدا را
 واحد عددی اندازد دلالت میکند که خدای دومی هست که او یکی است و این کفر است و اثبات شرک است برای خدا بمنزله قول رضات
 که خدا را سیمین خدا بان می گفتند و اگر گویند و احد است از یک جنسی پس آنکه میگویند و احد است از افراد انسان این نیز کفر است
 تشبیه است که برای خدا شریکی در ماهیت و نوع اثبات میانایی فضیلتی که صفات ذاتیه الهی همین ذات مقدس است و لیس العلم صفة
 علی انه فلا یعلم بجم و انما الذات البسیطة مقتضیه بذاتها لا تکشف العلم و لا تطبع فی ان الواجب لاعتور لانه لیس محلا للحوادث و الا
 و لا تعلم من اتصافه جل شأنه بالعلم سویی نه لا یعلم و یعلم الله التي عند وجوده و قبله و بعده علی حد سویی فلا یزید و وجود الشيء علی
 زایدنا لازمه متناسیه بالنسبة الیه ثم و علی المستقبل لا یؤثر فیها بالان العلم لا یؤثر بالعلوم و انما اصل الشيء علی ما هو علیه
 علی لا یستلزم قدم المعلوم و علم الله قائل ما یجری علی ما هو علیه لا علی القول لکی و تعلق علم التبارک بالحدوث عند حدوثه لا یستلزم
 حدوث العلم و لا قدم المعلوم و حدوثه و تعلق لا یستلزم حدوثه لانه فی الامور الاعتباریه فان الله یعلم الشيء من الازل بحیث
 انکشافه بیهوتیه الواقیه و علم خدا مثل علم ما نیست که از صفات زاید بر ذات باشد چنانکه اخبار متواتره بر این معنی وارد شد
 و در شرح من لا یحضره الفقیه و الدماجد فاضل مجلسی طاب ثراهنا و خود علامه مجلسی در بحار الانوار و اکثر مؤلفات خود ادعای
 توانا اخبار را در این خصوص فرموده اند معلوم است که ذات مخلوق غیر صفات اشائست و غیر نا طقه عالم نیست و عالم میشود و بفر
 ما بعلم ما بدین حق سبحانه و تعالی بانه عالم است و لکن لازم نیست که باینکه چگونه میداند چون علم برین ذات و ذاتش آن از

محالات باخبار متواتره و اتفاق عقلا و همچنین است صفای که همین ذات مثل قدمت و خداوند عالم جل شانه عالمی الهی و خداوند
 است و علم الهی بر جمیع مکونات قبل از وجود ایشان مثل علم اوست باینها بعد از وجود ایشان و نه چنین که بر علم او چیزی بیفزاید و اصل
 در علم او نیاید اما چگونگی علم خدا باینجا معلوم نیست و بجز این مدعیان نیست که از صفات کمالیه الهیهت حادث نتوانند و در
 علم و قدمت زیرا که اگر اینها حادث باشد حتمی است پیش از هر دو من ان صفات ناقصه عاجز و جاهل خواهد بود و اگر از منقذ شوند بعد
 از آن ناقص خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفات فعل است حادث میتوان بود مانند خالق و ذائق و آراسته و مشیت و حکم
 و میت زیرا که حتمی است و رازد خالق نبود و الا باید که خالق قدیم باشد و خالق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حتمی است که از هر
 او ناقص و لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت مصلحت انداخته و در هر وقت و آن قدمت و هرگز از حتمی
 منقذ نمیشود و نگاه باشد که در تمام صفت فعل ناقص حتمی است مثل اینکه هرگاه مصلحت و ایجاد دهد در این دنیا بوده باشد اگر پیش ازین
 ایجاد کند خلاق مصلحت است و موجب نقص است کلیتی را بنیابویه علمها از حد روایت کرده اند که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود
 که خداوند عالمیان قدمت و قدیم بودن معنی است که عالم را کالات حکم کند بر آنکه چیزی پیش از خدا نبود و چیزی هم بعد از او همیشه یا در
 زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا باشد خالق او نیز نمیتواند بود و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با او است آن اولی خواهد بود و بجا
 بودن از قدم پس خدا بیغالی خود را وصف نمود بنابر چند واسطی چند برای خود مقرر فرمود که چون مردم با او محتاج و مضطرند و در هنگام
 اوردان نامها بخوانند پس خود را مستحق گردانند بسمیع و بصیر قاصد و حق و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و
 مانند اینها چون غلات و تکذیب کنندگان این اسماء الهیه را میخوانند و از ما شنیده اند که میگویند که هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلقی در
 صفات و حالات با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض مینمایند که چون میگویند که خدا شبیه و مثل ندارد و حال آنکه این اسماء را همه بر شما
 اطلاق میتوان کرد و متصف با این صفات هستند و در این صفات با خدا شبیه یکدیگر جواب ایشان اینست که اگر چه اسم شریک است اما معنی تلفظ
 آن فال علیه السلام خداوند عالمیان که خود را خالق فرود نه باعتبار علم خدا نیست که عارضه و شور اگر آن علم نزد او حاضر باشد با
 از و مفارقت نماید جاهل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد که اولی جاهل نیاشد و بعلم حادثی عالم میشوند و نگاه افکار ایشان
 مینماید و این جاهل میشوند و خدا را عالم میداند و بعلم از آنکه همین ذات اوست و جمیع اشیا را میداند و بجهل و بحال است پس اسم علم شریک
 میان خالق و مخلوق و معنی مختلف است خداوند ما و اسمی مینامند نه باعتبار چیزی که در او باشد که بان چیزها را شنود و بان چیزها
 را بتواند دید چنانچه در مخلوقین یک عضو میشوند و بیک عضو می بینند و در بدن و شنیدن محتاج با این دو عضوند ولیکن خدا
 بذات خود چیزهای شنیدنی و دیدنی را همه میداند بی عضو و جز و الی آخر الحدیث و صدق و حق در کتاب توحید گفته اند لای علی الله
 عز و جل عالمی لای نفسی لای علم و قدره و جوده هو و جوده او کان عالمی لای علم لای عقل صله من احد امین اما ان یكون قدیم او
 حادثا فان كان حادثا و جل ثناؤه قبل حدوث العلم فهو عالم و هذا من صفات ناقصه و كل منقوص محدثا قدامنا و ان كان
 قدیم او جلیان يكون غير الله عز و جل قدیم او هو كذا بالاجماع انتهى كلامه رقع الله روحه و قال في جمع البیان فی تفسیر قوله عز
 و الله يعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ما فی كل شیء قیام لای العالم لنفسه يعلم المعلومات بنفسه فلا محتاج الی علم جاهل
 الی من جمله کلماته اذا كان قدیم او جلیان لای لای لنفسه استغنی من موجد الصمد انتهى كلامه اعلم الله مقامه و در کافی و
 توحید و عمون و بخار روایت کرده اند عن الحسن بن خالد قال قلت للرضا علیه السلام ان قوما يقولون انه عز و جل عالم
 و قادر باقدرة و حیا بجنون و قدیم او بقدیم و سمیع بجمع و بصیر بجمع فقال علیه السلام من قال ذلك و ان به فقد اخطأ مع الله
 الحمد اخری و لم یس من ولا یثنا علی شیء و فی التوحید عن علی بن الحسن بن بشیر عن ابي الحسن الرضا علیه السلام قال ان الله عالم
 بالاشیاء قبل ان یخلقها الی قوله قلین ان الله عز و جل علمه ساجد الاشیاء قدیم او قبل ان یخلقها اختیارك و بنا و قدر علو اکبر انما
 الاشیاء و علمه سابق لما کاشا و كذلك لم یزل بنا علی ما سمعنا بصیر و مدقر ان یجد فرموده الا یسلم من خلق و هو اللطیف
 الخیر یعنی ایان میداند همه اشیا و تکلیف که همه چیزها را آفریده است و اوست لطیف و مدقر ان یجد فرموده الا یسلم من خلق و هو اللطیف

نسبت جمیع موجودات و حافظ و خالق و مرتبه است و همه با منتهای راتکال و در پیدانند و در ذات است بحقیق ایام و موی و خلاصه مطلق نیست
 که خداوند جل و علاه را بقدر است نه عالم را بعلم یعنی میان او و معلومش علی واسطه نیست و علم خدا مثل علم ما نیست که از صفات ذیاد و بر
 باشد و گفته شد که اگر عالم را بعلم باشد خالی از حد امرین نمی شود و آن علم حادث یا قدیم و اگر حادث باشد درین خدا قبل از حدوث علم غیر
 عالم پیش و در آن از صفات نقص است و هر منقوس خودش محدث است و اگر ان علم قدیم باشد مستلزم این میشود که هر خدا نیز قدیم شود
 و آن کفر است بالاجماع و بر او ما از اثبات علم نفس جمل است و نمیدانیم از انصاف و جمل شانه بعلم سوا این که او هیچ شیء را جاهل نیست
 و در جمیع البصرین گفته شد که حدیث تاسمی الله عالم الاله لا یجمل نیشا و الله تم فالیک معلوم علی ما هو علیه من کونه واجبا و ممکنا و متعنا
 و کما و جزئیاً نسبت بذاته الی جمیع الممکنات بالتسویه و ما زعم الفلاسفة من عدم علمه بالجزئیات الزمانیه باطل الیه ان قال رستی الله حال
 عالما بنبر علم حادث علمه بالاشیاء و استعان به علی حفظ ما یتقبل من امره کما لو را بنا علما و الخاق انما سموا بالعلم الحادث و کانوا فی
 جمله و در تمام عالم ضار و الی الجمل انتهى کلامه و قال الصادق ریح فی التوجه بالعلم فی الله لیس هو غیر و انه من صفاته و انه لا
 الله تم ذات علامه سیمیه و غیره انما نرید لوصفنا انما به بالعلم بقول الجمل منه و لا نقول ان العلم غیره لا تاسمی قلنا ذلك تم قلنا ان الله لم یکن
 عالما اثبتنا مع شیا قدما لیزنا الله تم عن ذلك علوا کبیرا انتهى کلامه ریح و قال شیخنا الیهان رحمة الله فی لکتکول الملبون یقولون
 علی ان علمه تم محیط جمیع المعلومات کما فیها و جزئیاتها و لیس اقسام صوره متناوبه للمعلوم بل هو حضورت فی الاشیاء بنفسها
 حاضره بل المعلومات لیس طوری و ذاه طوری العقل و تصور سبب الحق انما علم الله عالمه بتلك الاشیاء لافا معلوله لذاته لکن لا یستکمل
 فلنا العلم و الاستکفاف لاحد من الجمل بذلك لان علمه عن ذاته و کینت یستکف من الجمل بکفیه العلم الذم هو عن ذاته و قد مر
 التفتان ابو نصر و ابو علی بنک و کلام بهیشتا در بوی الیه الخ و بعد آنکه تعلق علمها بیه بر حادث در وقت حدوث مستلزم حدوث علم
 و قدم معلوم می شود و همچنین در قدم علم او مستلزم قدم معلوم نمیشد و حدوث تعلق مستلزم حدوث صفت نیست چه ان در مورد
 اعتباریه است و همچنین منتقش و منطبع نمیشود در ذات خدای و در معامات بعد آنکه خدا بتعالی محل حوادث و اثر نیست و در حق
 مخلوق لابد است برای مفهومات از وجود خارجی با ذهنی لکن لا یلزم ثبوت مثله فی حق المالحق تم و بالجملة ان فی حدیث ابی عبد الله علیه السلام
 اهل ایمان کافیت مدانا الله سواء السبیل و عصمنا الله عن الاغواء و التخلیل فصل فی ایهام عقاید نمود که حقیقتی است و در قدم بعد
 شریک ندارد و هر چه غیر از جناب مقدس است کانا ما کان حادث و جمیع ابواب ملل بر بعضی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث
 و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاق ابواب ملل است آنست که آنچه غیر حقیقت است وجودش ابتدای او در ذات
 وجودش از طرف ذلک مشاهبت و غیر وجودش ازلی نیست و استحقاق اجابعی سلطانان بلکه جمیع افعال است و انبیا و کذلک در جمیع
 بر بعضی وارد دنیا است و نحو اس بخارا الانوار طایب راه مدیحه و قریب بد و بیت حدیث انکب خاصه و عامه مدینه با بر او نموده با
 اوله بحقیقه و بعضی از غلات انصار الله که ائمه علیهم السلام را انوار و اشیا ایشان را قدیم میدانند کفر حضرت بلا کلام فصل باید
 اعتقاد نمود که خدای تعالی قادر بخیر است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و فاضل مجلسی در بیابان عقاید خود گفته است
 قادر علی کل ممکن فالقدرة فینا بصفة ذیة خاصه و الات و اوقات فتفرغ عنه تلك الامور فقوله قادر بذاته بالصفة ذیة و لا کیفیه
 خادئة و بلا اله فذاته البسطة کایته فی ایها و کل شیء استثنی کلامه علی الله مقامه و اجزل فی الخلد ان الله و خدا آنچه میکند با و اده
 و اختیار میکند مجبور نیست مدکارها و غیره و نقص صانع خالق مدانیت و محمود و نسیان و فراموشی مدانیت باشد و خواب و بستی
 که مقدمه خواب است در او حالت ذیرا که اینها همه غیر و نقص است و او کامل من جمیع اینها نیست خلاصه هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون
 نیست و چنان نیست که تا بر او در اشیا بدون اوده او باشد مانند سوختن اشیا و هر ممکن را که اوده حق تم با ایجاد او تعلق کرده
 البت موجود پیش و چنانچه خود فرموده است که ایما آثره انما آراد شیا ان یقول که کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه اوده
 حق تعالی تعلق با امور غیر نکر و بیک دلیل بر اینست که اتفاق کرده اند از باب عقول با اقوال مختلفه بر آنکه غیر و نقص است
 صانع خالق و اینست و چنین امری است یا نظر نیست که در وقت ما نشی و ایه شبه نیست فصل فی عقاید باهد نمود بر آنکه حق تعالی

و در خدا اینها را اصوات و دها و مدخت و غیر آن از اجسام در چیزی که او را به اشرفی می شود و تکلم از صفات فعل و عبادت است کن قدر است
 برای ایجاد حرف و اصوات و علم بدولت و معانی و در صفات ذاتی که غیر از اینند بر ذات و کلامهای خدا که در قرآن مجید و غیر آن از کتب
 مما و به است همه خادشند و علم حقیقتی با آنها قدیم است و کلام نفسی که اشاعره قایلند باطلت دلالت میکند بر معدومت کلام الله ثم
 قوله تعالی ما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث و مراد از ذکر در اینجا قرآن مجید است بعد از قول تعالی و انما ینزلنا الذکر لعلکم تعقلون و باید دانست که حقیقتاً
 صادق است یعنی راست گو است یعنی کلامی که خلق بخایند دلالت بر معنی او که مطابق واقع است و خلافی ندارد و در دوغ مطلقاً باور و اینست
 زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و خدا از قبایح منزّه است و قبحی را جاهل میکند با محتاج و جناب باری تعالی از اینها منزّه است و بدانکه صفات
 کالیه الهی یعنی شویته علی الاجمال است از اینست که حق تعالی غایت و قیاد است و بخار و حق و برید و کاره و سبب و بصیر و متکلم و صادق و آینه
 و بدست و بتفصیل جزئی کل اینها مذکور و کردید اما صفات تنزیهیه که سلیقه گویند و خدا از اینها منزّه باید نمود و آن چند چیز است اول اینکه
 سبحانه و تعالی مرکب نیست و جسم نیست نه مثل جسم این موجودات و نه غیر مثالی این همه ها و او را مکانی و جهت نیست و جوهر نیست جوهرش
 که جوهری وجودی خود باشد و از اینها نام ممکن است او واجباً لوجود بالذات نه اینکه موجود شده و عرض نیست چه عرضی است که بواسطه
 موجود باشد مانند سفیدی و سیاهی و حر که محتاج به علت است هر محتاج ممکن است و حق تعالی واجباً قائم بذاته است و عرضی است که در
 اصطلاح متکلمین عبارت از مالاتیوم بنفسه است که صریحاً جمع البحرین و از چیز مرکب نیست نه از مجردات و بیابطونه از غیر مجردات مثل نور
 و غیر نور و معنی مرکب آنست که از دو چیز یا بیشتر حاصل شده باشد و جسم مرکب است از اجزاء و مرکب محتاج است با اجزاء و جسم چیزیست که طولی
 و عمقی داشته باشد و خدا بیط مطلق است و او را جزئی نیست نه اجزاء و همه و نه اجزاء و نه اجزاء و عاقله اعنی کل من نفس و یونه
 اجزاء خارجیة اعنی الهیولی و الصورة و نه اجزاء داخلیة و نه اجزاء عنصریه و نه اجزاء غیر رتبه و اگر جزو داشته باشد محتاج بان جزو
 خواهد بود و هر جسمی خواه لطیف باشد مانند ملائکه و جن و هوا و خواه کثیف باشد مانند زمین محتاج است با اجزاء و مکان و غیر آن و هر
 محتاجی ممکن است با وجوب وجود منافات دارد و حرکت و انتقال از مکانی با از مکانی دیگری بر او محالست زیرا که اینها از لوازم جسم و جسم
 همچنین در مکان و جهت نیست چون اینها همه مستلزم احتیاجت زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حاصل کرده
 خدا منزّه است از هر دو و در قرآن آمده خداوند عالم جل شانه واحد و یک و پیشرباب و پیمتا است و اینها با اجزاء و اجزا و اجزا و اجزا و اجزا
 حقه ثابت شده و بدین عقل معلوم است که نظام عالم وجودی و حوالان بدون وحدت الهی بهتر نمیشود و مضمون آیه کریمه لو کان فیها
 الهة الا الله لفسدتا و ان جناب مبراؤ منین علیه السلام روایت کرده اند که اگر خدای دیگر میبود بابت گناهما و رسولان او نیز بزمان
 بیایند این برهانیت قاطع زیرا که واجباً لوجود باید قادر بر کمال و با هر مطلق باشد هر گاه یک خدا صد و بیست و پنجاه هزار پیغمبری
 و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند و اگر العباد با الله خدای دیگر میبود او نیز بابت پیغمبر برای شناساندن خود و عبادت خود
 بفرستد و اینها با عجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچکدام از این صفات بر واجب لوجود و اینست مضاعف عالم مثل ندارد چنانکه
 فرموده لئن کانت لشیء و شبهه و نظیر و معینی نه دارد که در حقیقت ذات و کونه صفات با و شریک باشند و معنی ندارد که با و معارضه
 کرد و مخلوقات را بدون ماده از پرده و هر موجودی که چیز توان گفت جز واجب لوجود مخلوقست و آن معبود مستقیم جمیع صفات کمال
 و فریبنده همه اشیاء است منزّه و مقدر است از الایش و ممانع است از سوی و دالت بر برین مصححین علی التبعیح که روایت کرده است خیرة
 انما دقین علیهم ان الله تعالی خلون خلون خلون خلون و کلنا وقع علیه اسم شیء ما خلا الله هو مخلوق والله خالق کل شیء اگر
 در خلق و ایجاد و ذوق و فنا بگریه با خدا شریک میبود بر سبیل استقلال و مشا که با تقویض با بر سبیل توکل ذکر میشد در کتب مما و به
 و نطق می نمودن بان اینها و او صبا و اعصر خاله و دما ماضیه بهیات نیست تکوین و ایجاد و ذوق و فنا و اینها و ممانع و فضل و اجزای
 لا شریک و بدین مقام شاعر جامع کلام چه خوش گفته شمس مرصع هست از بلندی و بستی همه در و بان صورت هبتی مراد شاعر از بلندی
 و بستی قیوم و موجودات و شاید که در ادان بلندی فلکات و مافوقان باشد و از بستی عنصری است و ممانع ان نام مقصود از بلندی
 او و از بستی عالم اجسام با او از بلندی عالم غیبی است و عالم شهودی از بستی ممانع است و از بلندی ملکوت و غیر اینها از ممانع است

و هر چه در حقیقت عالی محال است فصل در آنکه معرفت حاصل وجود حقیقتا احتیاج بگفتار و گفتگوی فیما بین ندارد و چه در وجود ممانع از کل اشیا ظاهر بلکه از کل اشیا ظاهر تر است و هر که خود را شناخت میداند که نبوده و خود بخود بهم نرسیده و خالق او را آفریده و این معنی ظریف و جلی است چنانکه سابقا نیز ^{شاید} باین شد و در ایمان اکثر خالق همین قریب است که بدلائل جلاله حصول نیز ابراهیم چنانکه حقیقتا در قرآن مجید و لایله وجود منافع و توجید و سایر ^{اصول} دین را باین نحو الفاظ فرموده و کسیکه رجوع میکند با ثبات سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هر که را مسلمان میکردند و او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه می نمودند و ایشان را بیاض طاعت امر میکردند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمال ^{علا} تا بر تبه علم ایتین میرسیدند و بدلیل دور و قسلسل که ماده تشکیک و تعطلت ایشان را نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از عقاید و زعماء و مسلما که ماست این علوم ظاهر تکریم اند یعنی ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علما که اکثر عمر خود را صرف شک و شبههات کرده اند و اثبات ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهر تر است از ایشان و هر چند معارف ایشان در آن علوم بیشتر میشود اما علم و لوازم آن از خشت و غیر آن که ابا ان کبریه ^و ولات میکند زیرا که آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میگرد که علم حقیقی آن نیست و از تحصیل ^{این} و ادب است که موقوف به ملازمت و بیعت و تقوی و نیاز داشتن نفس از هوس و هوا و پاک کردن از صفات فیه و قطع علائق و نبویه و کفر و ^{کلی} بدعت و ذکر و فکر تا ابواب زیادت معرفت و یقین روز بروز روی خود کشاید تا پرده از پیش پرده بصیرتش بر داشته شود و بر تبه یقین برسد ^{کامل} و هر حال سلم و اقرب طوقاقت که در اثبات باری شده که موقوف علیه کل عقاید و صحت عبادت کردن خود را بجا آورد و در قسلسل بندازد و در کینا از ایدست هر انما ص و منافع و معارض داده خود را در دام دعوی سرگردان معطل نماید و هم چنین در سایر مراتب بعد از اثبات نبوت چه بعد از آنکه تصدیق رسول و امام نمود باید تصدیق کند و او را در آنچه خیر داده از صفات خدا و احوال و جز او تعیین ائمه هدایت ^{علیهم} السلام بنوعیکه قرآن مجید مشتمل بر اوست بدون آنکه چیزی بر آن زاید کند یا در آن محتاج بدلیل دیگر باشد اما در اعتقاد بوجود واجب الوجود بر هر مکن واجبست که از روی اجتهاد باشد هر چند در این ایشان دلیل عقلی اجالی بدلیل نقلی مطابق عقل باشد پس بر کافه خاص عام لازم ^{است} تفحص و محسوس و تصحیح عقاید خود هر چند بر رسیدن از علما باشد و بعد از دانستن آنها بدلیل اجالی عقلی باید دلیل نقلی مطابق عقل کفایت کند برای ایشان بشرطیکه در اثبات منافع بعنوان اجتهاد از ادله اجابته یا برهانیه یا ان شواهد عقلیه و قرآنی خارجیه از برای او جرم و یقین حاصل شود خلاصه در معرفت حق جل و علا تصدیق جازم لازم است بآنکه خداوند عالمیان موجود است و آنرا بدیهت و واجب الوجودی بالقدانت یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست بآنکه محتاج ببعثی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید صفات کمالیه نبویه او و منزه و ^{ند} او را از اطلاق محظرت جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات هر چند بخواهیم حال باشد بلکه ظاهر است که چنانچه عصمت جاهلیت پیروی با و اتمها تا بعد از فطرت خود برین نبرد فطرت او عا که بوجود منافع عالمست اگر چه دلیل منظور او نباشد و بر آنکه احتیاج مخلوق به خالق و عبادت بوجود فطرت است برای هر کسی اگر چه هنوز بر تبه یقین و نورالذکر رسیده باشد و حضرت شامی و ملازمین علی السلام در بیاب مینویسند که جهت دایم از کسی که خالق خود را و خالق آنکه می بیند خلق او را و دلیل عقلی هم بر این معنی تمام است که حقیقتا اول معرفت خود را بدرون سینه ^{است} که با اختیار رسیده داده بعد از آن تکلیفش نموده بکسب تحصیل ایمان و طاعات و الا لازم میباشد که جهت بر خلق تمام نشود حتی حکم اگر انصاف ^{هد} میداند که خدا را با تمام و اعلام خدا شناخته با دله فلاسفه بلکه می بینند که کس شناخته هر چند تا قبل بکند ابتداء وقت و کیفیت آفتاب خرا ^{نمیدانند} ندانند نیست که در اخبار و آیات در خصوص بودن خدا بفرصتیهات که او می پندارند و بجز انقادات یعنی ظریفی ندانند و او فطرت در اثبات منافع فطرت هر کسی کفایت میکند و چنانچه فطرت خود بعضی مقدمات بدیهیه عقلیه و ضروریات حدیثیه و شواهد ^{است} خارجی را و احتیاج از مناصحی باعث سیاه روی و تسلط چند شیاطین است و مواظبت کند بر طاعت طاعات بقدر امکان البته اطمینان و اعتقاد جازم از برای او جمیع عقاید مذکور حاصل میشود بنوعیکه هیچ شبهه و غم و در آن نکند اگر چه مطلقا ملققت دلیل نشود ^و و طریق استدلال را نداند و باین سبب بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجهت اظهاری اسلام کفایت میفرمودند که چه میدانند که از خون و پیم با طبع و طهارت است زیرا که منظور و ضرورت این بود که بواسطه اجتناب از مناصحی مواظبت بر طاعات بتدریج فطرت ایشان که از ظلمت کفر برآید و تار شده بود بخالت اصلیه عود نموده نورانیت طاعات اندک اندک در آنها ظاهر و ایشان را بر تبه تصدیق قلبی و اعتقاد ^{کامل}

بسیار

برساند همچنانکه در بسیار از ایشان چنین شد و اما کلاه حکمت و برهمنی بدست آوردن ظاهر نفس و جلال طینت و سکون نفس و پیشوا که
 بسیار پیشو که باعث از یاد شیخی و تشکیک مکرر و در بگر شجره رسیده که فادتی تشکیک و تضییع در مسئله بهصل باعث شان و تشویب
 میباشد و بر فرضیکه دلایل حکمت هم برایشان واجب نبوت و امامت و معاد اقامه لطینت ان قلب نظر بر کس نبوده از جمیع اربابان مسلم باشد و
 قیامت کسیر که با نظر بر شیعیان شرعی بیان اندیشیدین هم رسیده باشد بحث نخواهند کرد و کجرا این عقاید را بان بگویم و دیگر هم نشناخته بل خوانند و
 بعضی عیلت تشکیکات شیطانیها سوه تعلیم معلان بداعتقاد و معاندان صوفیتراد و در هر وقت که در وجه حکمت شوی پر غیبه از علما اهل بیت
 رسالت که اهل علم و ارفع ایشان میباشد سلب نفوذ الهی و فهم و شعور و نظر مجاز و شده شمهها و اوهام ضرر و کمال بطلان و در نظر شکر نماید مثل
 صوفیانی و اشعری و سوابی شان بلکه انکار بدی میکنند نفوذ با الله تعالی و این که هر نفسی بجز فطرتی که با معرفت خداوند عالم است از نفسی است که خداوند
 از نفس سایر مخلوقات برکند و نیز محال است که سموات و ارضین و جلاله تعالی ان امتناع نموندند که در ایند و سپید رسالتی الله علیه و آله اشاره به
 که در اول اخلاق نهمه و استقامت فرموده اند که لولا ان الشیاطین تجرمون علی قلوبکم ادم نظروا الی ملکوت السموات و الارض هر گاه نه این بود که لشکر
 شیاطین قلوب علی در احوال کرده اند هر چند که مطابق ملکوت و زمین را مشاهده مینمودند و اشاره به انهم علی ارضی و عبادت فرمودند که
 کل مولود یولد علی الفطره و ابواه یهودانه و نجسانه و مجسیقانه ما حصل اینکه هر کس که متولد میشود بر فطرت اسلام و لکن پدر و مادر او بتبعیت آنها
 از فطرت خود باز میدارند و مجوس و نصرانی میکنند و او را بر اهرهای غیر مستقیم میافکنند و شیعیان است تعلم از معلمی که صاحب عقاید
 بوده باشد که منعم است و صاحب کفر باشد و در اندک زمانی با برادری باطله و اصطلاحات فلاسفه و از مجادله و مناظره از فطرت اسلام
 میکند و شیعیان و تشکیکات بخلاف ضروری بن و معارض اول و رسول است این اعتقاد میباشد و این سخن بر هر کس معاومت همچنانچه شیعیان
 اولاد ابراهیم و حکام و وزیرا که از مخالفین اند که معاندان شیعیان میباشد غالب است که از مذاهب با با جدا نموده و تیرا نموده و شیعیان اول میکنند
 عکس آن نیز عمل میاید چنانکه آمده که در بد که از معلم بداعتقاد اولاد خویش اعتقاد منعالم شد فاسد العقیده کردید تحقیق اندک سیرا
 است که مفضل را در بند است و عدالتی بین شیعیان عقاید صحیح است و انما احفظ کتد بر صفتی خاطر نقش کرد و بیست و نه ای و برین
 در قلب و حاصل میشود و لکن این عقاید بدیند خالی از ذهن و ضعف نیست میکنند که شیعیان ازاله شود و باید از اولاد و سایر عوا
 بنوعی را منع نمود که متزلزل نشود و طریق آن نیست که با وجود مناظره تعلیم شود با بچواندن و مطالعه کتب کلامیه و حکایات شغال نماید
 باید مشغول شود بقرآن و احادیث و فهمیدن معانی و مواظب کند بر وظائف عبادت و طاعات و با نسبت و زبردت اعتقاد
 نوی زمیگر و در بوسیله اینها از آن بخواهد و چنانچه معصوم و بگوش و در او میشود و نور و بند بیج روه لا و میاید تا جرم و بعضی از اینها او
 میشود و شیعیان که بجانشان میاید یا از آنها صاحبین از معلمین و اهل دعوت و بعضی بر هر کس از سن که اجتناب کند از صاحبین صاحبان مذاهب
 فاسد و آراء باطله و ابواب مناظره و جدال و اصحاب تشکیک و شیعیان که اعتقاد ایشان مانند شیعیان است که در مقابل یاد او میخواهد باشد
 هر ساعی از ابرایر حرکت دهد که هر چنان رود و کاهو چنین بر چو ششیدند متوجه میشوند و باید اینچنین که بعضی از اصرارشان رسد و
 میکنند و چون فتنه ایجاد و مناظره کلامی پیش از اصلاح بلکه با صدمه و فتنه و فتنه میشود از پیغمبر و اخبار و پیاد و محلی زان و اولاد
 از انجا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت میشود که با عیاشی شامه میشود و خود را بر پیشانی معاندان پنداشد و شیعیان
 رسانند در بن خدا و در کافران فضل بن دینار روایت که بعضی را بی عیاشی علیه السلام عرض کردم ندعوا الناس الی هذا الامر الا بال
 ان الله اذا اراد بامر الرسل کافرا فخذ به فانه خلاف هذا الامر طائفا و کان هاما حصل اینکه فضل بن دینار گوید که من امام جعفر
 و ابا جعفر و ابا جعفر را بوسیله با امامت شما و با شما ایشان که در کفر کنند ما بفضل جده است که الله تعالی وقتیکه اراده کند
 علیه بجز اینها با ما و او میکند فرشته را در پیشوای او را در این اخل میکند او را در صدیق با ما و ما خواهد و این کلام
 بنویسند و در هیچ موی بهر از اصحاب کلام و خصوصاً از هم نشانی ایشان که فرنگ کرده اند اینچنین با که ما مودیدان ایشان هستند
 و بهشتی انداختند خود را بر تحصیل علی که ما مودیدان ایشان شده اند و در هیچ حضرت با فر علی السلام میفرماید در ظاهر مدون میشود
 مکن که و در تشکیک و جاهل و ملاکت و شاید که چیزی متکلم نماید که از زبده نشود و خطیبی که بودند از زمان گذشته فومکیران کردند

تحصیل علی که مامور و مکلف بان بودند و طاعت علی میفرمودند که بعد از ایشان شده بود تا آنکه کشید ایشان از کلام بسوی خدا پس معجزندند
بجای که اگر مرده برافروش روی طلبیدند از پشت سر جواب میدادند و صحیح بدقتبیر این إِنَّ إِلَى قِبَلَتِ اللَّهِ دارد شده که هرگاه سخن بخدا منتفی شد
ساکت شود و حضرت صادق علیه السلام میفرمایند که هر که بخدایین از دهنهای مردم کند باز مردم او را زایل میکنند و هر که از کتاب دست فریاد
نکند زایل شود و کوهها با زانو ثابت است و تسبیح مضد اعلى الله مقامه از این سنان روایت میکنند که مؤمن الطاق که از تکلیف شیطان است از من سوال آید
و خول کرد بر حضرت صادق علیه السلام حضرت بعد از سخن دنیا فرمودند از من مدعا و او بر من تحقیق کلام و خصومت فاسد و بر طرف میکنند
و بر روایت دیگر فرموده و متکلمین این طایفه شبیه بدتوبین ایشانند و فرمودند است بر شما که قایل شوید بچیز تا آنما نشوید و فرمودند ملاز شدن اهل کلام
و زیادت یافتند مسلمانان که ملتفت بجاد و ذلها نشدند تیرگی با حضرت عرض کرد که برای لازم خصم احتیاج بان میشود فرمودند و خاصه کنید یا بچیز شما
رسیده از علوم ما پس اگر بر شما غلبه کند بر ما غلبه کرده اند و فرمودند و تیرگی کن مجادله و اگر چه محق باشی و این بابویه است صحیح از محمد بن یحیی ثقفی است
گفته که خواندم در کتاب علی بن هلال حضرت کاظم علیه السلام که اصحاب ما از ابا کرام تو عاظم السلام نقل کرده اند که شخصی فرمودند از کلام در امر دین
شیخیان تو متکلمند تا او را بیل میکنند که نفس محض و کسب است که خوب نمیتواند حرف زد با چنین است حضرت نوشتند که آنکه خوب داند و آنکه نداند هر یک
تکلم نمایند که گناهش پیش از نفع است و بعد از این روایت شرح طلب راه گفته که احادیث دنیا در بعضی متواتر است بلوغ و احادیث متواتره طاعت
و تمام کلام شده چنانکه گذشت و باید چند مدتی بحث اختصاصاً در آنجا نموده شد و هر که طالب اخبار دیگر که در اینجا وارد شده بوده باشد
بکافی و توحید و تجار و عوالم و غیر اینها نماید و پرواضح است که از راه و بعد از آن معصیت بسیار از زنده و من اینها جز در شک و ضلالت
ثمر مترتب نمیکرد و بدانکه اقل مراتب یقین در مباحث الهیه و مطلب یقینیه است مقدار جازم ثابت مطابق واقعیت است پس آنجا که مطابق واقع است
از افراد یقین نیست اگر چه مباحث آن جزم داشته باشد یا اینکه مطابق واقع است بلکه هم امر که خواهد بود و شکی نیست که مرتبه یقین واقعی شرف
کمال است و اعظم مقام است کسب اگر و کسب اگر است و دنیا باشد که شیطان در مقام فریب دستان در او وارد و نزدیک خود صاحب یقین و انما بدو
چنان دانند که در عقاید برای یقین حاصل با مرتبه عظمی و اصلت و حال اینکه چنین است بلکه از برای صاحب یقین علاماتی چند است که
در سبب مرتبه یقین از آنها شناخته میشود زیرا که صاحب یقین پوسته خود را در پیشگاه شهر و حضرت حق حاضر و او را بر اینها و انما
خود مطلق و ناظر بر اینها نیست تفریق عرق خلقت و شرمندگی و قربین چنانکه در آنجا آمده بود و اینها نیز رضای خدا و لذت خواهد بود
و یقین او با اینکه ضایع عالم بر جمیع اعمال و افعال و احوال و هر عمل را محاسبه و جزای هر امر آن دایم او را در مقام اطاعت و فرمانبرداری می
داند و از یقین باینکه اختیار هر امری در قبضه قدرت حق است و آنچه از خداوند بیشتر و موافق عنایت و مطابق حکمت و مصلحت است و در
در محل و منا و خوشنودی از قضا و از تقدیر لایزال احوال تغییر و در حال راه نخواهد بود و یقین او بیافنا و سبب اینست که ان مشاع و سبب
او خوار و بیاعتبار خواهد بود چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند که در کتب که در کتب حضرت موسی است که در آن لوحی بود که در آن نوشته
شده بود آنچه در ام از کسب یقین ببرد داشته باشد چگونه فرحال میکرد و آنچه در ام از کسب یقین بقضا و قدر الهی داشته باشد چگونه غنا
میشود و آنچه در ام از کسب یقین به پیغمبری دنیا دارد چگونه ایمان می بندد و ایمان مطمئن میکرد و از یقین او بعظمت و قدرت فریدان
در مقام دهشت و هبیت و اضطراب و خشیت خواهد بود و چگونه کسی که یقین بخداوند متعال و علم بعظمت و جلال او داشته باشد
او را میکند و در حال اشتغال بیاعتنا و در خدمت او دهشت و خشیت و انفعال و بجزای و حاصل نمیشود و حال اینکه
مشاهده میکنم که کسی در حضور شخصی باشد از او بگوید که او را فی الجمله شوکتی بوده باشد با وجود علم او به یقینی و در اول و آخر
انفعال و دهشت از برای او حاصل میکرد که از خود غافل میشود و جمیع حواس خود را متوجه و ملتفت او میکرد و بعد از آن حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد فرمودند هیچ چیز نیست مگر آنکه از برای آن حدیث بعضی عرض کردند که حدیث تو کل حدیث فرمودند
یقین عرض شد که حدیث یقین چیست فرمودند است که با وجود خدا از هیچ چیز ترسد و از سبب تسلیم روایت که هر که با وعظا کرده شد نصیب
از یقین و صبر چه ببالد او را از آنچه خوف شود او را از روزه روز و عبادت شب و فرمودند که همه ایمان یقین است و نیز از آن حضرت روایت
که هیچ چیزی نیست مگر این که از برای او کلمات است و لکن هر که عقل قائم و یقین او کامل باشد کلمات با وضوح نمیشوند و هر که کلمات

گند پشیمان میشود و استغفار میکند کفله او از زید میشود و ضیاعی از برای او باقی میماند که او را داخل بهشت میکند و حضرت امام
 جعفر صادق علیه السلام فرمودند که عمل اندک با دوام و یقین بهتر است و روز خدا از عمل بسیار بدین یقین و ظاهر اینست که مراد از عملی که
 مامور شده است تحصیل آن از خداوند است **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ الْكَافِرَاتُ وَالْحَافِرَاتُ** یعنی تحصیل علم یقین است که از ملاحظه اتفاق و انفس واقعا
 مواظبت عبادات و عبادات و محاسن و اطلاع در کلام ائمه انام علیهم السلام از برای انسان حاصل میگردد چه علم نافع و منبوع و معاد همین است
 لقاظر و محاسن را با حفظ شبهات آیات و اخبار و عبادت پرورداری و کسب تحصیل یقین نمودن و باو اتم عمل میکند و نیز از حضرت صادق فرمودند
 که مینماند یقین بنده را بجز مقبلت و مقام اینچنین آنکه رسول خدا خبر دادند از نشان یقین در وقتیکه در خدمت آنحضرت مذکور شد که
 حضرت عیسی بن مریم بر روی آب راه میرفت پس فرمودند که هرگاه یقین او زیادتر میبود هر این بر روی هوا نیز میرفت و از حضرت شریعت
 میشود که هر را یقین بالا شرف قدس او بر کرامات بیشتر زیرا که هر قدر یقین انسان زیاد میشود جنبه قوت او غالب میگردد پس مستجاب گشت
 بلکه صاحب کرامات میشود و از آنچه مذکور شد ظاهر کردید که یقین جامع جمیع فضایل و معایر است محاسن خصایلت و در صحیح حضرت امام
 محمد تقی علیه السلام از حضرت امام رضا علیه السلام نقل میفرماید که قسمت فاشه میان خالق و مخلوق جز کثرت یقین نیست پس بداند از حد یقین فرمود
 توکل و تسلیم بخدا و رضا بقضای خدا و تفویض کارها بسوی خدا فصلی است که اگر کسی صاحب ایمان و یقین بوده باشد و لکن سوسه شیطانی
 و حدیث نفس که اختیار او می باشد در عقاید بجهت که مؤدی بشک و شبهه نکرد بلکه بجز حدیث نفس و خطرات باشد با و نماز شود و در حدیث
 حدیث رسول خدا و انهدی صلوات الله علیهم مواخذه آن ازین امت بر او شده و بر او چیزی نیست و شاهد اینک چنین کسی از هر نفس خود
 و خشیت و کرم و سحر را بجهت میسرانند و از اعتقادی بخدا و پیغمبر و در مقام نبوت او و اعتقاد باین امور بود و در تزلزل داشتن و اعتماد و تزلزل
 برهان قطعیست بر اینکه شککات و از محض و سواسن خطرات نفس است نه از راه اعتقادی همین آنکه در چنین حال بخدمت علماء و مجتهدین
 میرود و از ایشان از عرض و سوسه استعلام میکند که آیا اینگونه حدیث نفس موجب خروج از ایمان میگردد و قاضی در یقین پیش و در بیان
 و با هم مترجم و اندو هناك و بقره میگرد و از علماء امت پیش از الزمان و امر و عقلی نشان لازم الاذعان میدهند پس چرا بخدمت میباشد و در اینجا
 مراد از آنها میگوید خلاصه حدیث و اینک این نوع حدیث نفس و خطرات ضعیف است از جمله آنکه کتب صحیح رسیده حسن کالتصحیح
 محمد بن مسلم روایت کرده و حدیث صادق علیه السلام فرمودند که آمد بروی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا رسول الله
 من هلاک شدم و بر او آیت دیگر که هر آن روایت کرده عرض کردم من منافق شده ام حضرت فرمود با این خبیثت بلید یعنی شیطان آمده بر تو
 تو پس تو گفت کی خلق ترا پیش تو گفتند خدا تعالی بر کت بنویس خلق کرد خدا و این امر عرض کرد بخدمت آنجناب که از چه قسم بحق خداوند
 که ترا مبعوث کرد که چنین بود پس فرمود رسول خدا و الله که این محض ایمانست یعنی خوف هلاک شدن بسبب عرض شدن این خیال بود
 از محض ایمان است که مؤمن بنمودی بر او نمیگویی و خطور این و در تزلزل و نزول است حدیث دیگر در لغز آن مذکور است کلامی که
 آن ایست که آنجناب صلی الله علیه و آله فرمود که شیطان از جانب عمال و کناهان میباشد بر شما نمیشود و شما را از راه بیرون میبرد
 کشته را بلغزاند پس هرگاه چنین شد خدا را بیکانگی یاد کنید یعنی لا اله الا الله بگوید چنانکه کتب صحیح از محمد بن عمران روایت کرده که از حضرت
 صادق فرمودیدم از سوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود کناهی در آن نیست چون چنین شود بگوید لا اله الا الله و بسند حسن کالتصحیح
 کرده است که جبیل بن مداح با حضرت عرض کرد که در دل من از عظیمی یافتند حضرت فرمود بگوید لا اله الا الله جبیل گفت هر وقت چنین امری در
 خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفت بر طرف شد و ایضا بسند صحیح از علی بن محمد روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی
 نوشت و شکایت کرد از چیزهایی که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد تو را بر حق ثابت میدارد و شیطان را
 راهی است لای پروتو نمیدهد پس نوشتند که روی شکایت کردند بسوی رسول خدا از اموری چند که در خاطر ایشان در میآید که اگر با دشمنان
 از جای بلند میروند از دیوارها پاره پاره کند احببت بسوی ایشان از آنکه تکلم بیا کند حضرت فرمود کناهی اینها اثر او در نفس خود میباشد
 گفتند بل فرمود بحق خداوندی که خاتم در قضیه قدس است که این صریح و خالص است پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند
 بگوید **مِنَّا بِاللَّهِ قَوْلٌ لَّأَوْلَىٰ وَلَا قَوْلَ لَآئِلِهٍ إِلَّا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ** یعنی آنکه وجود مانع و توجید و نبوت و امامت و معاد از جمله مسئله نیست که

و در این کتاب
مکتوبات

مگر برای غرضی که سعادتی است و عبادت که موقوفست بر معرفت ذنوبات خود و هر دو موقوفند بر تحصیل علم پس هر گاه کسی خود را شناخت
و عقل خود را بر اوقات که خدای با کمال حکمت او آفریده و بعثت بنا فریده بلکه پیش از خلق مطلب بسیار عظیم و خطب بسیار جلیلی که باعث در اعی حقیقت
عظیم چنان برود که تواند بود نظر در حکمت و آلاء خود در زود کرده بعد از آن عالم او را خلق نموده در آنجا تا عقل باید میبود تمام بدست و مختصر از مطالب
طریق شکر نعمتها که در خود مییابد و چون حقیقتی مقدس و منزه است از محالطه و مکالمه هر کس در این باب بپرسد که در وجهیست و قابل این معنی باشد
برای علم و تحقیق این مطلب عزیز است و الا خلق عیب خواهد بود اما یقین خصوص شخص نبی پس تو انوار وقوع معجزات و ظهور و خوارق عادات از آمدن
ان واقع میشود و محتمل آنکه هر گاه معجزه که بدون اذن حقیقتی یا اختیار احدی نمیتواند شد بدست مضرری جاری شود لازم میاید که حق تعالی به
باطل و اضعی باشد و دیگر هر گاه معجزه بدست کاذب ظاهر شود مجرم است که فسادها را بر او مترتب خواهد شد پس خدا با اطلاع بر همه فساد عظیمه که
در میان بندگان ضعیفتر حادث میشود و قوت دفع شران مفسد دارد یانه و اگر دارد و نمیکند لازم میاید خدا قیومی که بر هیچ ندیس قریبه و غایب
جایز نیست و اگر اطلاع با قوت بر منع ان ندارد جمل با عجز خواهد شد و هر دو بالقصود با خدای و خلق عالم منافق اند و با فضالت ظریقی میباشد
افاق و انفس هم که وجود صانع پاری توانا ظاهر میشود و دلیل حقیقت پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله است که دعوی نبوت نمود و معجزات
باهره دنیا بر طبق دعوی خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبر پس همه از باب ملل و نحل قایلند که او دعوی نبوت کرد و اما
معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و آنچه متواتر است مثل شوق فرود آمدن
آفتاب و تکلم هو و سوسمار و گردن دشت و بر خاله مسموم بر آن و تطلیل غمام و حین جذع و آثار درخت با برش شجر و آسمان در آنجا
و خروج اب از چن اما بشر و انتقال نخله با مراد از موضع خود بسوی آنجا و ابتلاع اضر آنچه واقع میشد از عهد انجیل و آثار کربن در شام
معبد و اشباع خلق کثیر از طعام قلیل و چنانچه از پیش میدیدان عقبین میدید خواه در روز و خواه در شب بمرکرف که در هر یک از این کجا راه
هر اسر و دعای او در همانا و مسأله نداشت و آنکه ابری همیشه بر بالای سر آنحضرت آید و در هر وقت که حرکت میکرد این بر حرکت میبرد
و چون در زمین صلیبه میرفت اثر یا ظاهر میگشت و چون بنویس میرفت من آنحضرت پیدار بود و هر که سخن میگفت در خواب میشنید و اجازت
بنامات و جهادات بلکه اطاعت جمیع ذرات و تسبیح حصی تکلم موزک و غیر اینها که لا یحصى است و در کتب فریقین ضبط از شده و همچنین است
اخبار از معتبرات پندیده و مشاهیر مثل ظلم بر اهل بیت رسالت و ظهور ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین با سامی صفات و کتب کتب
ایشان و لغز از آن وقت طفت و آنچه بر ائمه علیهم السلام وارد خواهد شد و از قتل عمار و اذنه غایب بقتل خواهد رسانند و از وقوعه جلالت
غایب و از نباح کلاب خوشب را و از وقوعه صفین و از اهل عقبه و اهل خروان و خلافت بنی عباس و غلبه بنی امیه و بنی عباس و ملامت
و ترکان که در کتب مکتوبه پیش از ظهور ایشان دیده شده و بدعت صوفیه و غیر اینها که پیشمار و هم تا حال بظهور و پیوسته و با وجود کثرت
معاندین و معارضین بکسر و خلاف در هیچ امری بظهور و نرسیده و از آنجمله قرآن است که بچندین و چهار صورت مشتملست و بعضی اخبار
هم واضح است و اگر بجا بر ثابت نشود نبوت هر اینه باطل میشود نبوت نبیا چون نبوت انبیا معاصرین بجا بر ایشان ثابت شده پس چگونه
میشود نبوت بنی مآحمد صلی الله علیه و آله ثابت نشود با اینکه معاصر او قوی ظهور و اقرب صدوزا و اکثر مدد او و فرعه کمپناشد و از آنجا
مردم حتی ظاهر نشد بعد از آنقرآن معصیه ای الا نبی ما علیه السلام هر که از دعای نبوت کرد بددوغ خداوند عالم مفتضح کرد و معجزه او
باطل نبود و معجزه او را ظاهر کرد و او را قابله نمود تا آنکه مردم در هیچ و مرج نباشند و باطل بر حق غلبه نکند و آنکه قول شویب القراء تلالا نوا
و تر و اذ ظهور او و چگونه را ضعیف شود عقل عقلا که خدا تعالی در وقت طویل این امت را ضعیف باطل بگذارد و ایشان را هدایت نماید ستمها
بعد از محمد از من نبوت و حال اینکه لازم است وجود حجت خدا تا آنکه قطع شود معاذ بر خلاف فصل بر ضمیر نبی فضلا امام و از کجا آید
مخفی مانده که فرق میان معجزه انبیا و کلمات اولیا آنست که معجزه ضعیف است که بشر از ایشان بان عاجز باشد و خلاف معجزی طاعت باشد
دعوی پیغمبر صانع شود یعنی معجزه با هم مقررند بحدی بود که هر گاه نوع دعوی رسالت کند مردم از معجزه طلبند از وی مقارن طلب
معجزه که خارق عادت است که خلاف اولیا بان ظاهر نمائند وی صانع که در کتب کتب است که از بشر ظاهر شود مگر باینکه باشد معارضه
مثل آنچه از حضرت و اهل شعبه و جبل و از باب صنایع غریبه صانع میشود معجزه نیست و غالب نیست که در وقت دعای نبوت اهل دنیا

وفاقی

شهری مانند مکران چهار پیش از ابوطالب پدر حضرت امیر علیه السلام و عباس جدی عباس و علوث و ابوطالب سید زاده امیریه و کعبه است که
 از اولاد هاشم باشد چنانکه من بعد بتفصیل مذکور خواهد شد و بی هاشم مختصر درین اعضا و اولاد همین چهار نفرند و دیگران مرفوع
 میباشند که در مقام الفضل نیز تصریح نموده و بدانکه پدر امیر و منبر علیه السلام اسم عبد مناف است و چون به اقل عبد مناف طاب نام داشت
 بابی طالب شهرت یافت و مکتبی مان شد خلاصه نام ابوطالب عبد مناف بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و مادرش خاتمه بنت
 بن هاشم بن عبد مناف است که جد حضرت و سالت پناه صلی الله علیه و آله و اجد اب علیه السلام باشد و اسم ابوطالب نیز بود که همسفر است
 العزیز است و در وجه اثر که خدا تعالی در آیه اوله الحکمه که اسمش هم چهل بن حریث است چنانکه اسم ابوسفیان مخزوم حریث و هند که بنت
 است بنم العین نوحه ابوسفیان است اما ام الحکم خواهر مغویه است و نام ابوجهم عمر بن هشام است ابوالحکم و ابوجهم کنیه اوست و بقول
 بعضی ابوالحکم بن احنس است و در میان عرب خصوصاً در آن زمان متداول این بود که بگوید بگوید ابکنیه و لقب مستحق بنمودند بحر حال و اولاد حضرت
 امیر ابوه بن علیه السلام در آن روز ۵۰ کعبه در روی رخا نه حراء واقع شد و هیچکس از انبیا و اولاد انبیا پیش از آنحضرت و بعد از آنحضرت با
 رتبه بکنه تیره از جند سرافراز نشده که در حرم کعبه متولد شود مخالف و واتی درین اقلان دارند همچنانچه این معادلی و اسناد خود و ما
 کشف انوار کتاب بنام المسطفی غیر از آنها نقل نموده اند فصل بیست و نهم در بیان اهل سنت است که بعد از ولادت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
 عبد المطلب و عبد مناف و هاشم و ابوطالب پدر امیر و منبر بنام که اسمش عبد مناف است همگی بر کعبه و اندر مشرق شریف می نود و اندک بعد از آن
 عتبات بنامی بود و در بارش نیز داخل شدند و با بنسب شعیبان نیز از جهت تقیه خصوصاً از اهل کعبه و بنامه تحقیق در ایشان شد
 بنامی که در اکثر ایشان مخفی و مشتبه گردیده و از بیخاست که فاضل مجلسی رحمه الله در تحت الزاب فرموده که قبرش درین عبدالله و آنست و در
 ماوراء نبت مؤلف کتاب رکوبه که بنام سوزناک جناب رسول خدا گداشته شده است و هاشم بن عبد مناف بن زهره بن زهره بن زهره است
 مشهور و صحیح است که در مدینه و مکه و مدینه که انرا ابواء میگویند بقصع مزه و سکون باوه و قده و بعد از آن و اوالف هم در مکه
 انقبیه و بن از منه معروف نیست و در مکه معظمه نزدیک بروضه حضرت خدیجه مکرمه بعثت کوه در دست چپ مستقبل کعبه قبر است که
 سنگی بر آن مضمون است و اسم مدینه بر آن کنده شده است و بعضی از شیعیان مکه انرا قبر امه میدانند و ظاهر اصل است چنانچه
 در مقام کفنه امانت ایشان بقصد قبر امه شاهد بد نباشد اما قبر عبد الله پس ایشان در مدینه منوره است چنانچه محمد بن یعقوب
 کاتبی در کافی روایت کرده و در تاریخ طبرستان روایت کرده که عبد المطلب بعد از آنکه در مکه فرستاد که خلیفه بود پس در آنجا فوت شد
 در تاریخ معتبر دیگر روایت شده که چون از محل حضرت و سالت دو ماه گذشته بود که وفات و ولد او عبد الله در نزد خالو هاشم از بنی فزاره
 وقتی که از شام مراجعت می نمود در قافله مکه و چون رفقای او میگردیدند عبد المطلب تحقیق حال عبد الله و انرا نشان نمودند که او را
 پنهان در مدینه گذاشته عبد المطلب بی خود خاور اطلب عبد الله فرستاد چون می رسیدند دیدند که وفات یافته و در خانه نایب دفن شد
 است مؤلف قاصص گوید که قبر حضرت یعنی عبد الله در مدینه منوره در کوه در انبیت معروف بزقاق الطوال در پیش از اهل مدینه
 مصری معروف به بیت ابی النبی و قبل ازین مشهور و بخانه نایب بود و قول کسیکه قبر حضرت ترا بطایفه اهل مدینه آورده فاضل بصری تحقیق و
 مدقق جناب امام محمد علی صفه این مشهوره به بیبهان نیست که در کوفه نشانان مدفونست در مقام الفضل گفته که در سنه هزار و یکصد
 و هشتاد و شش در مدینه مشرف بودم بطایفه اهل قبر عبد الله را دیدم چون قدیمی در آن مکان شریف مانده بودند و بنای تدفین
 گذاشته تا اینکه از شیعیان انجا استعمال نموده قبر حضرت را پیدا کرده بسیار عجز از ان نیز بارت انحضرت تعجب و دلالت نموده بودند
 با انرا کافی السابق از وفور تقیه مانده بود و مؤلف حقیر گوید چون این فقیر در سنه هزار و دویست و سی و پنج که غار مکه معظمه در عنق
 جوف بودیم بعد از ورود به مدینه طایفه قازم اشدیم که بلکه بزبان حضرت شرفیاب شویم از مدینه قری استعمال قبر عبد الله و زقاق الطوال
 نمودیم چنان متفکر و پریشان خاطر گردیدیم که اگر ممکن میشد و مقتدر میسر میسازید خلاصه اوست و فرار و اختیار نموده دیگران شدت تقیه
 ابراز انطلب نمودیم و مردم انفضار پارتان بزرگوار شدیم تا اینکه در سنه هزار و دویست و پنجاه و سه که سفر کردم ایضا قبر بود و وقت
 نبود قبر حضرت را در زقاق الطوال و بیت ابی النبی و نایب میدانم و بزبان بزرگواران شرفیاب گردیدیم و بسیار بی نیاز و تواری

کتاب

تاریخ

واقع شده است و از علماء شیعه وقت اسلام در اصول کافی بنقله اختیار کرده و شیخ طوسی و محمد بن و علامه مدنی و شیخ شعبان
 دروس فرموده اند که ولادت آنحضرت در روز هفتم ماه ربیع الاول شده و این قول مشهور میان شیعه است و ولادت با سعادت آن
 حضرت در روز جمعه واقع شده و بعد از زوال در وقت بکرین طلوع فجر بود و مشهور است که در تمام الفیل در سال هجرت سلطنت انوشیروان
 عادل در آن سال بود که نجاشی پادشاه حبشه بر سر داسر و او را که با قبل و لشکر یکدیگر مغرور فرستاد و حق تعالی ایشان را جذب حق تعالی کرد و بعد
 بیست و نه سال در مکه مشرف شدند و در آن وقت که در مدینه طهره و در بیعت و بیخ سالکی حضرت خدیجه بنت خویله بن اسد بن عبد
 که چهل سال بود تزویج نمود و از وقت این بیعت متولد شد و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره
 مدایم جاهلیت بر ابوالقاسم بن ابراهیم تزویج نمود و از او امام هجدهم رسیده که حضرت امیر علیه السلام نظر بر وصیت حضرت علی و از او تزویج نمود
 مکرر و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره
 فاطمه متولد گشت که آنرا حضرت امیر المؤمنین تزویج نمود و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره
 و مشهور میان علماء امامیه است که در وقت حضرت سید الشهدا در مدینه منوره روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر بمکه هجرت واقع شد
 بر سر ستم چون آنحضرت را در غزوه خیبر زهر و آذین پیش ایشان از آن عود مکرر تا آنکه او را استی در اعضاء مبارک او افتاد و در آن
 جناب را قطع کرد و بدار بقا حلت فرمود و ظاهر آنکه در مدینه منوره در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره
 ستم فرموده و نیز از آنکه در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره
 هر شریفی شست و سه کلاه بود فیکل بدانکه سید مدلت هر یک معنی بزرگ طایفه است از هر کوهی که باشد و یا بعضی هر یک شریف و سایر و بعضی
 است نظر بر این حق تعالی حضرت می فرستاد که در وقت تولد آنحضرت در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره
 اقصای اولاد آنحضرت تا در مقامات خطیر بقول آنحضرت که فرموده است سید عالم و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 که از غیر طایفه باشند سید نمیدانند و در کتاب قرآن از آنجا که حضرت امیر المؤمنین فرموده است که گفت شنیدم از جبرئیل خود من و اول خدا که
 میگفت جبرئیل بن فرموده است که از برای هر چیز سید است پس سید شایم است و سید اولاد ام تو جبرئیل سیدم است و سید
 کائنات است و سید حبشه بلا است و سید مدینه است و سید مدائن است و سید مدینه است و سید مدینه است و سید مدینه است و سید مدینه است
 هدایت و سید کلام است هر یک و سید لغت عربی قرآن است و سید قرآن سوره بقره است حق تعالی که در شأن او شریف است و سید شایم است
 است از عالم من بعد مناف جد حضرت رسالت چنانکه اولاد او تمام است و سید عالم است و سید عالم است و سید عالم است و سید عالم است
 و سید عالم است و سید عالم است و سید عالم است و سید عالم است و سید عالم است و سید عالم است و سید عالم است و سید عالم است
 علیه السلام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اندک بود که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره
 و از منقول است که آنحضرت خطاب جلی علیه السلام فرموده که اولاد آنحضرت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره
 حدیث اهل سنت بسیار است و بعضی از آن در اسطیلاب و در مواضع این هر فرموده و در مواضع این هر فرموده و در مواضع این هر فرموده
 که حضرت می فرموده است که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره
 و نیز در حدیث متفق علیه من الامه که در مناقب خوانده می شود و غیر مذکور است که آن سلمان در اوقات شده که گفت داخل شدیم خدمت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و در حین علی علیه السلام بر آن آنحضرت نشاندند و آنحضرت چشم و دهان او را میسوزانید و فرمود که تو سید خیر استی و امام استی
 پدر امامی را که محمد است که بعد از چند نفر فرموده و از آن جهت است که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره و در آن وقت که در مدینه طهره
 فضیلت این انکلام است که مثل نبوت عظیم امکان و اصول و بنیت چنانکه بقدر خدا و رسول و امام سابق ثابت میشود و در خصوص هر فرد
 که در معالمت و در مقامات و احوال است و در طریق تعظیم و استاهلیت رسانک علیه السلام بیشتر از شیعه معرفت ولایت ایشان که فرموده اند
 مقربین و مبالغات انبیاء اولوالعزم با حق تعالی بیشتر میشود و مرتباً امامت نظیر منصب جلیل است و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله همیشه
 دنیا را نماند پس خطبه معین کند آن خدا و الا خلق محبت خواهد بود و مخالفه و دشمنی نمود و همچنین هر طایفه خطبه و بکر و امام میباشد

قبل از امامت

فی الامت

نه خلق و مفسران عاقل و دین کرده اند که این امر بر رفا نماند و شد که گفتند چرا خدا پیغمبر را بدیگری نداد و آیات دین است که دلالت میکند بر
 آنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما قرطانی الکتاب من شیء یعنی تفسیر نکریم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلنا
 تفصیلا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادن و لا یطیع الا فی کلمه من و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کند و هست
 پس هر کاه حقیقتا هر چیز را در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین افام که اهم امور است بیان فرموده باشد و غیر فرموده
 که لیعلموا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و اطاعت کنید صاحبان امر را تا شما که امر امامان است
 جانشینان پیغمبر باشد چنانکه اطاعت خدا و رسول امام است باید که اطاعت اولی الامر نیز امام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نیکند
 کرده در همه امور و اطاعت هر صاحب امری و صاحب کلمه کند پس باید که اولی الامر نیز مانند رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و کلاه
 سهوا و صاد نشود و الا لازم میباشد که حقیقتا در امر کند چیزی چند از آنها که نمی گوید است و چنین کسی امام است که حقیقتا خبر
 است و معصوم است و با اتفاق غیر از شیء عشر صلوات الله علیهم صاحب امر نیستند چه حقیقتا بعد از اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
 به اصلا و اولی الامر ذکر نموده فرض است که اهل تکلیف بدانند و بفهمند که اولی الامر کی اطاعت ایشان مثل خدا و رسول است مراد از
 که بصورت اول و طهارت ذات از جمیع بدکان ممتاز و بشر این صلیبه و مرتبه سرفرازی نند و قول و فعل ایشان مطابق امر و اراده الهی است
 اطاعت ایشان طاعت خدا و مخالفت ایشان مخالفت خداست و نعم اقل رایجی که منظر افلاک شود منزلت تو و زکوتر اگر شکر کردی کل
 چون هر عمل نباشد اندر دل تو مسکین تو در بنهای چاه اصل تو و از جمله چیزهایی که طرفه کرد ارد و شکر نیست است بک با عقدا و اهل سنت
 الامری که حقیقتا کافر باشد و جمیع بدکان خود را با اطاعت و انقیاد ایشان امر فرموده یکی سلطان و دیگر سخنان او را بنا است سبحان الله
 جمیع کافرین سراسر کشتا با دینیت بوستان عاجز باشند قطع نظر از آن هر فسق و مجور که از ایشان سر زده و میزند ایشان را با حکم و
 مشایخات و مدلولات و بیعتات قرانی و منقرات آسمان چه ایشان که حقیقتا بندگانه را چنانچه با طاعت خود و اطاعت رسول کرده
 بهمان نظر می با طاعت ایشان مامور ساختند و لیکن هر کاه در مدینه منبع فو ضوات نامتناهی مظهر اسماء و صفات الهی یعنی امیر المؤمنین
 علیه السلام حاضر باشد که میفرمود اگر یومندی بفشانند حکم در میان اهل توریه بتوریه ایشان و در اهل انجیل انجیل ایشان و در اهل
 زبور زبور ایشان و در اهل قرآن قرآن ایشان در آن بفرموده سلوی عمارون العرش صحابه کرام ابو بکر را مقدم و هند و انواع است
 لازم و واجب شناسند که از دافتن معنی اقتوا با ما خواهد بود و کوید اما الفاکه غایرها اما الاب فلا عرفه معنی فاکه و امید اما انما التبر انما
 و بعد از آن عبرت مقدم دانند که در هفتاد و دو موضع با عترت علماء ایشان با دین حکم فطرت کردن با دین عمل مسئله شکل عاجز آمده و کوید
 علی لعل عریضی اگر علی نبود بجهت غلطی که کرده با بجهت آنکه در جواب عاجز آمده است هر آنکه در هلال میشد اگر دیگران همچنان که آنرا
 الامر و انداز همایب وقایع دنیا بجهت نباشد و از جمله مفاسد های که برین امر عیب مترتب است بگفت که اگر کسی از دنیا حرکت کند و آن
 سلطان با او برانشناسد از زمره موان کفر و ابا جاهلیت داخل خواهد شد و بصفت پیوسته و از موافق و مخالف کبر این حدیث
 خلافت نیست و جمیدی در کتاب جمع بین العقبین نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که من ماتت و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
 یعنی کوی که پیغمبر و شناسد امام زمان خود را مرده است و دروش و در خای همان جاهلیت یعنی پیش از زمان اسلام نبود با الله از تقصیر که با
 کفر و ذنوب باشد این حدیث صحیح است و آنکه امامت از اصول دین است چه عام ضروری حاصل است که جاهلیت مسئله فرعی اگر واجب باشد
 مردن مرین زمان جاهلیت نیست و این شناختن و ندانستن تدبیر اسلام شخص نمیکند و کفر مخالفین و صاحب و اوظف مسئله انما
 ان فروغ بین میداند و بگویند علاوه بر این واجب نیست و تحقیق آن واجب لازم نه و تقلید دین امر کافیت و نقص خدا و رسول
 در آن مدخل نیست و اطاعت اولی الامر و اطاعت قرآن کذشت تفسیر میکنند و حال آنکه اگر این مسئله انقروغ باشد باید شناختن امام و
 باعث برین روش و در خای جاهلیت نباشد و بعضی از مخالفین از راه عناد امام زمان و بر این تفسیر کرده اند بطور بعضی از قرآن
 فاقه رسیده بجهت آنکه در نماز واجب است و حال آنکه ابو حنیفه و ائمتن فخر را هم واجب ندانند بلکه گفته که اگر معنی ایه اگر چه در برد سبب
 که مدعا متناهیست کوید که نیست و بدانکه فرقه تاجها امامت و اعتقاد اجماع است که امام میباشد از اول عمر تا آخر عمر از جمیع کلمات صحیح
 کوید

فا که بجهت سیده
ابا جرا گاه

کفتن عمر لولای
لهک عمر هفتاد

معصوم باشد امام قائم مقام نبوت و ولایت و شرط معتبر در هر دو یکیت و در هنگامی که امام خود با همه رکن عصمتی شود و اقدام نشا
 کند بوجای هر دو و معنی منکر واجب است که در کنار کردن منافع باطاعت کردن دارد و غرض و مطلب که فرمان برداری است از امام
 فوت می شود و این امام امین حقا است و این معنی ای مردم هر کجا خود در احکام الهی خیر است که قبول امامت خواهد بود بلکه عمل بر امت
 میشود و قول حقیقی انما المؤمنون الا ان ساءلوا یعنی انما المؤمنون الا ان ساءلوا یعنی انما المؤمنون الا ان ساءلوا یعنی انما المؤمنون الا ان ساءلوا
 نشود و با این کتاب خدا را میخواندند و از آن عقل ندارند و قیامت این امر را نمی بیند و با آن خود معصوم است ای گروه مؤمنان چرا میگویید چیزی را که
 میکند خدا بپادشاهان میدارد چیزی را که بگوید و نکند و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل پیروی و امامت نیست و عمل
 است چنان میداند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیقت امامت خلفای ایشان بهم می خورد و میگویند عصمت در امامت شرط نیست
 و در بطلان این معنی دلایل عقلی و سمعی بسیار است و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که این چنین شخص واجب لاطافه که جمیع امور درین و
 دنیا ایت با و این است تا باید معصوم باشد در علم و عمل و الا خواهد بود بر امامت که این بفریضه ظهور و نخواهد آمد و دانشمندی، محتاج خواهد
 بود با مامی و همتا و چنانچه از انصاف ظاهر است و از امامت عقلی بسیار دور است و باید که در این امر که از انصاف وی غلطش گفتند
 منقش کرده و احکام حقه دین متردند و بشاید باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که هیچ خواص صلاح پذیر نباشد مثل آنکه غلط کند در
 تعیین خلفه بعد از خود بجان اینکه قابل خلاف و امامت است و از او مورد منافات با امامت بظهور آید پس اگر امت متردد و نشوند و
 اقدام و نیست و اگر قصد از لشکر کند منازعه و مشایره عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع گردد چنانچه در واقع کشتن عتقا
 و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج بظهور آمدند تا آنکه کار امامت و نبوت مذکور و معویه و زبیر و امثالان طلبان بهین قرار
 گرفت و انقیاد طلبها بر اهل بیت و سالت مساهله اهل اسلام جاوده شد و از علما و مخالفین نیز از خود در تنسیر آیه اولوالامر گفته است که این
 آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای او و اولوالامر و الا لازم آید که امر با طاعتشان شده باشد و هم عمل با طاعت نیز که اطاعت
 عمرات حرام است و همچنین در تفسیر آیه و کونوا مع الصادقین گفته است که مراد از صادقین معصومین هستند و خداوند ائمه را از معصومین
 و اهل بیت را از معصومین در آیه انما الائمة علیهم السلام یعنی انما الائمة علیهم السلام یعنی انما الائمة علیهم السلام یعنی انما الائمة علیهم السلام
 حضرت عترت تعالی شان را بر همه وحی فرمود که ائمه علیهم السلام را تا ما را از برای مردم امام گویند پس حضرت را بر همه درخواست نمود که
 بعضی از دین من نیز این مشرفرا کرامت فرما خطاب رسیده که عهد امامت و خلافت بطلبان میسرید و هر سبب طاعت است چنانچه خداوند
 نساقت از انبیا و صفی کرده است و احادیث در طرق عامه و خاصه بتواتر رسیده که ائمه تطهر در شان اهل بیت و سالت نازل شده که ائمه با
 حتی این جزا سود و در واقع گفته اند که اکثر مفسرین اهل سنت بر آنند که این بر در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و
 موافق بعضی احادیث ما جمیع ائمه علیهم السلام داخلند و ائمه تطهر که در شان ایشان نازل شده است که انما الائمة علیهم السلام
البتة تطهرت تطهرا چون عصمت ایشان ثابت شده و دروغ برایشان روا نیست و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کردند پس
 ایشان بر حق میباشند و بعضی از آیهات که دلالت بر امامت و نصب است از همین جمله انما الائمة علیهم السلام میکند آیه وافی انما الائمة علیهم السلام
الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم ذاکرون است یعنی نیست صاحب اختیار و اولی الامر شماست که خدا و رسول او را
 انما که ایمان آورده اند و شما که بر پای میبایستند نماز را و میدهند زکوة و ادعائی که در کوع اند و چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 در کوع نماز انکسره خود را بنا بر این پیشه این آیه که میفرماید شد و امامت انحضرت بر صاحب بصیرت هویدا کرده و وجه دلالتش بر امامت
 انحضرت است که کلمه انما حصر است و ولی در لغت میزند معنی آمده است با آورد دست و تمام با اختیار طولی بتصرف و معنی انما
 بر یکدیگر و معنی انما معلوم است که در بین اهل بیت زرا که آمد و روایت مؤمنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که
 موصوف با اینصفت باشند نیست بلکه همه مؤمنان با او و دوست یکدیگرند چنانچه حقیقی فرموده است که ذوالؤمنین و المؤمنین
اولیاء یقربون این عهد القرب است خطاب روایت کرده است از لیرن عتاس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ذوالؤمنین
 بدانند پس معلوم شد که ولایت امر است که مخصوص او است و قبل که داده است معنی او است اولی بتصرف است که معنی آن امام

مخالفت بعد از آنکه جمیع اینها جوابی که در ذلالت اینها نباشد از جمیع اینها گفته اجماع اهل سنت مذکور نموده و بطلان اجماع ایشان ثابت است احتیاج به بیان ندارد و کلمات صحیح گوید که این وجه محل تحقیق مسئله امامت نبوی و پسران و خلیفه است و اینها مذکور گردیدند به جهت مرقوم گشت و تفصیل آن بعد از آنکه در کتاب اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین بیان و عیان شده و اهمی است که خدا و رسول در خصوص و کلمات اهل بیت و سلف فرموده اند در هیچ امری نفرموده اند چنانچه در کتب فریقین احادیث در باب احوال و احوال است مع هذا از غایت تعصب عناد مخالفین بپسندیدن و بیزاریدن از دشمنان اهل طهارت و تقوی می کنند و با وجود و تضرع مسئین منوبه را خالی از مؤمنین خطاب می نمایند و عاقبت که در جنگ جمل بی هوا کس فضا عدا از مرتدین خود بگشتن و ادامه المؤمنین شد و جوابی که علماء ایشان در باب گفتار آنست که اینها مجتهد بودند و خطا کردند بجهت خطای عقاب نیست و با آنکه خودشان معتقدند با آنکه بعد از قتل عثمان حاصل شد اتفاق و بیعتی که جعل علیه السلام و او بعد از عثمان خلیفه واجب اطاعت است با جماع مسلمین و با وجود اینکه خودشان عالمانند و با آنکه ما و پسر و عاقبت علمای ما شیخ با حواله علی و استحقاق خلافت او را همیشه ضرر و کینه خودشان افرا عایشه را بقیه صبر خود نقل نموده اند از اینها از علماء ایشان در محضر شیخ در بیخ الابرار از جمیع بن عمر نقل کرده که او گفت روزی عایشه را ملاقات کردم و پرسیدم که دوستان من مردم نوره رسول صلی الله علیه و آله که بود گفت خاتم عالمها السلام جمع گفت سوال من از زنان نیست گفت شوهر ما طهره چه منع میکند مراد از آنست که این که منم بگویم بحق محمد و بحق خدا که جان رسول خدا در دست قدمهاست که هیئت که گفت جمیع گفت پس چه برین داشت ترا که با او کار از او کردی پس عیال از سر خود کشید و بروی خود کوفت و کوبت و گفت امری بود که جاری شد بر من و علماء فریقین روایت کرده اند که معویه ملعون بقال هر ولایت نوشت که بناسن اهل بیت را زبان کشاید و در سر جنبه ها و مناره ها هر صبح و شام و سحر سب آنحضرت را کند و هر کس که در راه او برسد بدوستان ایشان باشد بکشد و هر کس که دشمن ایشان باشد بر او مکرر بداند و سله و انعام بدهند و هر کس بیعت جوی در اهل بیت یا مدعی مدعی آنست بگوید یا احادیثی در فضیلت خلیفه گفته بگوید من او را پسر از او شریک کند و به تعصب و بغض و تشیع قریب بینه صد هزار کسرا کشند و با وجود این عدا و ایشان همانست که اتفاقا مذکور شد و جواب شانی از شفا البهانی طالب شاه در باب صادر شده ذکر آن بیجا مناسبت و حاصل آن اینست که در مصر شیخ مسعود در مجلس حاکی و مصر همان بود و یکی از علمای مصر که از مخالفین بودند نیز حضور داشتند از شیخ بمانی و مع پرسیدند شده ام که در آنحضرت من میکنند منق و عاقبت را اگر این امر وقوع داشته باشد ایشان کافرند شیخ مبرور البسه الله من حلال الثور و جواب فرمودند که بل چنین است بلکه همه نظامان اهل بیت من بکشد پس انفاضل با کمال غبطه و محاکمه کرد و گفت چنین کنانرا مجلس خود راه میداد حاکی که گفت دین و دنیا با دلیل تمام است شیخ درین باره دلیل مطالبه می کرد اگر از جواب عاجز گردید قول تو بجاست پس شیخ البهانی از انفاضل پرسید اگر کسی یا امام زمان نماند شیخ کجاست کافراست یا نه فاضل گفت بل کافراست شیخ فرمودند که معویه و عایشه هر دو بجناب ولایت ماب خروج کردند در مصعبین و جمل بازگشت ایشان مجتهد بودند خطا کردند خدا از تقصیر ایشان گذشت کرده شیخ در جواب فرمود که علماء شیعه در لعن کردن ایشان و بطلان آن و کفر حق ایشان اجماع کرده اند که جایز است و عوام شیعه با ایشان تقلید کرده اند و لعن کردن اگر اهل جهاد علماء شیعه مطابق واقعیتها و اولی یعنی اگر خطا کرده اند باز شناید و بجهت خطای بقول نوعی عاقبت نیست اگر چه شیخ بر روی امام زمان بکشد و انفاضل اند و قول شیخ کمال عاجز شده مثل جن بکل فرو رفت و در آنوار نهاییه نقل کرده که روزی شیخ البهانی روح شباح با علماء مخالفین میکردند پس یکی از علماء گفت برای چه اینهاست شیعه قتل عثمان را جایز دانستند و حال آنکه نبی صلی الله علیه و آله فرموده بود اصحابی کالتجموم یا تم اقتدتم اهل بیت یعنی اصحاب من مثل نجوم اند بجز کدام اقتدا و پیروی کردید هدایت می باید شیخ بجا از جواب فرمودند ما قتل او را با خودت چه اینهاست کسانیکه او را بقتل رسانیدند مثل محمد بن ابی بکر و اضراب او کتلتها از صحابه بودند و چون ایشان مرتکب بقتل عثمان شدند ما نیز تجوز آن کردیم و از آنجه مناسب مقام است جواب بعضی مشایخ امامیه است که رسید محقق بنده الله دعوات و غایبانه نقل کرده که یکی از مشایخ معاصر ما که در آنجا من مزاج بود سلطان بصره که از مخالفین بود روزی در حضور و جاعلی از علماء جمعه و از شیخ مزبور پرسیدند که با غاطله افضل است یا عاقبت پس شیخ فرمودند عاقبت افضل است سلطان گفت چه سبب شیخ فرمودند لقوله تعالی مَنْ عَصَى اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبْهُ بِمَا عَصَى در حدیث نبوی و درین تفصیل آمده است خدا بجهاد پسران عاصیان و عاقبت از همه بطرف بصره با عسکر پیروز رفت برای جهاد با علی بن ابی طالب علیه السلام و با

کشتن معویه نه همدراز
من از مردم با ستم
شیعه نبودن

بیتها را که در کتابهاست

و بی هاشم و اکابر صحابه جهاد کرده تا اینکه خلق کثیری را بقتل رسانیدند و آنرا طایفه ذمه را صلوات الله علیها در خانه خود نشست و پس از آن بنا
 مکرر سینه برای طلب خداوند و عوالی از این بزرگواران چون حق و دادند در خانه خود مستقر گردید تا بوم وفات و چون این کلام را از شیخ شنیدند
 سلطان و کسانیکه حاضر بودند همه خندیدند و داشتند که شیخ بیگ حرف همه ایشان را ضایع کرد پس سلطان گفت با شیخ تشیع لطیف گفتند
 و هر دو جرت مانندند و متقی شدند که چگونه خلاف کرده اند و نیز در انوار نقل کرده که در این جمیع پانزده نقل مباحثه جاری شده و این
 شیخ آنچنان قدر الله و همه و پس عالی از علما عصر که اطمینان ایشان بود و چون عادت شیخ این بود که با هر کس که گفتگو میکرد با او میگفت
 من نیز در مذهب تو هستم تا چون ابروی با او رو کرد متعجب و نشوند و از مذهب هر ملت در دست خبر از کرد و در بنا برین بان عالی نظر
 کرده بود که من در بین تو در پیش عالم شیخ گفت که چه میگوید در افضی و باب شیخین شیخ بجان فرمودند و وحدیثی ذکر کرده اند بنی عاجز شده ام
 از جواب این کسرا خدا را گفت چه میگوید شیخ فرمود که مسلم در صحیح خود از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمودند من از وی فاطمه را خدا آفرید
 و من از وی فاطمه را می آفریند و من از وی فاطمه را می آفریند و هر که را از خدا آفرید خدا را آفرید و هر که خدا را آفرید
 کرده پس تحقیق کافر شده و با آن روایت کرده مسلم بعد از این شیخ در رق نگذاشته آن فاطمه را در حدیث من آفرید و هر که را از شیخ
 فاطمه خارج شد از دنیا در حالتی که غضبناک بود بر او برگردید و شیخ فرمود من عهد انیم چه چیز است مواظف و جمع ما بین این دو حدیث است
 شیخ گفت بکن او را امشب نگاه بکنم تا جواب بدهم و چون صبح شد جوابها را مال این شد که پیش شیخ آمده گفت من نگفتم شیخ و فاضلان در آن
 میگویند و نقل احادیث شب گذشت که با بر اطمینان کردم ما بین این دو حدیث زیاد بود از شیخ و رق بهشت اعتناء ایشان در تعارض و وحد
 خاصه کو بدید نظر را بنظر الاعتبار فاعلموا اولی الایضا و آنچه نیست که این احق بخاره با آن فضل و علم از شیخ و این شیخانی از شیخ
 این فرقان غافل گردیده که خداوند جل و علا فرموده ای الذین یؤذون الله ورسوله لکنما الله فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم و کبیر
 خدا داد در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت و خلافت نیست آن هذالشی عجب و آخرت است
 که مخالفین و رد فن شدن شیخین در جنب رسول ثقلین صلی الله علیه و آله و آله و اهل بیت است و در میان این اطهار و مباهلین
 شاید که مضمون این شیخ کوش ایشان نرسیده عیبه را آن در تعارض و جواره فجئناهم بالآیات و بحججهم کذآلات و القرآ علی البیت عاقلان
 و آیه بقرت البیت مقتضای و قبل آنها بشما شعر دون شود از قریب بزرگان خراب جمعه دهد بوی بد از آفتاب و مناسب به مقام است
 در چهار و آنوار کتب معتبره روایت کرده اند که فضال ابن الحسن بن الفضال الکوفی گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه با جماعت دنیا از شاگرد
 و اصحاب خود نشست بود و املاء فقه و حدیث میکرد و مشغول نمانده بود فضال بر فوق خود گفت واقعه تا ابوحنیفه را بجل و ملزم نکم ازین
 موضع تیرم پس بر زبان رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه من بر ادبی دادم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسالت علی
 علیه السلام است و من میگویم که بهترین مردم بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله است و بعد از عمر و کلبی بر این من بگو که بر این
 کم ابوحنیفه ساعی سر بر این داخل پس سر برداشت و گفت بر این است از برای کرامت و فخر ایشان آنکه ایشان هم خواننده حضرتند و بقره و کلام
 این و این را می شناسد فضال گفت من گفتم این را بر مردم او گفت اگر انموضع از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود پس ایشان ظاهرند بدان
 در موضع که حق و در آن نمانند و اگر از ایشان بود و حضرت بخشیده بودند بد کردند که جموع در بخشیده کردند محمد و اشکست کس گفتند
 با زای هر خردهای خود در افغانه مدفونند گفت من گفتم بر آدم گفت تا حضرت محمد را نماند و بر او ملال نمیشد چنانچه حق تعالی فرموده است
إِنَّا أَخْلَقْنَا لَكَ ذُرِّيَّةً وَأَخْلَقْنَا لَكَ آيَاتٍ جُودُهُمْ أَبُو حَنِيفَةَ كَفَتْ بَكْوَيْمِ بَرَاتٍ وَخَزَائِمِ خُودِهِمْ دَرَانِجَامِ دَفُونِ شَدِيدِ فَضَالِ كَفَتْ مِنْ هَنْمِ بَرَاتٍ
 گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و زن داشت و مجموع آنها هشت بلنا فغانه میرسد پس بجز زن جنسه از هشت بان
 میسریدان بقدر ششم نمیشد چگونه جنازه بان بزرگوار دفن کردند و اینها ایشان فاطمه و امیرت نهادند و گفتند انحضرت را امیرت
 میباشد چون شد که هاشم و حفصه میراث بردند چون سخن با بنیان سپید ابوحنیفه گفت با خود حق تعالی را فاضل خجسته یعنی
 قوم پرین کنده این ابد است که خود را ضعیف میپندارند وَأَرَادَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ أَنْ يَلْبَسُوا أَيْ مَنَاقِبَ قَلْبِي بَأَجْلِ قَوْمِ
 در فضیلت علم و علمائه و متعلمین و در آن چند فصل است فَصَلِّ الْقَوْلَ دِيَانِ فَضِيْلِكَ عِلْمِ بَدَانِ كَيْهَلِ عِلْمِ دِيْنِ عِيَارِ بِنَدِكِ

بیتها را که در کتابهاست

عبادت را بنیاده اساس است و بی حصول آن قصر یا اعتبار با وجه قبول نمیتوان افزایش داد و در آن قدم در راه توبه حق نمیتوان گذاشت
 قال الله ثم والذین ذکروا العلم ورجاوت و غیر فرموده و من یؤت الحکمة فقد اوتی الخیر کثیرا چه تحصیل سعادت ابدی بر این منوط است عبادت را
 مربوط است و علم به امر دین سر مایه کارانی درجه اول است و قد صوره از تعلیم هر جمل و غیره سفینه است و در اسفند از آنها و کونا کون طاعت را
 بمرتبه اب جاوید است بلکه در تحصیل جرات جاودانی اینها فی مائتد ماه جرات و در ظلمت برای محمد بنیاب به شرح رعایت در دست گذاشتن
 طریق بندگی مانند عصا است مدها ایدینه ضمیر از بصیرت علم نتوان زدود و بدین معاضت علم ابواب سعادت و در جهانی بروی عدل
 مفتوح نتوان نمود و از جنبه فرقت و خوارگی جمل با وجع عزت و کار اندان میتوان رسید و حصول آن کلای متکلفند و در ضمه مخالف نتوان
 چید و بی ظاهریت علم هم سعادت به حدیث مراد نمیرسد و در پی آنچه صحیح است عمل را بدین مساعدهت و معاضدت علم ترشح و تزیین نتوان
 نمود و علم نام نیک و ذکر جمل صاحب علم ابتدا از آنست که از در خان کبریا جوارانی بر صفت روزگار باقی مبدارند و در سلسله مقربان حضرت داخل
 میگردانند سخن بعد با مد نکوتام غیر هر گز موه افست که غمناش بکوی نیرتد و علم در دنیا و عقبی امیران از او بیخول چرون کند و صد
 مسند هر چند میباشند و اگر علم با عمل جمع شود پای با همت بر رفتن فرودان خواهد نهاد و سر مغاخر از ذروه سپهرین خواهد گذرانند و بر همه
 عقلا ظاهر و هویدا است که افضل اشیا و اشرف و احسن بر خدای تعالی علم است و اگر در سعادت محوره و اخلاق کبریا افضل و اشرف از علم بود صاحب
 بیوت کبریا و با استزاده ان امر میفرمود و در حدیث قال و قال یوسف و ذی یحیی و حضرت نوح بر هم خلیل از ملک جلیل استماع نمود از احب قال دنیا
 و انبئکم بما یریدون و لا یستأوی علیهم الا انما نلت و جعلت لهم الکتاب و الحکمة و ان اعظم من کتب و فضل علم و غیر فرموده قال یوسف و ذی یحیی و یونس
لا یصلون و وضع نموده در جات علما را بر در جات سایر و منین حدیث قال برقع الله الذین امنوا منکم و الذین اوتوا العلم و جات و صد و علما
او بعد کلاب خود کرده و قلوب ایشان را نظرو قلوبان گردانیده حدیث قال بل هو ابان استیفات فی صد و الذین اوتوا العلم و جات و جات کبریا
دو مکانی بگذارد باید حفظ ان نما بدک قال لا تا حق زکنا الذکر و انما کما فظنون و حفظ ان مستدعی حافظ او نیز میباشند و بدانکه هر علی که با
خوف و خشیت نبوده باشد اگر چه با کمال عفت و غموض بوده اعظم نیست بجهت معنی که در حدیث قال انما یخشى الله من عباده اللذات حصر نموده و حق
و خشیت را درین ایه بر علما و اکران حاصل شود جمل محض است بل الجمل غیره چنانچه شهید ثانی رفع الله قده و اشاء فی معناه الرضوان بدو
دو بعضی از محققان خود گفته و در آنجهن بجای ملا بشاره نیز اند و نقل کرده مخلصه هر عالمی که آثار خوف و خشیت از او ظاهر نمیشود داخل جهنم
ند علما چنانچه در حدیث بیان خواهد شد ان الله تعالی جبر حال عمل بر بدین علم باطل و فساد است چنانچه در کانی از حضرت زین العابدین
مردی است که فرمودند من عمل علی غیر علم کان ما یفسد الا کثر فما صلح یعنی کسی که عمل بجای آنکه در آنچه فاسد و فساد مبدان پیش از آنست که اصلاح مبدان
پس با فساد جهل است که در وجود او است و سبب اصلاح علم است که در وجود او است و در کانی از جناب مستطاب جعفریه عمر و نیست که الفاسل
علی غیر بصیرت کالتا الی غیره طریق لا یزیده سرعة السیر الا یزید حقی عبادت کننده و بصیرت و علم مجدد و او اینان چون را مودیت که بعضی
راه مقصد خود مبرفته از مقصد و در مکر و در این حدیث شریف و اکثر کتب معتبره روایت شده و مناسبت این مقام حکما بی هر دو است که حاصل
حقیق و مدقق و محقق است سیدنا الله فاب ثواب و انوار خاتمه و غیر ایشان از اعلام هدایتین ذکر نموده اند و جمل تریج حدیث است که در
زمان حضرت امام همام حضرت صادق علیه السلام روی بود که عوام و جهال عاقلان او را تعظیم و تومسیت می نمودند و بحکم خدا او را می
تا اینکه آنحضرت را خواستند و لافان و لوم و سپرد و آنحضرت در موضعی رو او بدید که خلق از عوام برگردید هیچ شده آنجناب خود را بطوری
گفتند که در کوشه ایستاده امر در جمل ساز هما و در میانها میگردانند و انقور ابدام فریب میاورد تا اینک از ایشان جدا شد و مردم
شدند برای حواجی خودشان و امام علیه السلام از نیال او معرفت و انمرد در هیچ جا درنگ نمود تا مجبازی رسید و بر اعجاز کرده و در غیبت
دو کرده مان از دکان وی دیدند و از انجا در گذشتند شخصی رسید که آثار و مبروخت و او را نیز عاقل ساختند و آثار از تو او برو داشت
او متوجه میبود و همچنان بر اثر وی معرفت تا گذارش بر پیاری قناد و غیبتین و تا این و پیش وی نهاد و در وقت تا در پیرون شهر و در صحنه
رسید پس آنجناب علیه السلام پیش رفتند و اینها من و او فرمود که ای بنده خدا من شاید ام و خواهان ملاقات تو گردیدم پس
با تو ملاقات کردم و لیکن مردم از تو چیزی که در مرا مشغول ساختند از فکران فارغ نمیکوم و من ترا از ان میرسم تا ان از تو زایل نشود

ادم روی هست پس بجز مستی نباید در دست بندگی جناب فرید کار چه معرفت الهی و حج و احکام استم و بدون علم مقتبس از ایشان چنان
 صورتی بندگی پس آسان باید اندوی غم و دور پستی چاه را از راه تمیز بدهد تا در نزد عقلا معلوم همه موم نگردد و چون اهل ضلالت و گمراهی
 درین چنانکه احوال بعضی از ایشان ذکر شد در فریادندگی شیطان از ادرس میدهند و درین زمان بازی و نقش سازی و هم خیار را سبق مینمایند
 و با کوری جهل و نادانی قدم برای پارت شرع و بندگی میکنند شیخنا انما چند چند از حکمت و انبیا حکمت انما انما انما انما
 دل متورکن بانوار جلی چند باشی کاسه پس بوعلی بحر حال انسان کامل در عاقل باید معلوم شریعت را از اهل انقیاس نماید تا از تکلیف
 روز و اسرار حقیقت گاه کرد و در تسویبات شیاطین افس بدام فریب نماند و هر صاحب توفیق که بر توفیق عنایت بر ساحت دست یافته
 و مذاق جانش چاشنی در دین یافته آرام نگردد تا مرض چهار ایدوی و کوری دل را بتو تپای نرساند حافظ کوه را یک بیاید که شود قابل فیض
 و رنه هر سنگ کلی لؤلؤ مرجان نشود چه هلال انسان در تکرار علم است چنانکه در کتب حقه در او شاد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آقا
 کریم فرمودند هلال انسا امت من در طلا و شهاب رقاقت یعنی در تیزبینی آنها و هلال رجال لغت من در تکرار علم و جمع نمودن غالت شمع
 مالک چه فروز شود فرحال شوی یک زده چه که شود غضبناک شوی اندک شنبکنی تو از روز پسین مالک دیکم خورد تو در حال
 در کافی از اجناب علیه و آله السلام مرویست که طلب علم فریضه علی کل مسلم و مسلمة الا ان الله یحب بقاء العلم یعنی طلب علم هر مسلم و مسلمة
 فرض است گاه باشد بدستیکه خداست تعالی دوست میدارد طلب کننده علم را معلوم است که هر که توفیق فرض و واجب اینک معتدب و مغایب
 خواهد شد و لله درین حال شمع طلب کردن علم از آن فرض شد که بی علم کبریا حق راه نیست کمی نماند از او موختن که از نماند
 آگاه نیست و نیز در کافی ابان بن قنبل از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمودند که تو درون آن اصحابی خربت و فرسودم با آنها
 حتی بقیه و ابی هر این دوست میدادم که بر سر اصحاب من تازیانهها منزه باشند تا تحصیل علم و دین نمایند و فقیر گردند چه بعلوم قدیم و
 دنیا معرور و بجدت و حشت سر را چه کور بر نور مگرد و جناب بحر العلوم انا سید مهدی نجفی علیه السلام مقامه در دین غریب در علم
 فقه گفته اند شمع فان علم الفقه فی العلوم کالقمر البازغ فی النجوم و نیز در کافی در باب فرض العلم از فضل بن عمر روایت نمود
 که از جناب ابی عبد الله علیه السلام شنیدم که میفرمود علیکم بالثقیة فی دین الله و لا تكونوا اعراضا فان الله یتفقی فی دین الله لیسیر الفقه
 بوم الفیقه و لم یزل یعمل حاصل معنی آنکه بر شما باد بقیه و کتاب علم و دین خدا و میناشد مانند اعراب صحابه که احکام دین نمیدانند
 بدرستی که هر که تحصیل علم و دین نکند خدا تعالی بظن رحمت و شفقت بسوی او مگردد و در وفیقات و هیچ عمل او با کبر و پسندیده
 نکواند شمع اندک اندک از علم حاصل کن اندکس مانده فراوانست سبهای کران که می بینی اصلش از قطره های بارانست عجل
 با و از آنکه در دنیا با او شده غرض استقصاء همه آنها مراد نیست چه خاصه بیان با بدان هر چند متعذر نیست و از هر صنف کتاب
 حقه از این کتب معتبره احادیث شمه ظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بر پیشگاه ظهور و زور و نادرت نظر خود بدان مشنان جلوه بد
 و هر که توفیق مساعدت و اقبال با نیب نماید با نقد جو مانده و جان بجز بهار چه قیام نماید انواع و اقسام آن پیش از آنست که هر که در کتاب
 این باب تواند کجید لکن آدمی جاہل و غافل چندان بشغلی باطل و بی حاصل گرفتار است که کوشش و هوش استماع علوم بتانی تواند داد
 بمقتضای آن عمل نموده ب فکر اخوت و اندیشه مال خود تواند اتفاقا دینت بکوشش از آن تخی پاشی که فردا بر جوی قادر نباشی اگر آن
 کشت و در برانور و در آن خومن بپیروان و زنی خیزد با وجود اینکه از سرمایه فرصت نقد و زمانه که از پیران کبری سفر اخوت زمانه بد
 مع هذا باقتضای جهالت و نادانی مشغول بله و ولع و شهوان نفسانگشته هر او را همت بر خورد و خواب و تحصیل مال و اسباب کما
 و همیشه کار آخرت خود را معوق گذاشته تحصیل علوم شریعت و ادب دینی که مقصد اصلی آن سر منزل سعادت و رستگاری است
 قدم نمیکند از بند و با چراغ شعور و ایم در تاریکی نادانی بسر میبرند و از استقامت نپوشیده است علم محروم گشته در ظلمات شبهات جا
 از راه و باطل انحق نشناخته در جهل و کبر ای مانده اند و در جاز فضل و عنایت علیه السلام که ما فرمودیم که ما مکان نماند مایه
 در او و تکلیف هر مقام پائی و بعد از این طریقی بر پیمال لکن هر کونه نگرشی نکرده و نماید محمد و الخیر ال فصل فی شرح
 و شرح تحصیل علم و ثواب طلبین بدانکه طالبان کسب نجات و مقصد فلا و ادب دین شهر بشود باید با و طلب علم دین کرد و بدین

در توفیق علم
فقیه

فصل فی شرح تحصیل علم

تفصیل غایب
عابد

بجز دانش مردانای که از اهل علم باشد که هر پیمای برشته حافظه کشیدن بگنایت لازم و در کاداست و در تحصیل علم و در مقام مقبول نواز
ایام و شداید مصائب و الام کرد کمال الشاعری صبر علی الایام و الاصر شیبی و اذکت علی ان بالعلم یقیح و تمام حسب فی اهل المؤمنین
صلوات الله علیه و آله بقدر الکتاب تکتب لغالی و من طلب لعل سهر الالبابی تروم العزیم تمام لیلای یفوض الیهم من طلب لئلا یحسب
کشان اعمال صالحه را در معرفت از امای همان نفس اماره سخت علم علم افرغتن ضرور و نفاجا راست و سمندهم لیتا از پانته غیرت در طلب علم
بهر سوختن لازم و مقیم است و قطع نظرا از انها صفت نجسته علم کو هر وجود کراوی همرا با شایه اب و بر اسمان علوشان انسان بمنزه اوقات
و زینت جاه و مال بر چهره احوال چون دنان غازه مستعار و پیداست و شرافت علم و کمال هاشند خال بدعا و ضریح مستدام و پیا بر جاست علم
نه همرا بشون از مال و جاه است که از زخارف دنیا و از عوارض این غایت سرانند بلکه افضل از همه عبادات و اجزای نفسا بر حنا است چنانچه از
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمودند ما عبد الله بشی افضل من تقی الدین حاصل میخیزد که هیچ عبادت خدا بتعالی از افضل
بهر نسبت از تقاضا و دانش و دینی در احکام و بین و هم آنرا فرمودند فضل العالم علی العابد که فضل العلم لینه الی الله علی سائر الکاکی یعنی کمال
عالم بر عابد چون زیادتی ماه مشب چهارده است و سنا و کان دیگر و در کاف از جناب مستطاب آید جعفر یعنی امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که عالم یتبع نفعه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمی که مردم به علم او منتفع شوند بجز است از هفتاد هزار عابد و حدیث مزبور را جمال
الدین ابو منصور الشیخ حسن بن الشیخ الشیخ الثقفان الثقات طاب ثراه در معال و عمواس بجار الا نوار طهر رسد و غیر ایشان نیز ذکر نموده اند
روایت نموده از معوی بن عمار که حضرت صادق عرض کردم که بیک شخص هست که روایت کننده حدیث شماست که همان مردم اخبارت شمارا
چون میکنند و گهای شیخ از ابان محکم مینازد و عابدی هست که این روایت و علم از آنرا کدام بهترند فرموده که آن دنیا روایت کننده حدیث ما
که گهای شیخان ما بان محکم ثبات سازد بجز است از هزار عابد سنجید صاحب دل بعد رسد از غافله بشکست و سم و عبادت اهل
کفتم همان عالم و عابد صریح بود تا اختیار کردی از آن این فریقا گفتن کلام خوش بد و سپرد و موج وین جهد میکنند که بیکر و غیرا و
فرموده با عالم باش با طلب کننده علم باش با در ست اهل علم باش و بیکر باش که بدست می ایشان هلاک میشوی و در کاف از حضرت ابو عبد الله
مرویست که فرمودند اناس مثله عالم و متعلم و غشاء یعنی مردم بر سق مندا عالم و متعلم و غشاء یعنی هرزه کار و عرضا بکن اگر چه غشاء یعنی
بانقطه و تخفیف و تشدید ثناء سه نقطه خا رو خاشاکرا کو به دنیا قمار در دنیا هرزه کار است همین آنکه فاضل متبحر دنیا بنده خواند ملا اخیل قرطبی
و شرح کافی گفته در علل الشرایع از حضرت صادق روایت نموده که چون روز قیامت شود عالمی عابد را بیاد آورند عابد گویند بروی
و عابد گویند با این شفاعت کن مردم را بنا بیکر که دنیا را کرده و روایت دیگر عابد را میگویند که بیک مردمی بودی تو اقامت مقصود
خوبت بود بروی بهشت و عالم را گویند که تو هفت بر هفت خلق خدا کاشتی با این و هر کز علم تو منتفع شده ان شفاعت کن وین
جسوی بهشت و غیر از جناب اهل المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرموده با آنها الناس بلیند که کمال دین و طلب علم است و عمل کردن
ان بدستیک طلب علم بر شما لازم تر است از طلب مال فهو که خدا روید بر او همان شما قنعت کرده است و ضامن شده است و البته و غایب
بضمان خود و علم تره اهلش سپرده اند و شه لدا امر کرده اند که از ایشان طلب کنند پس طلب نماید تا به ابد حضرت صادق فرمود که
علوم دنیا یاد نگیرد و خدا در دنیا است نظر رحمت جسوی و فقر نماید و اعمال او را قبول نمیکند و فرمود که چون خدا خیرینده را خواهد داد
و انما میگویند و دین خود و فرمود که حضرت رسول که خبر بخت در زندگانی مکر و کسرا عالمی که اطاعت او کند یا شنونده که حفظ
کند و عمل نماید و نیز در کاف و غیران از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول فرمود که هر که در راهی رود بطلب علم خدا را
او جسوی بهشت بکشد بدستیکه ملائکه با آنها خود را بر زمین میکنند و نذر برای طلب علم از روی رضا و خوشنودی و استغفار میکنند
برای طلب کننده علم هر که در دنیا است و هر که در زمین است حتی ماهیان دنیا و فضل عالم بر عابد مانند ذبا دن ماهی است بر ساد
در شب چهارده و بدستیکه هلاکشان پیغمبر اند و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشتند بلکه علم میراث شرافت و جناب امیر المؤمنین
و سیدالمرتبین علیه السلام فرمود که هر که از شیخان ما که عالمی شود و ضامن همان شیخان ما را از طلبت اهل نور علی انما
دارد سیدماست بر ما ندهد و در قیامت و لای و بر او باشد که روشنی همه جمیع اهل صفا و علم پوشیده باشد که بر این

تفصیل غایب
عابد

در حدیث
۱۶

احداث میکند چون عالیه ارامی پندذایل میکند و عابد مقبل است جبار و خود و پیر از انجناب صلی الله علیه و آله مرویت که فرمودند
فضل انوار علی العابد کفضل علی اذنا کذا فی اخر الحدیث یعنی فضل و زیادت علی بر عابد مثل فضل منت بر ادنای شما بدست که جبار علی
و ملائکه و اهل معنوات و ارضین حتی غله در بحر خود و حوت و ذاب سلطت و رحمت میفرستند بر معلم علم خیر و پیر از انجناب مرویت که
امام ابن آدم انقطع علم الا من ثلثه صدقه جابیه او علم یقفع به او ولد صالح یدعونه یعنی چون این آدم وفات نمود عیاش منقطع میشود
مگر آنست که آن صدقه جابیه است و علیست که بعد از آن منتفع از آن میشود با ولد صالحی بگذرد که او را عاظمه بدو نفر از حضرت
رویت نمود مع علم هر من سلوة مع جمل یعنی جواب بدت ما علم بختراست از خداوند که با جهل بعد بعضی اخبار ائمه اطهار علیهم السلام
از ابو ذر غفاری روح نقل نموده اند که ابو ذر چون بخدمت حضرت رسالت پند صلی الله علیه و آله فرستاده شد عرض نمود یا رسول الله جانا
الفاطمه بنت الهیلم مجلس العلم حاصل اینک بجایزه عابد حاضر شدن و تشیع آن نمودند نزد تو محبوبتر و خوشتر است یا مجلسی علی التور
اینضه من او فرمودند که با ابا ذر در نزد مذکره علم صبی بدی ای که کتکوی علم شود شستن محبوبتر است پیش خداست یا هزار جنازه از
جنازه های شهبان صبی از مشایخ ایشان و یک ساعت نزد او شستن محبوبتر است از خداست یا از بیخو استن هر دو شب که شستن
هزار کتک فدا کند و یک ساعت نزد او شستن محبوبتر است از خداست یا از هزار نفره صبی ها و قرائت هر قرآن آید عرض کرد یا رسول
الله مذکره علم بختراست از قرائت هر قرآن حضرت فرمودند ای ابا ذر یک ساعت نزد مذکره علم شستن محبوبتر است و در نزد خداست یا
از خواندن هر قرآن دو نوزده هزار بار بر شما با مذکره علم چه بد رسق بجم پیشنا سند حلال را از حرام و کسب کردن ابد از خانه خود
برای اینکه التماس و طلب کند از علم نوید خداست یا عز وجل براه او بمرقدی ثواب پیغمبر همان از غیرین و عطا کند او را خداست یا عز وجل
که پیش تو با منوید شهری در بهشت و طالب علم را دوست میدارد و خداست یا عز وجل دست میدارد و دست میدارد
پیغمبران و دست میدارد مگر کسیکه سعادت مند باشد و خوشامر طالب علم را و زقنات با ابا ذر یک ساعت نزد مذکره کننده علم شستن
بختراست برای تو از عبادت یکسال که روزش پرورده و شبش شبخیزه گذرد و نظرم بر روی عالم بختراست از از کردن هزار بندگی
الحديث و در لسانی شیخ صدوق طاب ثراه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویت که المؤمن اذا مات و ترکه ذر واحد علیها
علم یكون تلك لورقة يوم القيمة ستر ایند و بین انوار فی اخر الحدیث ملخص مضمون اینکه مؤمن چون وفات نماید و یک ورقه بران علم
نوشته شده باشد گذاردن آن ورقه در زقنات پرده میشود همان او دانش عطا کند خداست یا عز وجل بختراست از از کردن هزار بندگی
شهر که وسیع تر از دنیا است بار یعنی در بهشت و هیچ مؤمنی یکساعت نزد عالم نشیند مگر اینک خدا میکند او را خدای عز وجل که نزد
من نشستی قیم بمرت و جلال من که هزار پنهان کن که نام ترا در بهشت با او و باکی از آن ندادم همانا مرا و این باشد که از این کرامت که در حق
تو کم نقصی ملک من غیر سد از حضرت صادق علیه السلام مرویت که عالم و بیان جمال مانند زنده است همان مردکان و طالب علم
شفا عشت مثل شفا صابنیا و نظری بر وی بلکه بدر خاتمه او عبادت و هر که علم و علم را دوست دارد و کتکناش نوشته شود با او
و بهشت او واجب گردد و صبح و شام میکند و خوشنودی خدا هر که عالم را خدمت نماید هفته کوباید که خدا نموده هفت هزار سال
و بحر و خدمت ثواب هزار شهید دارد و هر که عالم را بداند کند تحقیق که مراد از آن کرده و حضرت رسول فرمود هر که یکجا با علم
یا در کبر قطع نظر از عمل بختراست از هزار کتک نماز نافله و بر او آبی در عقیامت او را بجز از قلابه نور زین و هزار گناه او را صفو و هر که
با وسطا کند و فرمود مذکره علم شواب تسبیح و نماز و تفکر بدان برابر روزه است زیرا که بجم واضح میشود و حلال و حرام و بیند کی ملک
عالم و صلوات بر امام و آه و اذ التلم و عز است در بهشت و معراج و غریب و وحدت و آیه نماست در شادی و محنت و جویاست
برای عدا و زینت نزد دوستان خداست که علم جهان دنیا و توره بد ها و قوت بدی است مهرسانند بنده را بر تیره کرد
و خدا علم الهام میکند عدل و مهر و مند از او شفا و در ایجاب اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین زیاده انصاف دارد
شده عرض متقضاء هم از انبیاست و هر که زیاده این طالب باشد یکساعت بسو طو مثل کافی و جبار و خصال و انالی و اولاد و اولاد
و غیر از اینها از کتب معتبره و رجوع نماید فیکل سیم در شرایط و اواب علم و عمل نمودن بان و ذکر صفاتیک اهل علم را اقصاف انما

و...
و...

لازم است و بدین آنجه و از صاحب از بر می و نمیشود بدانکه مقصود اصل از طلب علم این تمهید با اخلاق و اصلاح خود و دیگرانست و شایسته
 نیست که هیچ طبعه و از طبقات خلق تمهید خلق و شتر از مغایب ضرر در از این قوم عالی مراد نیست چه عامه اهل شعور در اکثر امور نظر
 بر این کرده اند و در طریق سلوک همواره قدم بر قدم ایشان میکنند و هرگاه اخلاق و اطوار ایشان چیده و پسندیده باشد
 خلق از ما من محاسن ایشان نیکوکار خواهند کرد و اگر اوصاف ایشان زشت و ناصواب و سلوکشان نبر منفعی قانونست و کتاب بود
 مضمون از اقدار العالم قد العالم احوال عالی از ان فاسد و ذیون و بشقاوت و وجهانی مقرون خواهد گشت و چنانکه علم اعلی و کمال
 است علم انرا از عمل تا چا راست و علم بعمل چون موم می عسل از ان مقدار و کفایت یکبار چون درختی برود با جزب و سخن نشاید شمس
 شاخ که پیوسته بود ناخوش است مطبعا زامد انراست بحال طالب علم باید که کار خود را برپا و برود و درین راه باید و بهماری علم کار کند
 عمل در ساحت بندگی یوان سعادت بنیان بماند و با وج کمال رساند و بیکس مذکره خار و خس و با و هوسرا از خانه دل برود و از این
 کتابی صورت حوال خود را بدیده و بچوب بندد و از اینها آنچه هر روز در معکب خانه در او تکلیف با او بکشند و از جدا اول سطون از این
 بکشن و نمی کشند و عرفی بنجره و غیره حجت جاه در پاست که شمره ان در امر و خاتق و خاتق و مرجع خلاق بودنست که اعظم محال است
 و احکم جابل فریب سنای مکرها راست و بوستان دل بکنند چون علم اشرف عباد است باید که شرایط عبادت را بدانند و در هر اکل و عبادت نماید
 نعمت کالات و سعادت بود و در عده شرایط قبول عمل اخلاص نیت است پس باید که هر که که غرض از آن تحصیل علم تحصیل رضای الهی باشد
 و نفس را از اغراض فاسده و نجات و نجات خالی گرداند و معلومست که شب تیره شقاوت جز بشعله مواعظ روشن نخواهد شد و غیر از این
 بی استعداد علم و عمل حاصل نمی شود که باید که پیوسته باشد بجناب اقدس الهی و توسل باشد و از طلب توفیق نماید تا علم حق
 از جناب قیام مطلق بر او فاضل گردد و خیالات شیطانی بان مزوج نباشد و چون هر چند عمل تقییس تراست شیطان را در تقییس آن سعی
 بیشتر است لهذا اخلاص در طلب علم و شوا و تراست از اخلاص در سایر اعمال چه در اکثر اوقات مشوب بغراض باطله میباشد زیرا که در
 عبادان چندین اثری در اینکس میماند که بجهت نیا موجب فخر باشد و علم بجهت نیا نیز کمال است و در بعضی امور موجب فخر میگردد و
 شمره ان ظاهر میباشد و از اینجهت شیطان را وسوسه بسیار در ایجاب میباشد چنانچه با ساند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
 که هر که طلب حدیث از برای منفعت دنیا بکند او را مدح و ثواب بجز در وضیعی نباشد و کسی که مطالبش خیر لغت باشد خدا او را ثواب و پاد
 اخوت کرامت فرماید و از حضرت صادق علیه السلام روایتست که هر که بعلم خود عمل نکند و آنچه را دانسته فراموش میکند و هر که بعلم خود عمل نکند خدا
 کرامت مینماید علم آنچه میداند و حضرت پیغمبر فرمودند که اهل بدخ متادی و مشو و غار روی عالمی بعلم خود عمل نکرده باشد
 فرمودند است مردم از جهت حسرت و پشیمانی کسبست که دیگری را بعد خوانده باشد و او قول نموده و بان سب داخل بهشت شود و ان
 شخص خواننده خود بهجت تو را عمل یا نپذیرد و انچه بود داخل و نپذیرد و شمع ابو عنی طبرسی مطالب تراه و غیر ایشان روایت نموده اند که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که ابوزرعه رضی الله عنه را فرمودند انست با ان اذ ان شرا الناس منزله عند الله يوم القيمة انما
 لا یفیع بعلیه من طلب علم یا یصرف بر وجه التاییر الیه که یجد ریح الجنة بدانکه ابوزرعه گفته او است و اسم او بر قول اصح جنید بن جناد
 است و اصل او عرب بود از قبله بنی غفار و بحال حاصل معنی کلام جناب تم ایست ای ابوزرعه بدین رویم و نیست مرتبه زین ایشان نزد
 خداوند عالمان در قیامت عالمیت که مردم از علم او منتفع نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود و کسیکه طلب علم کند برای اینکه
 در راهجوی خود بگردد و مرجع ایشان باشد بوی بهشت را نشود یا انما ذر من اتبع العلم لجدع به الناس ثم یجد مع الجنة یا انما
 اذا سلئت عن علم لا فله فقل لا اعله فخرج من جنة ولا تفت الناس بما لا اهل لک به فخرج من عذاب الله يوم القيمة ای ابوزرعه که
 طلب علم کند برای اینکه در راه فریبد نباید بوی بهشت ای ابوزرعه که از تو پرسند از علمی که ندان بگو که شد انما فانجات با و از عذاب الهی
 در قیامت یا انما قدر بطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من اهل النار فقولون ما اهلکم انما وقد دخلنا الجنة بفضلنا و بکم و انما
 فقولون انما کاننا بالجزیرة لا فله ای ابوزرعه مشرف میشوند و نظر میکنند با عقی فاهل بهشت بسوگو و من زاهل جهنم زین
 ایشان میسند که چه چیز باعث این شد که شما ایچتم رفتید و حال آنکه ما بجز یک تعلیم و تادیب شما داخل بهشت شدیم و بگویند که ما

برویش جز در بار و در کاف و غیره حضرت بن عباس از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که این جناب فرمودند از او ایتم العالم
عبدالمنعم فانه ثبوت علی سببکم فان کل محبت بشیء یحیط ما احب خلاصه مضمون اینک چون دیدید عالمی را که دنیای خود را دوست میدارد پس
مشهد را بدو برده پس خود را در این عالم نماند و بدکان شود بوی و در امور دنیوی اعتبار با او ننماید چه بدست که هر که چیز را دوست
میدارد حفظ و نگاهبان میکند و از ارجح میکند و طلب مینماید که محبوب اوست گاه باشد که درین شمار از بدنیای خود ضایع کند
عالم که کار از دین پروری کند از خود پشیمان گشت که است کرد هر چه کند پس آنحضرت فرمودی فرمودی و احوالش قدر الی او و لا یجمل یعنی بدین
عالمه مشغول با دنیا فصدقه عن طریق محبتی فان اولئک قطاع طریق عبادی لیریدین ان اونی ما انا صانع بجز ان از جمیع حلاوه مناجاتی من
توهم و این حدیث و سابق از صاحب عالم نیز نقل نموده و حاصل مضمون اینک خدا تعالی بجزرت داده و وحی نموده مگردان میان من
و میان خود عالمی را که مفلون بدنی باشد یا بنده آورد در طریق بندگی من توده و پیشوا میدان و واسطه وصول بدگاه قرب من مگردان
که او تورا ز راه محبت من باز میدارد چه بدستی عالمان چنین قطاع طریق در راه زمان راه بندگان منند که مرا میبیند و طریق بندگی من
میپسند بدست که میسر از اینچه با ایشان خواهم کرد اینست که حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان میکنم در کشکول از بعضی کتب
نقل نموده اذا احب العالم الذی انزلت علیه من قلب یعنی که عالم را در دست داشت فرج میکنم لذت مناجات را از قلب او آتش
امیران و همین تم منقولست که حضرت عیسی میفرمود که دنیا درد نیست و عالم طیب درد های نیست پس چون بیاید که طیب دنیا
بوی خود میگذارد اما تم با دید چون خبر خود را میخواهد خبر خواهد بگردان خواهد بود سعدی شایسته برومان از کرد عیب استوی
که نازد بالا بندگان جوئی که کینه از او کرده سبب شود روشن ایینه دل زام بجز آنکه اکثر این قوم باطل و عالم غمناک جا من شقیه
ای فانی کشته برای وصول با بنقص طریق کسب کمال میسپارند و در پراخ مدرسه جهشتن و خوردند که هوای درد مشاعر دنیا
و ایند برای عروج با وج منصب قضا و حکم از بنقصیل پروبال دران میگردند و از آفتاب روشن تر است که شب تیره شقاوت این فریبکاران
غدا و دنیای بی وفا و جباه طلبان میبند بر این نور و اعظ و بر تو نصیحت روشن نخواهد شد شعر اگر غم ز دل دنیا جدا توانی کرد نشأ
عیش باغ بقا توانی کرد و کرباب ریاضت بر آردی غسلی همه کدرت در لراص غنا توانی کرد زین تراک هوس کبر و نخر قیدی نزل
در حرم کبریا توانی کرد و کوفهستی خود بگذری بقین میدان که عرش و فرش ملک زهر پائونی کرد و لکن این عمل به روان چالاک
توان زین جهان کجا توانی کرد نه دست و پای ملو فر و توانی بست نرنک و بوی چهار زارها توانی کرد و جناب سبحان این قوم که غنا
از ملو لذت مناجات خود محرم گردانیده که محرم بقرات ظواهر ايات قران و پروردگاران شواهد و وطن فرغانی حتی در ایام مبارک و
لبان تیرگم نشده اند و از الفاظ جواهر معانی آن محرم مانده هرگز نکن و میل بقرات آن نمینماید و قلب طمان از نما معین عین کج
ان زبان و سپهر باقیها زند و جواهر تقاسیم از این تقدیر جان و دل خردار و طالب نیاشند و دل ربوده در فراتش غفلت نموده را
از شیشه اندیشه معانی آن کلاب فیض و چه میباشند بلکه اگر در محفل قران خوانند زود از آن ملول و بر کفک و شنیدهای بوج دنیا
مشغول میگردند و اگر گاه متوجه شنیدن آن شوند از راه حسن صوت تلاوت و تلاوت نفسی خواهد بود و با وجود اینک معانی آن عجب
سجده و مصایح و دستاورد ما ثوره را بعد از اندام مع هذا مدت عمر غیب بخواندن آنها نمیکند و ثواب عظیمی در توانند
اجاه لیلۃ القدر را از راه تقدیر و عوام فری بر مع تعلیم مینمایند تا در صالح و عابد دانند ازین راه بوی گردند و خودشان هرگز
بکلی اینها را بعمل نمیآورند قال الله ثم انما مروت الناس بلایر مشقوت انفسک مشقوب شوق لیل التوم تا همون باش در اینجا
از دستخوردن اندکی جنبش بکن همچون جنس تا بچشند و چشم نویین و اگر جمعی از من بدین حاضر و او امام و مقلدانند
و با وسعت در انوقت نوافل قبه را بجای میآورند و اگر آنها باشند از این موقع معازن سعدی پروری پرستند و غنا
است اگر چه بیگانه بیند و ما است کلید در در و خشت آن نماز که در چشم مردم گذاری دواز چنانکه منظور خود فرودشان
و خلق پرستان عابدانست که بجهت های کرون در دل خلق هواره بمواظبت دعبه و از کار میروانند و در دعا و طاعت پیوسته
دهای ریاب دولت و ثروت را میارند عا و قبله هت میمانند مستیک بد عا بر میدارند بدام ایند خلق در از است نه بد بوز

فصل اول
در بیان احوال ایشان

فصل اول
در بیان احوال ایشان

حاجت سازد که گویم کار ساز زبانی که بتسبیح و تحلیل میجانند بخت افسون نشود لهاست نه برای عرض دنیا ز بخداوند بنده نوازد
 سجد و سجاده جز برای زهد فروشی نیماند از بند و پر وبال و اجزیت پرواز و بواج اعتبار بر خود و شرفها از بندشوی هر چه درازد
 دل از مکر و مویز پیش ما پیدا بود مانند روز کبر پوشش ز بند پروری تو چو از سوی از حد پیش لطف حق بانو مداراها کند
 چون که از حد بگذری و سوا کند و پنداند که بدوستی و با بری خلق عالم هیچ نبند است و پیمشت سخنانی هرگز برای ایشان بجز
 به پوسته مندی بخت دولت بکار در آن نیست جز بتایید آسمانی نیست گویا که بقصد کرده و رنج ابلهان در خوابه یافته کنج گویا آنچه
 آفتاب کای عبده مگوش ز ایشان نشد و ومع هذا با آنها فایده چشم و وع از حلال و حرام پوشیده دیده طبع بر اموال بنام و عیب
 بهشت پیدا مود و در صفتشان از کدم وقف سهری نمیدانند هر که وصیتی که علم و فعاها را با التماس گرفتن و صایت پیش اندازند در هر کس آید
 باشد کردن به عوی مانت و پیمان بر افرازند و با جمل و نقش بازی هزاران پرنده میان او به حقوق فقرا و ضعفا و غلاب و مله و غیر
 برای خودشان در ظاهر حلال میکردند و شرع چون اشتر مشد در قاطر هم هر چون کرکند بنده در شکار هم هر کس پرده زندی کارها بر
 معلوم شود که در چه کار هم هر که کسودن راه منافع و بستن زبان دافع خود را بحکام جور بندند و بخت تحصیل املاک و قراوند
 و بال ظلمه را بر خود پسندند و از بخت جاه و ملک و مال هر چه مقتضای وقت مذهب باطلی از تصرف و غلبه و غیرها اختراع مینمایند
 و بشوحت دنیا مخالطه قائم با مراد سلطنت جابر نموده در جمع طعام دنیا با از حلال و حرام نمیکند اگر چه با خدر شود در حکم و قوی بود
 باشد پس بان حال هم از دولت و مال بدون تدبیر مال برای اهل و عیال با خروج از احکام ذوالجلال و خالق متعال الذر فط ابله و نادانان
 سود و زبان امتیاز نکره از ملک و مال از مگر کذا با انواع و نوح و عنایع نموده برای ایشان و سایر دشمنان خود میگذرانند و بیامی شود که
 از این املاک و اموال به امتیاز برای خود حاصل میشود و غالب است که عیال و اینها از آن بهره نمیشود چنانکه امثال این وقایع در
 هر عصر و زمان مستمری شایسته که گفته و ما هست که چندی از بنکونه سوانح و حوادث دیده شود فرقی که با ملک افسر از زرت
 کرد که با خوش خال بوس نکرد و آنه قوم ناخو مند با طو را ناپسند خود عالم افسد و جعفر خنجر بد نظیر علم با امثال این چو کجا آمد
 با زار و در کار کاسد مپسانند و در کافی و غیره از حضرت ابوعبید الله تم رویت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند انفقها
 انما الرسول عالم بخلوا فی الدنيا قبل ان یرسل الله و ما دخلوه فی الدنيا قال اتباع الشاهان فاذا ضلوا اذک فاحذرهم علم
 حاصل معنی اینکه فقها امنا و سولند ما دام که در دنیا داخل شده اند پیر عرض گویند با رسول الله چه چیز است دخول ایشان بدینا
 فرمودند اتباع سلطان فقیه که از این چندین چند نماید چون خود نان یعنی احکام دین خود را از ایشان استعلام مینمایند و از
 با حذر باشد و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند انظر الی وجه العالم عبانة یعنی نظر نمودن بر روی عالم عبانة است
 حدیثی از کفر نمودند در زین جناب جعفر بن محمد الصادق ع اصحاب فرمودند عالمی که نظر بر روی و عبانة است کوفتی بر روی
 نظر کنی از خرابی او تو سپا و هر که خلایق این باشد نظر کردن با او فتن است بل چون عوام چهار عیاره عیار که خودشان از این پسین
 اندر سلیمان میدانند در قصور و هر چه ویسوت کمر و به درون کار و نته و اطوار فرعونیه و اخلاق فرودیه و مذاهب با بدینندشان
 و در حقیقت دین محله از برای ایشان حاصل میشود و باعث ضلالت و گمراهی ایشان میگردد حال بر سر چنین عالم که از اطوار
 اخلاق و اوضاع او بینندگان خدا بخت افتند سنانی علم که نورانیستند جهل از آن علم به بود صدبار و موبوزان نه دل کانداز
 کلاه بر باشد و ضیاع عفار کی در ابد فرشته تا کنی ساند در دو صورت از دیوار هو کلا سرک حجاب دهند خود را
 زبان کله دستار افنجی کان ندرین خمد بوسر خواه افر شهاد و خوا ما فساد ای سنانی از بنسکان بگیر کوشد که این شیخ
 در کافی و در معارف شرح فقه و غیر اینها از حضرت صادق ع منقولست که طالبان علم بر سه قسمند پیش ایشان از اوصاف
 و علامت ایشان یکصفت است که علم اطلب بکنند از برای پیروی و عمل کردن و یکصفت طلب علم مینمایند بر این و یک
 نیکو دین مردم و یکصفت طلب علم میکنند برای دانستن و عمل کردن پس اینصفت اول مودی مردم است و مینماید که متعرض گفتگو
 شده در مجالس و از بیانی علم و جام خود را بیجا پاره میکند و خشوع بر خود می بندد و غالب است از نوع و بر هر کار که در علم

علم پی او را بگوید و پیشتر ایشانند و آنکه برای تکریم مکر طلب میکند صاحب مکر و فریج جیلاست چون با مثال خود از صلا مبر سلطانه
 و کردگشتی و زیادتی میکند و چون با غیا رسد شکستی و فروتنی میکند و جرب و شیرین با پشانرا میخورد و درین خود را برای ایشان ضایع میکند
 پس خدا تعالی پناهی او را گوید و اندوا اثر او را از میان علمای بر طرف میکند و آنصنف دیگر پیوسته با اندوه و عزت و شجاعت بسیار است
 است و تحت الحنا می بندد و بر نفس پی بر کلاه می برسد و آنکه بر نفس فلسفه طوطی است که فساد پیش از صد اسلام میوشد و بدینجا
 صاحب مویس و صحاح تصریح نموده اند و در اینجا شایسته و اولاد عامه باشد و در تار یک شب بجا نشاید عبادت بشما میکند و پیوسته
 ترسانند که مباد عبادتش مقبول نباشد از عقوبت الهی غایبست پیوسته مشغول دعا و تضرع است و در بکار خود کرده ملوچه اصلاح
 احوال خود است و اهل زمانه خود را می شناسد و از معتمدین بر امدان و در سانش در عذر است که مباد از بشر ضایع کند پس خدا او را
 محکم گرداند و از خوفهای قیامت او امان دهد پس صاحبی و فی سلیم و کبر علم باید که در مضامین اینجود شریف که از منبع نفوس است
 و مطلع احکام و بانه طالع کرده بدیده ناقص نظر نماید تا با معلوم و مبرهن گردد و در تحصیل علوم و احوال کدام پل از اصناف ظاهر است
 و جهد نماید که داخل مغزین اینجانب نم نکرد که تفاوت در جهانی مقرون خواهد گشت موقوفی مایه و نرا نکریم و طار را مایه و نرا نکریم
 حال را اثنی از عشق و جهان بر فروز سر بر فکر و عبادت را بسوز در کافی و غیر از حضرتنا بر جمع فرمود و حقوق بقوم باطل و عالم غایب
 منقولست که من طلب علمای با همی به العلماء او بهاریه التفهات او بصرف به وجوه الناس لیه فلیتقوه مقدمه من الذرات الی
 لا تصح الا لاهلها حاصل معنی آنکه هر کس طلب علم کند چنانکه مباحثها با علمای با همی اولد و بحث کند با سفهایا بر گرداند بان و کجا
 مرد را بسوی خود یعنی پشانرا مقدمه خود سازد و او ای مرتبت فراز در پیش باید که نزل کند در قشمتی که برای وجهها گشته و دانش بر دستیکه
 و پا است و سروری صلاحیت و شایستگی ندارد مگر برای هاشم و مراد از اهل این دنیا و اوصیاء اند که از جانب خدای عز و جل منصوب
 شده اند چنانکه بعضی از شایعین در شرح کافی ذکر نموده اند و از اینجا معلوم میشود که کسانیکه عمر خود را صرف تحصیل علم از طریق مجاد
 کلامیه و استدلالان فکر نموده اند و از تزکیه نفس از صفات ذمیه غافل مانده اند بلکه در گهای ایشان متعلق بقا و روان دنیای
 و نفوس ایشان منقاد قوه غضبیه و شهوتیه هستند از حقیقت علم چیزی و سعی ایشان پشمار است و آنچه تحصیل کرده اند علم پندارند و بر خلاف
 واقع است زیرا که علم حقیقی بر ایج و سروری و صفای نوری می باشد و در لبر که نور علم و اشرفی داخل شد مستغرق توجع غطت خداوند جلیل
 بموشاهد جمال جلیل میشود و الفات بغیر نمیکند و غایت همت اکثر این اشخاص تحصیل زخارف دنیا و حصول منصب جاه و شهرت
 در بلاد و تخریب قلوب عباد است از بیعت توفیق اجتناب ز محارم و تباعد از مائیم از برای ایشان حاصل نمیشود و از کثرت تفاوت اقتدایم
 نبوت و واقفانسته محمد هرگز از آنها بظهور نمی آید و در او هم در صد و تقرب راه و وزراء و بدتخریب خانه فقر و اضد قما بحکم نادر او از ضعف
 ایمان و قلند شرم و حیا میباشند هر حال غالب است که چنین اشخاص حق ناشناس دور از دنیا نیز بجز ایج اعمال بد و نادر و امیر سندی
 چو بد کردی نباش این زافات که واجب شد طبیعتا مکانات و هم در کافی از اب کلش و اثنوی جناب مستطاب بعضی منقول
 است که من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا لکن فی الاخرة لم یصیب من اراد به غیر الاخرة اعطاء غیر الدنیا و الاخرة ملحقه غیره که خواهد
 که طلب علم و حدیث کند یعنی برای نفع دنیا او را در اخوت نصیبی نباشد و هر کس بان اراده خیر اخوت نماید عطا کند خدا تعالی باو خیر دنیا
 و آخر ترانگهی قرآنی بلای بیایع دل درین بوسه شان سرای عالم غانی خمال ارز و منشان که بازار دیشمانی بجای جواهر مثال این
 و املد از این مفاد علوم دست بدست با این روزگار رسانیده اند تا عامه خلا برادر هر حالی از احوال بکار آید و احتیاج خود
 بان رضع نماید و ذکران در با ختام خلافا میاز است و فی القدر الذی ذکرناه تبصره لکل عبد منیب **فصل چهارم** در مقام
 قرب پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان و همی از احاطت ظالمان و شک نیست که عامان با بان جاهل را داعی بر آن کتابین بر عظیم
 خطر و خفت جا و اعتبار و حفظ مرتبه و مقدار نیست چه همت فاعرضات همگی مقصود بر اینست که درین زمانه با بان جاهل بیباید
 بر امر او سلاطین معزز و محترم و مرجع بوده باشند و از اوز طبل شخرف با سماع هر نوبت و دور و ساند و حقیقت اینست که مبدیان
 که چون از باب مکتب فارغ گردند بحال احرام و عظیم و نکریم تمام عبارات ایشان اگر چه انکار هم باشند بعلی و عقید و چون مثال

فصل چهارم
در تقرب
پادشاهان

و در این کتاب
در بیان احوال ایشان

خود اینقدر در مجالس و مجالس کمال بی احتیاجی اگر چه عالمندان باشد در باره او می نمایند و کرد و بکشه و بیلد بلکه در محله تقیده هر دو بوده باشد به
 زارت و این بد بگردد مگر نمی روند و هم نشینی اجار و او با شرا اگر چه مقبلا هر ضیق و یا شد هم جنس خودشان ترجیح میدهد و بری میگردانند
 عوام کمال صداقت و مروت و حسنهای ملاحظت و محبت در باره ایشان زبان جا با و سوسو حتی در صحبت معمول دارند و طرح معاشرت با کمال
 خوشحالی و غایت غیبال میبندند و نیکو با خداوندان علم و عمل که خلاصه انبیا و نعا و عا لیا اند عتق از اعشار احرام او بای مال و منال را از
 باره ایشان بعمل نمی آورند خصوصاً در اندام روحانی که او باب ثروت و امر و حکام حضور داشتند و باشند بخیال آنکه مبادا احرام او باعث
 اندکری گردد شکر کمند اهل همان پیر و سامانی چند دره سیل حوادث ده و پیرانی چند چرخ کز خون شفق چهره خود دارد و سرخ
 چه سر انجام دهد کار پریشانی چند دین کشتا که چو کل خیره در آنجا زده چه دست دودست تو جز خواب پریشانی چند دوسه روز و زبنت
 تماشای کلان جهان در دل خود برسانند کلا تا چند نیست از مردم پیشتر عجب پویه در پی پوشش آفتاب و در این پیران و چند دل
 سه شد پریشان سخنان صبح کجاست تا بیکه در سر این شمع پریشانی چند اندک بر آتش و آب نصیحت و بیرون کاش نیز بدل سوخته دامان
 چند شد یک صبح قیامت هر عالم پر شور چه کند دل بشکر خنده پنهانی چند وقتان راه روی خوش کمند پای سرب دارد و زود
 خود سلسله جنبانی چند ره روی عشق چه پروای علائق دارد چه کند خا و این بر زده دامانی چند نیرد ایند از این هرگز نکار چه در
 حرف خود عرض میزند چند کویا این شرف نیز مژگان و بیدار من کوش در این قوم پنهان گشته و نمیدانند که عزت و دولت موقوف بقضا
 زبان و مشیت برهانی و بمقدران سبحانست و شیت خداوند عالم را در آنکه نافه مگرد لار در آنقضائنه و لامعقب حکمه با وجود اینکه
 تقرب ملوک و ارا و امثال اینها موجب خسران دنیا و عقبی است و در دنیا و در دنیا عیاری لونه بصد هزارمذلت و محنت اگر حاصل کرد
 نیز ز روی بر طرف میشود و اینها منکوب و در آخرت مغضوب میمانند و از برای داشتن این امر مشاهده احوال مخالفه او را بر بنای
 سرعت انقضای دولتهای ایشان کافیت بیت بیعت مناز و بعد از آن مال که این هر دو را زده باشد زوال و اگر کسی بر احوال ایشان
 اطلاعی داشته باشد بداند که در عین اعتبار و رفاهت ندانند چون روی با انحطاط نمود و سرسودت بحال عذک سوده مگر به دست
 بر مال خرا و پنهانها میبندد و در کتب مساجد و مغایر داشته مترجم میگردند و بتلاوت قران و ادعیه و او را در مشغول میباشند
 با مبداهه بلکه از روطه نکبت بنوعی فرجی و مخزبی حاصل نمایند و نهاسد قریب ایشان بسیار است اول اعانت ایشان در نظام
 چند بسیار است که بسیاری خلطه ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از نظامها بهتر نمیشود و دوم میل قلبی و محبت ایشان
 بکثرت معاشرت دوستی و محبت بهم میرسد و حقیقتی نیز ما بر لا تتركوا الی الذین ظالموا فتمت کلماتی یعنی بکون و میل میکند به
 سوی ظالمان کناش شمار امت میکند و اخبار و در غمی از مراد ایشان بسیار است ستم راضی بودن با افعال قبیح ایشان و این نیز بکثرت
 معاشرت حاصل میشود و کسیکه بظلمی راضی میشود و در آن ظلم شریکست همانکه بکثرت ملاحظه و مشاهده اطوار ناپسندیده
 ایشان قباح احوالشان از نظر عموم میشود بلکه مستحسن میمانند و موجب میل و رغبت اینکسان اعمال و افعال میشود و بزودی این
 کس را غما مبتلا میشود و چشم آنکه در مجالس ایشان نامتعارف بودن خوش نما نیست بحسب عرف و تعارف مجلس ایشان آنست که باطلی که
 بگویند و هر قبیحی که ارا نه نمایند ایشان از مدح و تحسین کنند و این عین نفاق و افترا بر خدا و رسولست ششم آنکه اگر طلی در مجلس ایشان
 شود منع نمیتوان نمود عرفا و کسیکه خواهد مصاحب هم شرب باشد مؤید قول ایشان نیز میباشد بگوید و در بعضی و ن ترغیبی از مکر عمل
 میباشد که از جمله کاهان کیواس هفتم آنکه بقای ایشان از بر ظلم می خواهد تا خود نیز در ایشان معز نباشد باب محبت ایشان عزت ایشان
 می خواهد و این نیز جایز نیست هشتم آنکه در خانههای شبهه ناک ایشان داخل میباید شد و در باطهای شبهه طراز ایشان پایا بگردد
 و از لغت های شبهه الواد ایشان میباشد خورد و اینها هم موجب تساوت قلبت بلکه بکثرت خلطه و مصالحت علم بجهت اینها
 میرسد و پیشتر حرام میشود و باز میباید تصرف کویا غماض نمود و در بیاب فاضل محقق و محدث سید محمد الله طاب ثراه در انوار
 نهات نقل نموده از او ثوق مشایخ خود که با و نقل کرده بود که سید جلیل دقو جناب سید محمد که صاحب مدارک باشد و شیخ محقق
 جناب شیخ حسن صاحب معارف قدس تر هم از آن فرمودند زبانه مشهد رضوی علی سا که افضل الاصل از ارباب و غونا بیکه شاه نجف

در بیان احوال ایشان
در بیان احوال ایشان

و در حق مباد ایشان از بعد از ورود ایشان تکلیف نماید بر دخول مجلس خود با وجود اینکه شاه مزبور از عدل سلاطین شیعه بود و هر
ان بزرگواران در نجف شرف علی سکه الامن التمجید والسلام مانند و بیلابعد سبب جز از مزبور قشرب پناورند قانظر و انظر الایجاب
فاعتبروا با اول الایضا پس باید عالم عالی همت باشد مقبض اول و اهل نهاکر دیده بی طبع داخل ایشان شود و از جاد و عدل و انصاف
بجانب جور و اعتراف مایل و موقوف نکرود تا و عهد من آمان ظالما ساطع الله علیه بوی نرسد و با هم معصیت عالم مشغول بوده باشد
اگر عکس بر نماید خجاست بر امانت نموده و غالب است که بر بیف و مطلب خود هم نپرسد سعیدی ترسم نویسی یکمب ای امرای کین همه که تو مپرسی
ترک است چه اکثر کارهای خلافت بر خلاف حکم خالق باشد خصوصا حکام چونکه موافق ملاحظه استحقاق نمیکند نگاه بجزمان لازم
الغیور و تجاری کرد و انضام از ان مبداءند و گاه نامحسان واجب الترمیم را بعد از آنکه خانان مواخذه مینمایند بر ای اینکه هوای احوال
غالب و خطا در افعال ایشان ظاهر و مشرب اعمال ایشان با هر و غرض در احوال ایشان واضح و باید که در ایشان لایح و نفع و ضرر و خیر و شر
نظر ایشان بکسان کشگاه بسبب بجا و جهت ناز و اخراج این روی زمین بجا بن سپارند و بگویند بخداوند و دیگر بر ایترا اولای سرافقین برارند
شمر عطای بزرگان چو ایر بخار بجای بنیاد کنایه بکار پس رضون لا ترضوا انما کم الی من لا یعرفنا فدار که عالم عامل و هوشمند بمائل
باید قدم اندازد و بجزان و کوشه خلوت بیرون نهد و اصلا بر این اینجاعت نکرود و خدمت سلطان کند و در اندیش سوزانست بر طاعت خا
اختیار نکند در زمانه جناب بادی در بوق مقرر و حضور الحقیق کشته بر در خانه این زبان برای طمع نان از امثال چنین ناکسان و ظالمان را
نماید و در امن توکل و قاعرا بیدست او به رتبه مدویشیر اگر سلطنت بیرون است از دست ندهد پخت در و شر اگر کفج قناع مسلم است و
نام دارد و سلطان عالست و الایده با باعث خفیان و در اخوت شمره نیز از غیران با و نخواهد سپید چنانکه از حضرت صادق علیه السلام
گفتم و در حفظ نماید بین خود و ابوع و پرهیزکاری و تقویت کند بین خود و بقیه و مستغنی شود بجز از طاب نمودن حاجتها از پادشاهان
و بدانید که هر مومنی که ضعیف و شکستکی اظهار کند از صاحب سلطنتی یا کسیکه در دین مخالفت و باشد از برای طمع آنچه در دست اوست و در
دنیا خدا او را کم مقام گرداند و او را دشمن دارد و بخود او گذارد و اگر چیزی از دنیا ای او بدستش آید حقیقتا بر کفر از آنچه بر او در هر چه در از ان
مال و ریح و عمر و بنده از او کردن صرف نماید و او را ثواب ندهد و نعم ماقال شیخنا الیه و حقه اهانت حجاز مینمودم من زار کامد
بکوش و لا یکنفار باوی بیچ روی جانب کعبه رود و ندی که کلینا از او در عار و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر
مدح کند پادشاه جا میری او فرود و غرق و شکستکی که از برای طمع دنیا فرین انظار باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالم را بر ظلم فرین
همان باشد در جهنم و هر که از جانب ظالمی خصومت کند با احسان او نماید چون ملک الموت فرود آید بگوید بشارت باد ترا بلفظ
خدا و اقر به جهنم و بنده معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که حاضر می باشد در مجلسی که پادشاه جا نری مظالم و عدوان کبر
زند با کشد با ظلم او کند اگر باری و نکند بر اگر باری و حضرت مؤمن بر مؤمن و اجبست دهنگامیکه حاضر باشد و اگر حاضر باشد
مطلع شود و پرشما بحت تمام نخواهد شد بنده معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودی که نشند بنده
کرم تر و قاضی از قاضیان مدینه فشته ام و در دیگر مجتهدات حضرت رفتم فرمودگان چه مجلس بود که پیر و نشند بودی که تم فدی
کردم انقاضی را اگر ام مینماید و گاهی نزاوی نشینم حضرت فرمود که چه چیز ترا این گردانیده است از اینک لغتی بر او نازل شود و از جانب
خدا و جمیع اهل انجیل را فرا گیرد و حضرت امیر المؤمنین هم در وقت وفات حضرت امام حسن هم را وصیت فرمود که صاحب حر ابدست و ارباب
صلاحش و با فاسق مدا و اگر کرمین خود را از شر او حفظ نمایی و بد قلب در او دشمن دار و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
نجات دارم برای هر که اعتقاد با امانت ما داشته باشد ازین امت مکرسه کس صلح استلانی که ظلم کند بر وجهت خود و بگوید درین
بدعت کند و کسیکه علانیه تقوی کند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که پادشاهانند و از حضرت صادق
منقولست که هر که ظالم را معذود و او در ظلمش خدا ساطر گرداند بر او کسیرا و کسیرا و کسیرا و کسیرا و کسیرا و کسیرا و کسیرا و کسیرا
نکند و در این مظالم بودن اجر ندهد و بنده معتبر از حضرت منقولست که اعوان ظالمان در قیامت در سر پردهها آتش خواهند
بود تا حقیقتا از حقیق فایق شود و قطع نظر از عقاب خورک از اب چشم مظلومان خانه عزت و اعتبارش در دنیا نیز و بر آن

فقه در من قال و تقدیر من قال فقال شعر غافل غافل تو پنداری که بنام مال توست جا اهل جاهل غبدانی چه بر دنبال توست و در حدیث
 دیگر فرمود که از جمله رکون بظالم است که بر پادشاه جاری برود و تقدیر جانات او خواهد که دست بکسب کند و باو عطا کند و بگردد
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون در دنیا امت شود منادی از جانب حق تعالی ندا میکند که کجا بنده ظالمان و اعدای ایشان
 و کفر کننده و ان ایشان گذاشته با سر کشته برای ایشان بشناسند می پادشاه داده ایشان را با ظالمان محشور کند و فرمود که هیچ کس پادشاه
 نمیشود مگر آنکه از خدا دور میشود و هیچ بنده مالش زیاد نمیشود مگر آنکه با دشمنان می شود و هیچ بنده اتباعش زیاد نمیشود مگر آنکه با
 او پیشتر میشوند و حدیث دیگر فرمود که در پنجاه احزاب پادشاه از درگاه پادشاهان و حوالی و حواشی ایشان که هر که بدگاه ایشان و
 حواشی اتباع ایشان نزدیکتر است از خدا دورتر است و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا دورتر از او بر داند و بود این که در اندرون
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بر روی مسلمانان طیاره بزند حق تعالی در مقام استخوانهای او را از هم پاشد و او را بر او مسلط
 گرداند و او را غلام کرده باقی بریند و هر که از پادشاه دورتر است پادشاه را جانی با حاکم ظالمی بدست که خدا آن را از پادشاه استقامت ماری کند که
 طولش هفتاد فرسخ باشد و در جهنم بر او مسلط گرداند و کسی که سعی نماید در ضرر و موفقی بسوی ظلم و بداد و بگوید و باو مکر و می رسد
 تعالی با او شیطانی نماید و اگر مکر و می با ازاری باو برسد خدا او را در طبقه همامان در جهنم جا دهد شعر در بیان زدن آنکه ایشان که در
 زنجار بود مگر کنکره است غافل دنیا مشا' در عمیق است پر خنک اسوده عارفان که گرفتند ماعلی خواهد که در دست کار شوی راست کار
 تا عیب جو بر آن رسد بر تو مدخلی بر از کان چو در فک نباید پشت باز پس واجبست در همه کارهای تعلقی و ششخا الهیانی روح در آن است
 نقاننده از بعضی کابر که خیاطی باو گفت من به دوزخم برای سلطان شایب و از پای یعنی مرا با بعل اخیل در آن ظلمه اشتم چون باو گفت
 اعوان ظلمه است که بنوا بر و خیر و طوف و خنده و اما توفیق و خود ظلمه بعد ششخا الهیاتی فرموده ظاهر است که این جواب معنی است
 میانه است در اعراض ایشان و اجتناب ز غفالی و در ایشان و الا امر شکست جدا و نیز در انتخاب بستند و چون از پیش بن بدقیب و با
 نموده که حضرت ابو عبید الله عم بن فر و وند لاکرم علم بنای مسجد یعنی امانت ایشان و نما اگر چه بر بیاید درین مسجد باشد و اینها
 در حساب جای لا بستند و در شرح کبیر کتاب مکاسب بستند و وثق بن نقل نموده اند و اخبار و در این خصوص بسیار است و کتب معتبره
 که امانت ظاهر و در در محرم حرام است اما کما است قال سبحانه و لا تقا و لا تعالوا علی الیم و القعدان الابه و نیز فرموده و لا تقوا الی الله
 فتمسکوا انما قول الزلون هو مطلق سواء کان بالقلب الی الکتا و الا لعضاء و الجوارح و الحوثة او نحوها و در جمیع از آنکه علم السلام بدایت
 نموده که کون با ایشان از راه موت و طاعت است مثل بنگر و دعوت کسی در مقام ظاهر معنی کاتبی و محرمی در اعمال عمر می بوده باشد با
 که صاحب سبب با سوط بوده و نیز در ظاهر باشد که برای تحصیل ریاضت محرمه او را بفرستند و او جمع او را می توان کند با در امانت انعام
 اما امانت ایشان در مباحات و طاعات مثل خیاطی و طب و بنا و نازل ایشان و اما اینها حرام نیست علی الشهور و عند الا
 و در مقننه و در اسم و مذهب علامه محل در تذکره و انشاد و تحقیق در شرایع و شهادت و مسائل و عدوس و محقق ثانی و در شرح
 و فاضل مؤسس فایده بیهانی و صاحب مطالع و جواهر و محتاج و غیر اینها از اعلام برجوان است بلکه در بعضی که شرح کبیر باشد
 نسبت داده اند اختصاص تحریر و بر اعانت محرم فقط بظاهر صاحب من غیر خلاف برت قاصر کو بد چون از طلال اکثر نصوص در مباحات
 ظالم و طاف ظاهر میشود اگر چه در مباحات و مندوبات باشد بنا برین بعضی از علما مثل ششخا الهیاتی در این بین و فاضل بیدار
 سید نعمه الله در شرح مصیبه شریفه و در انوار غیبه و غیر اینها در مباحات و علامه طباطبائی طاب ثراه نیز در کتاب
 گفته و سفار و اخبار محرم امانت ظالمین است هر چند در اینچه باشد و نیز مثل خیاطی و بنا و مانند و ب باشد مثل همان در ششخا
 و حدیث صحیح وارد شده و بعد گفته که مشهور و قصر محرم است و امانت ایشان در اینها حرامست فیضا امانت ایشان در اینها حرام
 و فیضه حرام نیست بعد فرموده که این تفصیل اگر اجماع منعقد باشد فیها و الا محرم محرم است اگر چه در مباحات و مندوبات باشد
 استفاضه مخصوص در منع از امانت ایشان در مباح بطریق محرم و مخصوص با اینکه اسبابها معتبره و موافق اعتبار اندامی خلاصه
 کن مشهور بین اصحاب چنانکه ذکر شد تخصیص حرامت بر امانت در محرم و اقامه و مباحه و مندوبه مثل نیای مسجد محرم و جواز

فقه ان بود که ابو الفتح نوری در عمده فقه با رع بود و با یغیبی در نزد عوام تقدم بهر ساند و مال کثیر جمع نمود و در وقت انچه در دستش بود
 نمیداد و باوند پس در دست خاتمه او درک نمود و او موت حد همدان و چون وفاتش نزدیک دید با صدیق خود که خارج شوی
 پس که بیرون شدند و چون او خالی شد شریع کرد بر طیاره زمین بروی خود این راه را کرد و پیش از او بروی خود نینزد
 این سخن بنده ایست یا حشر علی افروت و حجب بینه ظاهر معنی ایست یعنی جهت در آنچه تن بر او بود در طاعت و بر خود میگفت
 این همه الفصح ضایع کردی عمر خود را در طاعت نیاید و در محاسبه ایام و مال و تو در بر این باب سالیان و این ایام ترا نشاند و در دست خیر اهل
 الهم اکبر تفانوا و یجوزن ثوبها بحسن عند المهاکات یاد و در وقت حول الظالمین کافر بطرفون حول البیت وقت المناسک یعنی شیخ
 میگوید زاهد عالم چه طوری غافل شد دانند میگذشت ثوب و لباس هر چه خود ستا ترا بر می آید و هر میگردند محول و اطراف تمام این مشغول
 که با طواف میکنند اطراف بیت اعزام مدوخت ناسن و با هر ساقه را در و میگردند و هر آنکه وفات نمود تا با این جزایه
 ایشا بودی بود اتکلی بنور با الله من الموت علی هذا الحال نسله جائز است ان بین علی با التوفیق للذی ان من هذا الوالی و الاصل
 فلیشیخ الهم کرم دهر که بنده عین حال در خانه عزلت از دنیا صلاح و در وقت من خلاق بران خانه زدم قل کوننا خلق فنا کوننا
 از بعضی عارفین کلامی نقل شده و حاصل ترجمه اش بفارسی ایست و معنی که ابو طالب علیه السلام را گفته شد اسکن است و تو جان ایمنه
 یعنی ساکن شو تو در وجه تو یعنی تو در جنت پس برین بعد از آن یک گاه یعنی ترک اولی نه صا در شد امر شد با و مجروح نوبت و
 بهر طور اسب بندید بر دخول جنت با این معاصی که پیشتر متا بعد و خطای ای متواله که در ایام در این مقام هستیم انقرض و نظم نموده
 بنمونه و ترا شیخنا الهم ارجع بفارسیه در کتاب موسوم بسفر الجواز و در کسکول بر نقل نموده شرح جز تو درم بهشتش جای بود قاتل
 کردند بجز او سجود یک کنه چون گو گفتندش تمام مذهبی مذنب و بیرون خرام تو طمع داری که با چندین کلاه داخل جنت شوی ای سب
 فصل پنجم در بیان حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان بدانکه پادشاهان که بر زمین حق باشند
 ایشان بر رعایت حقوق ایشان است که حفظ و حر است ایشان میباشد و دفع دشمنان دین از ایشان میکنند و بین جهان و مال و عرض ایشان
 بجهت پادشاهان محفوظ میباشد و در اخبار وارد شده السطان ظل الله فی الارض یعنی سلطان ظل الله است در زمین چه نظر حق
 حاضر و ماضی گویند که بین این کس و شمس بوده باشد و هر چه باشد و سلطان که نظر الله است در زمین است باین استبانه که دفع اعدای
 مردم میباشد چنانکه دفع میکند ظل از بت شمس را پس ایشان را دعا باید کرد و حق ایشان را باید شناخت خصوص در هنگامی که بعد از سلوک
 و چون بقای تمام جهان ببدل منوط و صلاح حال عالمیان بدو متعلق و مربوط است و بعد از یک ساعت اقلیم از غنچه و فساد این مملکت
 و عالمی بفرایغ بالعبادت خالق متعال را انجام آورند پس چون پادشاه بصفت عهالت که احسن صفات حیده و این صفات پسندیده است
 متصف گردد بدعای بقای وجود و اولاد و متمم است و اگر پادشاهان بر خلاف این صلاح و عدالت باشند دعا برای اصلاح ایشان میباشد
 که با خود را اصلاح میباید نمود که خدا ایشان را با صلاح او در برابر که خطای پادشاهان و جمیع خلائق بدست خداست و مطلق پادشاهان
 جانش وظایف را نیز رعایت باید کرد و تقیه از ایشان واجبست و خود را از ضرر ایشان حفظ کند و مورد قهر ایشان نکند چنانچه حضرت
 الشاهدین هم در حدیث حقوق مفرماند که حق پادشاه بر توالت که بدانکه خدا ترا افترا و ساخت است و او را امتحان نموده که بر تو استلا
 و سلطنت است و بدانی که بر تو لازم است که خود را در مرض غضب و خشم او در نیازی که خود را بجلالت اندازی و شریک گاه او باشی و در
 آنچه نسبت بر تو واقع میشود از اضرار و عیوبت و دعا خوار و آرد است که چون خدیو بنا بر هم علیه السلام را پادشاه جبار قطب بعد از محمد
 بنا که بر قطبه که ما جواد اسمعیل باشد مشایخت نمود و بر هم پیش رفت و پادشاه از عقب مرفت برای تعظیم او هر چه را اشاعی
 و می رسید بضررنا بر هم که با است و پیش روی پادشاه جبار و او در حضورنا ایستاد و پادشاه گفت خداوند ما در این راه است همین وحی فرستاد
 که ترا خضرم کنم و مقدم دارم و از عقب نوداه و در پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو را بر این و بر و باره صاحب کرمست و از جانب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله مرود است که بجهت ولایت عالمیونین را وصفت فرمودند که هشت کنند که کوفل و غیره و در وقت
 نکرند که خود را که بفره حاضر شو و مگر او را خوانده باشند و همان که بر صاحب خانه تمام کند و کسب طلب از دست او نکرند

در دعا است

فصل اول
در بیان

از ایشان طلب فضل یا احتیاج نماید کسی که خود او در میان دو کس اخراج کند و صریحی که در میان ایشان باشد و او را در آنجا دانند و آن ستمگره باشد
و کسی که استخفاف نماید پادشاه و صاحب سلطنت و کسی که در جای نشیند که اهلیت داشتن در آنجا نداشته باشد و کسی که با کسی سخن گوید که او گوش
نهد و از او سخن نشنود و از حضرت صادق منقولست که سه کسند که هر یک با ایشان مجاله و منافعه میکند فلین شوی و پدید پادشاه
عرض خواهد و پسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق سبحانه و تعالی بفرماید که منم خداوندی که بجز من خداوندی
و من خلق کرده ام پادشاهان را و اولاد ایشان در دست منست پس هر که روی که اطاعت من نمیکند و طاعت پادشاهان را برایشان بچشم پادشاهان
شغول شود پدید بفرین و دشنام ایشان و توبه بکنند بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشان از بسوی شما میل هم و هر یک که در آنم شمر
هر چه ستاد قامت سازنی اندام ماست و زنه کثرت تو به بالای کس کوتاه نیست و پسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حق
تعالی بفرماید پادشاه پادشاهان پادشاهان را و اولاد ایشان در دست منست و هر که روی که اطاعت من نمیکند و طاعت پادشاهان را برایشان بچشم پادشاهان
منقولست که بشیعیان خود فرموده که ای گروه شیعیان خود را ذلیل نمیکند بر طاعت پادشاه خود پس اگر عادل باشد دعا کند خدا او را باقی بگذرد
و اگر جائز ظالم باشد از خدا سوال نمایند که او را اصلاح نماید بدو ستیکه صلاح شما و صلاح پادشاه شماست و بدو ستیکه پادشاه عادل
بجز آنکه پدید بفرستد پس بخواهد از برای او آنچه از برای خود میخواهد و دشمنان بدو برای او آنچه از برای خود دشمن میداند و از حضرت صادق
در بیان صفاتی روایت شده که فرمودند طاعة السلطان واجبة و من ترک طاعة السلطان فقد ترک طاعة الله و دخل فی عینه و لا تقوا
با للهکم الی الله لکه یسنی اطاعت سلطان واجبة و هر که اطاعت پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است و دخل فی او میشود که حکمت
میفرماید که خود را بملکه بسازد و پسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که متعرض پادشاه جائزی شود و بسبب نیل به بلا
شود خدا او را در آن بلا اجزند دهد و بر آن شدت او را صبر عطا نمیرماید **فصل ششم** در بیان قوتی دانستن علم بان و پاکیکه
اهلیت آن نداشته باشد قوی بدو چون آنکه در میان ناقصان اینفرق جلیله معرفت در جواب سوال بی تامل فرمودن و بی علم با حکما
شرعیات با ظواهر کثورت و شک نیست که داعی برانکار با این امر عظیم ظلم جزب جاه و اعتبار و حفظ مرتبه و فقدان نیست که در تن نظامها
جاهل خودشان را فاضل و قابل قوی شناسانند و تامل در جواب سوال نامافی اینظلم است که گفتن نمیدانم علم بدانند و پاس عرض و اعتبار
از پاس شرح و بیان ضرورت و میثمارند شوی چون ملائک کوی لا علم لنا تا بیکر دست تو و جلالتا و قوی دانستن جو که قابلیت از اندانند بلکه
شرط آنرا نمیدانند در بین زمان بحدی رسیده که هر که بتلاش با افعال جهالت او باشد متمکن از قوی در مسایل اسلام و اجرای احکام کرده بقضا
و بفهم با محض بیک کتاب دیده یا شنیده بمراتب حکم و قوی فتراضد و رسول و ائمه هدی می بیند و بکبر و تعصب استکفان افرا بجهل خود
واند شوارد جز این نمیشناسند و بعضی از ایشان علت خلقت خود را مسایل مذمه معلت را بر کار گذاشته با عدم قابلیت و اجتهاد بزور دست
قوی تصدی احکام و مستحق شیخ الاسلام شده از غایت شغافی و نفاق بنیان عرض و ناموس اهل اسلام را با تخریب میکند و اصلاح
و بر مردم زحم تنوید هم را موافق او ادبش معرض لغت خدا و جمیع ملائک ارض و سما و هلاکت ابدی عقوبت پادشاهان را مانده با این
که از استخفاف و در میانهاست صافی و خوشگرازی و درخشان و کلاهها از آن سیراب میکردند پس اگر دروغی میگوید اش شیرین است از آن اش
شیرین تر میکرد و آنچه بین علم نیز چون بر زمین دل فرور زودل نایاب خبیث را خبیث تر و نایاب تمسک و اندو صفا و روشنی دل پاک را از پاک
خداوند عالم در قرآن مجید علما و چه در اجزای شال ذمه و آیم بن با عمیر و ابیک چون بی علم خود عمل نکرند و حضرت عیسی در خصوص
میفرماید ای پادشاهان منم که اگر چنانچه بر بالای ایمن میروی اندون آن موخش و تیره باشد همچنین چه سود میدهد
شما را که نور علم در ذهن شما باشد و باطن شما از آن خالی و ظلالی بوجه باشد ای بندهکان دنیا تزیین رسیده است که دنیا را
او هیچ کند و در و اندازد و پندش شما را بر زمین بمالد و گاهان شما اگر پشته از آبگیر و شما را با پادشاه جزا دهنده بسیار در برهنه
تیمار شما را در موقت فضیلت و در سوای بار و جزای اعمال بد شما را بشمارد و آنچه از آفات و لخباطا هر میشود بدترین کاهان
کیه و افترا بر خدا و رسول جستن است بلکه حکم از احکام الهیه که اهلیت فهم آن حکم از آفات و لخبان شده داشته باشد بی آنکه بدون آنکه
نبت دهد بکسی که او اهلیت این امر داشته باشد و اگر کسی خود اهلیت این فهم نداشته باشد اما از عالمی که او را بفرستد باشد شنیده باشد

و در وقت قضا
بی علم

وَمَنْ أَمَرَ بِمَنْزِلٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ فَأَتَى بِهِ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللَّهُ

انصدایت کند که از چنین شنیده ام جاهاست نقل قول از و الا هر چند واقف واقع گفته باشد پس خاطر و کینه کار است بلا خلاف کافال
 وَمَنْ أَمَرَ بِمَنْزِلٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ فَأَتَى بِهِ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللَّهُ
 دستاورد از عبد الرحمن بن عجاج منقولست که حضرت صادق فرمود که ترا حد و منما هم از دو وصلت که در این دو وصلت هلاک شده است
 هر که هلاک شده است زینهار کفوی ندی و هر برای خود و زینهار که عبادت نکنی خدا را چیزی که ندانی رضای خدا را بدان پایندی
 که حقیقت از اندک حد کاف از حضرت امام محمد باقر فرمودند من ألقى الناس من علم ولا هدى لعمركم انك انزل الله العذاب
 انك قد و زدن عمل بقیه مضمون اینکه هر که ذنوب دهد در این علم و هدایتی که خدا او را گوید با شرافت کند او را ملائکه رحمت
 ملائکه عذاب با او ملحق میشود نگاه آنکه کسی که بقولای رعایا نماید و فرمود که حق الهی بر مردم است که آنچه را دانند بگویند و آنچه را ندانند
 نمایند و ساکت شوند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند هر که عمل بقیه نماید خود او دیگر از اهلان میکند
 هر که ذنوب دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و انرا نداند خود هلاک شده است و دیگر از اهلان کرده است بجملاط الهیان علم برین
 تشکیان رجوع یقین و الا لازم بلکه سادس فرایض است که در سوال مسلمانان سابق یقین بدون مستند شرعی بنان بیان با ظاهر و فوکی
 نکشاند سعیدی چوقاضی بفرکت نوید و جعل نکرید دستار بنان نجل و برای چند روزه اعتبار مستعار و عین بی اعتبار و در اد
 الفردینهای عقار دست از سعادت جاوانی بر ندارند و انجب جا و در است بدون اهلیت و قابلیت و رسند قضا و حکم از نه نشند
 و از عنوان تمهیدات جانکد از ابا عثمان که مَنْ أَمَرَ بِمَنْزِلٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ فَأَتَى بِهِ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللَّهُ سر مشق خاتمه و مال کار خود را مطالعه نمایند و الا وقتی بر او میرسد که در کتب
 عمر که امیر ایچ بد بخند و برای سفر بقیه قافلتر از زاد و ولادت و غیره و در حال چیزها شریفان چون لاجل ایمان و
 قضای کسی بوده باشد انحال زندگان و کار انچه شمره عیش خواهد چید سعیدی هزار ساله که زندگ بود سعیدی به نیم ساعت جان
 گذشت نمی آید و حال اینکه بود مشکل مانند در جان کل در پیش و بارگران معاصی قناری ناحق برودش و عدوی چون فضل مکره
 و در اهزی مانند بنیاد کین برین بچای و روی بقصد جاوان خواهد رسید شعر چو اول در بکار و انکه نهم که باران بر فتنه دارد
 دهم بر از ماهی کل بعد بوستان نشینند با یکدیگر دوستان دل اندر دل آرام دنیا میند که نشست با کس که دل بر نکند قدر مکات
 اموات معاصی که بقیه او بناحق از مظلومان اخذ شده در منزل و بر آنه پر ما و مورد عجز و حشمت سرای کور و شبها با عقاب
 و حیات با عدل تنک و در بر سنگ در انجای ضنک بجز خواهد بود بیت مترک ان بین بید سنگ تنک کوب معرانی غفلات بسنا مع هذا
 اکثر ما نوز غضب الهی برای و بجا کشد و بالین بستر می چون خالک کد کتبه و هنر اینهمه زبان مانند فشار قرا غوش اشپان کت و شمره
 باری نظر بحال ضعیفان زندگن نه بجز او وجود می مفصلی ان بچه کاکش و انکش خط نویس هر بند و خانه بهای و مفصلی و انکشی
 نمت و خوارها مال با خود تن بگویند در عمل و صحیح قیامت که چشم از خواب عدم و اگره از شرح الودک بر روی پاکان چه طور نظر
 تو اندک بعد شود و شور و کاز خالک نیستی بر بر او و از تنک با جی که در ایام قضا از افاده بیجا از و صا در یافتن و میان خلا بقیه چو سادس
 تواند فرخت شعرهاست که بکان با علانند زعفر می برتر بیاوند ترا خود همانند مر از تنک پیش که کوریت بزاید همه آغوش
 بر اندک کار بران شعر دار که در تنک بکان شوی شرمنا و زان بعد کوضل پسند قول اول و ان مر از ان بلر زدن هول بجای که در
 بر خلیقا تو عذد کنی صدای بها و چون در دستان در راضه عرو زید بتشاهی نفس را بد بسبب طرف کبری و دوستی هایت احد همان
 در عرض مشرور و سنی باری خوار کینه پناه هایتش کیز و وحسن که جان بجا و صا مد نکشته که بر امن امید و در پیش مدانوف نه انکار کرد
 مقبول و نه عذد مستهانتش او شوکتش و مانند ان معقول نه صاحب حساب احتمال خطا و ذنبا و نه مهربوان عدل طامع و شو
 شان بر و زان غوغا عقل آغوش را خالک تمامی بالیقین کثرت را بر فری دل خواهد فشاند و از غمت جان بد و از آرایت هم آرایت هم
 و مگر کایا هم مردم کشته طالع را حشر علی امر طش بر خلیقا با وج باید رساند و بضمون وَأَنَّ الْقَوْمَ لَيَجْمَعُنَّ مَجْمَعًا
 خواهد گشتانم و مستلک و امواتی که از مشوره و مال امام علیه السلام و حسن و ذکوة و وصایا و امثال آنها که با جمل شرعیه درست
 کسان انمال خرا و مستحقین جمع غوره در میان و ناک که در شان حقیقی و با باشند جنت با بد خاند و وز و مال ان بگردان و

مانند بقا القابل شرعی ایچو اجماع جمع کنی که بر او توبه باز خواهد ماند کج طردین اگر نخوردی همینان بر من از خود
مانند بر مفسر مذاقش که از بر تو سوز و کد از خواهد ماند منقولست که حکمی شتابند و کج جمع کرده بودی و می شد
پس این عصر که بگویند که اگر مثل از هم بان جمع کنی نفعی نخواهد داشت ترا عمل به چیز کنی اول اینکه نخواهی بنا، اگر خاندن
نیت دوم اینکه صاحب شطرت نباشی که درین مومنان نیت ستم بنگازد و مومنان نکتی که کار و مومنان نیت و حضرت منا
فرمود که علم نافع را مختصر در چهار باب اول اینکه نسیب خود را بشناسی دوم آنکه بدانی چه نفعی از او می آید سیم آنکه بدانی از توحید خواست
آنکه چون ترا ازین پیوند مبری و از آنقرن و حلقه نقل فرماید که به پیش کتت حال داسه علامت است اول آنکه پروردگار شتابند
مقدم آنکه بر او را در انداخته اهل خود ستم خلاف خود مثل او را انداخته باشد و در کافران خدایت را از خود بر او را ازین نوع روایت کرده که مفسر فرمود
طابا العلم ان للعلماء ثلاث علامات العلم والتمام والعمق والعمق من فقه بالعبیه و بظلم من دونه بالعلم و بظلم
الظلمه حاصل آنکه اصحاب کتبه علم بهین بدستی که برای انامی که عام بین از او فراموشی گرفت ستم شتابت اول دانستن حد خود نزد
تر از خود دوم بر بار می بینی که در نهدن بی روی از فر و مایه ترا از خود ستم خاشی یعنی آنکه هر چه ندانند نه گوید و دانند و این ظاهر و
نگوید و حکم فرایض تا در این که در افش عام بر خود ستم ستم شتابت اول آنکه در نزاع در میاید با بالانرا از خود به بی روی دوم آنکه ظلم میکند
فرمایند ترا از خود به تنای و بدستی ستم آنکه مدد میکند ظلم را و بعضی از شرح کافی گفته اند یعنی مخالفان را که ظلم میخانه و آدم پیغمبر
گرفتند و انقت میکند با ایشان به پیروی خلق در مسئله که گذاشته و از حضرت رسول ذکر فرمود که در وقت از انقت من که صلاح ایشان
یا حق صلاح جمیع امت است منعت خدا در ان با عت فساد جمیع امت منعت و ایشان عاوا امر است و در حدیثی که هر که با حق با نیت
تعالی هلاک میزند و آنجا پیغمبر آمده لعنت بر او و منع اقتدا پیروی عالم سیر در مسئله درین دو مسئله ان بشناسی و اولی که
مطلع عوام بصفات عالم شرعی در علم و عمل که اقدار و متاجت و موقوف بر اینست حاصل می شود و بیما شرف و ملاحظه صلاح بود و الا
مخالفه از رضا و شرف و محض غفک و شهور و خفاوت و مشاهده اوضاع و اخلاق و تواضع و قهر و در دنیا و ملاحظه عمل در
دقت و فعل حاجت و مصلحت درین دنیوی و قیامت و در حفظ ادب فرایض خصوصاً از زمانه وقت و حضور و قلب عدم و سوسر و موات
سنن و کتبه و عدم بیجاکی و اجتناب از کجایر و عدم اصرار بر سفایر و قویان نفس بر توند محرمات خوب که در راه ستم از بر او بود و باشد
ملاصحت تقوی و عزت و خیر ان شرعی که در کتب معی و طریقیان شده و در مقام اقدام عوام از هر دو طرف افرات و تقوی و طریقی
لغزها افرات طریقی هر عالمی که صاحب سواد بر او دیده اند که در محاسن فصاحت حرف بیجا میزند و نقل ای غریبه و طرح مسایل بیجا
اخیر شکل و قصه مساعی اعطایان سیر فقها هر دو را که در اینست افضل تمهیدین در همین است پیش و اهل دین هر چند کسوت و جهالت
باطن او را در او کرده باشد و همین افرات از حضرت پیغمبر و با محبت بل عفتادی جلایا و اطمینان میشود و این هم از شومر علماء سوء و ضلالت
است بر همین دامها و این هم میفرماید که در فقر شت و اشکند درین دنیا بگویم انای زبان از فاسق و دیگر که نادان خا بد و بیانی که در
مردم را اداه حق و صبر و سبب غیور و این از راه عنایت که به نماند در راه حق بازمیاید و سبب جهل در پی بهین از علماء فاسق و بیان
متقی که شنیدم از رسول خدا که هلال اقامت من بر دست هر شاخه زبان و نیت و بر او آب میکنم و او که توبه بر نوح کلمه تمام شد که
دوست عام هر صبح طلعه کند عالم بهیمن با ابراست سلطان بهیمن با فرعون بر او است و معنی که فیض الشرائع بر او است
و فقیر که تعلق نمی کند بطبع ملای با ستم بر او است و نیت که پیش از خانه میاید با گنیز بر او است و در حدیثی که فرموده از علماء
در مع کوفت که فرمودند که از او زمین و مشرفی و مفسر بقا مسئله همین که بین و غیر شتابند و آیت معنی و توانا است از انکه
علمم است که هر عالمی که از اهل بیت ستم اندیشه باشد باطل و محاط است و ان کتاب و ستم است که نافع و مفید است و غیور
در غیر اینها و مومنان بلکه با حق عظمی است مگر آنکه بعضی از انست که در اندیشه داخل علم و عبادت و در حدیثی
که عام نافع است که موجب غلبه می شود و نفس را شاد می کند و با عالمی که درم اتفاق کرده اند عاوا و رسول خدا و اهل بیت
جهالت و دانسته زیرا که از هر یک که در راه ستم انداخته عالم نکرده بلکه از راه دیگر انداخته و اینها در جناب پیشوا است

عوام چنین محض شنیدن با دیدن صدور امری که ان علماء بدانها بد هر چند عامل حیلۀ تواند داشت با مکر و ه و ترک اولی باشد که منافق عدالت
 نیست کمال تا مقلد و محقق نموده بوسوسه شیطان از جرح طعن بر ایشان زنند و بن و آخرت خود را با امری فاسد کنند و حال آنکه ایشان بشیرند کما
 از ایشان بیدار بدیع نیست و بندت دما و مو و معاش و معاملات مردم که لازم زندگ است بعضی امور را با بق اتفاق می افتد تا بمرتب اصرار و بی
 مبالا قی و در این نرسد مانع افتد او متابت نمیشود بلی اگر تکبیر و و اصرار بر صغیر کند تا نوبه او معلوم نشود و مناجات و تعلقه درش نمیتوان
 کرد بجملا هر کس اگر حسن ظنی بر او باشد افعال او را با بدی و محول خوب حمل کرده هر چند بید باشد و دیگر از تقریب عوام اینست که بعضی علماء
 با اکثر و اشهر ایشان از خالی از عمل یا اقتدا ز غایبه علی ای اعتقاد شده با بن جهانگان میکنند که تکلیف که مدار در پرتو مان بوی وجود بر علماء است
 از ایشان ساقط شد و فقه ایشان از احکام بن اسلام بری کرید چون دست از طلب عالم و علم برداشته خود را از زخم خدا معدوم پندارند غافل از آن
 تکلیف است بدین اسلام تا فایده مستمر است و وجود شریف علماء صورت ندارد و باید تفحص و جستجو در آن کند هر چند در ظلمات مانند راهها
 باشد و الا پیشک بیدین خواهند بود و چنانچه طایفه از اشقیای عوام که دمای ایشان ایشان شیطانی کرید و عویشان در معصیت پرورده
 صرف شده و انقدر از مظالم مردم بر گردنشان جمع آمده که امید است خلاصی ایشان نیست با بعضی و فضیلت ایشان طالبان کس که در نما
 و حسا و حشر و قشری نباشد و شیطان لعین چون این مهل را بدد لای ایشان با فدا ز کین برین آمده و بوسوسه ایشان بر داند انواع شیطان
 در خاطرشان انداخته و اعتقادشان از است و ضعیف ساخته و با بعضی معیار و در کار پیدا کرده اند و چون معصیتی از ایشان منأ
 شد در عقده آن چون نمیتواند که آنچه در باطن ایشان محتر است از عدم اعتقاد اظهار نمایند و از شقاوت و تزویری که در اندیشه خواهند
 با عترت در دهند شیطان ایشان را برین مدار که از اعمال ناشایست خود عقده خواهند که فلان نیز آنچه ما کرده ایم کرده و آنچه ما ترک کرده
 از خوردن مال حرام فلان عالم نیز حرام خوردن مال حرام گرفت و او از ما داننا تراست چنانچه متعارفست میان عوام که میگویند اگر من دنیا
 گرفته فلان شخص ترک گرفت و اگر من شراب بخورم فلان کس نیز خورد و اگر من محبت دنیا و جاه و جلال را دارم فلان عالم محبتش از من بیشتر است
 از اینک این عقده نیست مگر از جهل و حماقت چه اگر عمل اینها را اعتقاد ترا از معاد و حساب و جزای طرف کرد پس تو کار فرشته دیگر چه عذر
 مضمول هر اگر بر طرف نکرده کردن انشخص چه فایده از برای تو بود و زبر که هر گاه کسی داخل آتش شود و تو توانی داخل نشوی و البته با و موافق
 منوهر کرد و اگر واقفت کنی در کمال حماقت و سفاهت خواهد بود علاوه بر آنکه اگر عمل بعضی از کسانیکه خود را داخل علم کرده اند نام عالم
 بر خود نموده اند باعث افتدای تو با ایشان میشود و چرا باید افتد با بنیال که او نیز در شقاوت و خباثت مانند تو هست کرده باشی
 اقتدا نمیکنی علماء و اخوت و طوایف انبیا و اولیا و اولاد ایشان اعلی و اکملند و هر چه در عالم و معرفت در این چیز است اما علم علیه السلام بقرآن
 که آنجا اهل مضرط او مضرط یعنی جاهل یا مضرط یا مقصر است پس آنکه بزرگ از اعرف معارف امر که عصر در عذر و ترک طلب علم
 میکند که کو عالمی که عمل بقول او توان نمود فلان کاعرف و اشرف فضل و عصر بند حال ایشان مساوم است بیچیز شد صلاح و فلاح
 رسیده اند تا از اثر علم ایشان بتاقتا و متعلمان چو رسد تا آنکه بعد از غمخیزد او خدا بنیال ازین رای گفتن اینها نابه نموده عذر خواست
 اتسعی این عقیده جمعیت که از بن بیکانه اند و همین آنکه بر زمین بسوی اهل بیت رسالت و تحصیل علم از ایشان غرض از ایجاد مشکل
 نماید چنانچه در بیرونان بر زمین بسوی علماء و طریقه ایشان و تحصیل علم از ایشان غرض مخفی نیست و میشود نیست است ما هم سلطنت
 در معرفت جهلک تا حاصل پیدا نیست اگر چه درین اوقات بعلمت هجوم حوادث آید و نقلت تمکین فرمان فرمانان انام و سوانح اخوان
 علماء و موصوفین مدکغ فلول میباشند تا خدا بتعالی طایبان از او عذر نموده که برسانند اگر چه بسبب مذکور و شدت هرج و مرج اهل بیت
 و ضلالت در بیرونان مدباس علماء شهرت و کثرت در میانند با ضلالت جهان مشغولند لیکن باید دانست که هر عملی نیست احدی طریقه
 معتدی به بدعتت و هر بدعتی ضلالت و بازگشتان بسوی انحراف و فحش است بحدیث متواتر نبوی و بطریق خاصه و عامه نوبه صاحب بیت
 قبول نمیشود و غیر آن جا کرده و معتقدند و در هیچ انام حسن عکرمه مضمون باید که خواهد آمد مذکور مردم که خند مردم
 میباشند معصیت ایشان سنت بدعت دست و طریقه پیغمبر بدعت باشد و مؤمن فانی و محقر باشد و فاسق و غیرین و مؤمنان ایشان
 جاهل و جوگنده و علماء ایشان در مدح کلمات ان سبک کرده و اعتناء ایشان در زودت و شوشه فقیران کوچک ایشان تقدیم جویند بر بزرگان

و مراد از نزد ایشان دانستن آنست که بدان مخلص صاحب شک و فتنه اند میسر با آنکه در علم ایشان بدین خلفند بر روی زمین
 که هر یک بکند بیوی غلامه و تصوف بخند اسو کند که ایشانند از حق بر کشته و خوف مبالغه نمایند در محبت مخالفان و کراهت کنند شیعیان
 ما و دوستان ما پس اگر بنصبی رساند از شوهر نشوند و اگر مزول شوند بر پابندگی خدا کند تحقیق که ایشان را و از مؤمنان اند
 دعوت کنند بشوهر ملحدان پس که با ایشان برخورد نماید خند نماید و البته بین خود و ایشان نکره دارد و فرموده با اباهاش امیر
 کعبه را در ایدوم از پدران خود از جعفر بن محمد و جعفر بن ابی اسرار است اظهار با هاشم کند مشکل محضی آنکه بفرموده قاطبه علما
 امامیه رضوان الله علیهم اجمعین من غیر خلاف ظاهر ائمته که اجوی احکام شرعی و وطن را احسان و حکم بقسم و شهود علی العموم و طبقه
 مجتهد جامع شرایط است و در کتاب ادعای اجماع علما امامیه و غیره و انموده و فرموده که فرق نیست در اشتراط اجتهاد در حالت اخبار یا
 اضطرار و هر چند اخلاص بر قوای فقهها داشته باشد باز از اجابت حکم نمودن اگر مرتبه اجتهاد نرسیده باشد و در کفایت فاضل سبزه
 فرموده و الا اتفاق علی بقول فی کلامهم یعنی اتفاق برین که باید قاضی مجتهد جامع شرایط باشد متقوست در کلام اصحاب و فاضل
 که با سنی طالب شرع از معاصرین در کتاب احتجاج از کاهان کبیره شمرده اند از کتاب غیر مجتهد را بحکم و قضا اگر چه رسیده باشد در علم شیعیان
 علوم و حکم بحق نماید و متداعی برین قدرت در توافقی بحضور مجتهد جامع شرایط نداشته باشد یعنی در صورت اضطرار هم جایز نیست
 واجبست مع اینست که اگر کسی قدرت بران داشته باشد و از وصول حق و موقوف بر اوضاع و احوال ایشان باشد و هیچ وجه نتواند حق
 خود را وصول بکند در آنوقت جایز است تراضی در نزد ایشان که در حق خود نماید که هر چه بکند تا با اخبار تریجی عبارت ما حاصل صاحب
 بود و شرح که برین حکم مجاز در بنص و در صورتی که هر چه لازم میاید و از آن ما ذکر معلوم کردید که تندی غیر مجتهد در منصب غایب است
 مراد نمودن غیر مجتهد جایز است حکم غیر مجتهد غیر نافذ است بحکم او قطع دعوی نمیشود و در صورت تشاجر و اختلاف متداعیین نزد
 قیام حاکم در نزد او مرتبه نماید اگر چه اخبار با مذمت در صورتی که حکام شرع جامع شرایط در بلد مراد معنی در صورتی که
 حاکم شرع جایز حکم بخار مدعی مقدم است باید در پیش او مراد شود لکن بلا کلام مدعی تسلط ندارد که مدعی علیه را تکلیف برافه
 غیر مجتهد نماید که خلاف شرع است پس کسی که در مسند قضا نشسته و حکم نماید باید که شرایط قضا در موجود باشد بخوبی که
 فقها امامیه حشر هم لفظی مجابج جانانه در کتاب استدلاله در مئون و شرح ذکر نموده اند و الا چنین کس شریک است بعد از وقوع
 رشک و غلان و غلان چنانکه مولی الا عظم و الاستاد و الاظم العالم المسلم عند الرب و العی العالم الفاعل و الفاضل الکامل و الا فال
 محمد باقرین المجرمه و ایشان بعد اکل الاصفی که شریکها نیست علی الله مقامه در کتاب فواید که در اصول نوشته تصریح فرموده اند
 شهید اول علی الله مقامه در کتاب درص از شرایط قضا مذکورده اند اینک عالم باشد و مقدمات سبع که عبارت باشد از علم نحو
 تفسیر و لغت و کلام و اصول و شرایط معذ و برهان و اختصاص و بقره قریبه که بیست است این که در بیان غلط و اجتناب باید بداند اصول
 و اگر کتاب دسته و اجماع و دلائل عقل و باید عالم باشد از کتاب دست بیست و پنج چیز را که عبارت باشد از امر و معنی و عموم و خصوص
 اطلاق و تقید و اجمال و بیان و تاسیخ و منسوخ و حکم و تشابه و ظاهر و مآل و قسمة الفاظ و کیفیت دلائل و مفاسد الفاظ متواتر
 و احاد و سند و رسل و مقطوع و حال راه و تعارض و دل و قوه استخراج و کفایت کتاب معرفت ایات متعلقه بر احکام که قریب بیست
 است و شرایط نیست حفظ آنها بلکه شرطست فهم مقتضای آنها و استیفاء آن ایات هر وقت که خواهد از مظان آنها و بدانکه ایات قرآنی
 بر دو قسم است محکات و متشابهات محکات ایست که دلائل آنها بر معنی هر یک باشد و احتمال تخلف شدن در آنها نباشد و غیر آنها متشابهات
 غیر محکات فاضل متجزی را بخوند ملاقبیل افزونی طالب شرع در شرح اصول کافی تصریح باین نموده اند و نیز باید مجتهد با طریقه باشد
 بسبب اجماع نا اینک فوای مخالفان ندهد قاصص گوید که در اقران میان ابنای زمان مجتهدان کس است که بخلاف اجماع بلکه بخلاف
 ضمیمه بن اسلام فوای بدهد یا مذهب طایفه ای را که در خروج کند ضمیمه بن الهوی فانه شرابا لعمری الله علی الله مقامه در کتاب قواعد
 و شرح علی کس طالب شرع و فاضل هندی مدکتنا لکلام که شرح قواعد است فرموده اند که در شرایط اجتهاد بر قضا و افتاء در علم فقه
 نیز لازم است که عبارت از کتاب دست و اجماع و خلاف و ادله عقلی است اصحاب و براده اصلت و غیره اولی آنکه عرب و اصول عقاید

فصل فی التعلیق
۵

اصول فقه و شرایط برهان باشد نیز فرموده اند که معرفت کتاب حجاج دارد بجهت این که هر چه که عبارت از است از عام و خاص و مطلق و مقید و
محکم و متشابه و مجمل و مبین و فاسخ و منسوخ و آنتن ایات متعلقه با احکام که قریباً نصف از آن است و دستت باید بدانند آنچه در آن متعلق
با احکام است نیز شرط است که بعضی توان و آثار و مستند متصل و منقطع و در سبب باید که در آن اخبار و این بدانند با مسائل اجماع و خلافاً
و ادک عقل و تقاضی و ادواتی که در آن باشد بلکاعرب لغت و نحو و تصریف و معانی بیان و تقسیر و منطوق و کلام و رجال و حدیث
و اطلاع بر اقوال علماء مخصوصه و احوال و اصول فقه و اخبار عهد است و ملاحظه که کفایت استلال علمای نیز ربط و دخل کاملی دارد و بیان مقدار
هر باب و معرفت به علم استلال و اصول استماع مع هذا باید صاحب قوه ملک باشد که استخراج فروع از اصول و در اصول و فروع و عکس از اینها
بوده باشد چنانچه عالم ربانی و فاضل حدیثی که آفتاب مجربانی علی الله مقلد و قوادید و مسأله مفیده مشر و حاجت شرایط بر این فرمود
اند که خواهد باضار جوع نماید و در قوانین بر بیان شده و معرفت عرف عام و خاص و علم کلام و منطوق و علم معانی و تدبیر و غیر آنها
فوی که در کتب سیوطه بیان گشته لازم دانسته اند و فرموده اند که از اصل شرایط است قوه قدسیه و ملک قوه ای که اگر او نباشد از بانی شرایط
منتفع نخواهد شد و تحقیق این ملک و استقامت آن و جواز اعتماد بر آن چنانچه بعضی محققین ذکر نموده اند مستلزمی است و چندند که از این جهت
عدم اعوجاج سلفه است عدم جریزه است که فقه مشر و محکم و چیز نوقت نماید و جزم نکند از حدت ذهن و از افراط احتیاط فاضل و لورا
میکند چنانکه شاهد گردید از کسانی که در این افراد در احتیاط مگریند بلکه از کثرت افراط در احتیاط از برای ایشان ندره مقام عمل برای خودشان
و ندره مقام قنوی برای غیر قنوی نادان گردید و حجاج مسلین از دروغ دانند بلکه بسیار میشود که از شدت احتیاط شرع مبین و امشوش
میکند چنانچه در قوادید و غیر آن بتفصیل ذکر نموده اند و لغت ما قال العلماء ان الطیاطیان روح فی المصاحبه و لو تروا الفقیه بکل ما یجوز او یجوز
کلاماً بهر ما اختصر للفقه عود و ما کام للفقین عود و انشای کلامه علی الله مقامه و اجزل فی الخلد اکرامه و این باید باشد که خود متعظن به
مشکلات و عاقبت شود و قبول نماید هر چه بشنود و سهل یکدیگر بنطاق فها حق بلکه لایه است از حدت و فطنت که حق و از انبساط تپن بد
و در نماید فروع بر اصول و بدانند هر فرعی که میاید از کدام اصل اخذ شده است و جاری نماید مسائل اصول فقه را با ایات و اخبار و غیر
اینها و عالم باشد و وضع جریه و قدر و کیفیت آنرا و نیز باید که جری و قنوی دادن نباشد که از غایت جرات دین و مذهب از لب بکند
مثل بعضی طبیبان که از غایت جرات بسیار بر میکشند بخلاف معاینین و نیز باید بسیار مانوس و جوی و تاویل و تدبیر و مدبیت نشود و محکم
معانی ملوله و محتمله متساویه مانع از اطمینان نشود و ایضا باید که بیخاک و کجج نباشد که محبت باشد و این نیز کاه طبعی میشود
مثل عقاب بجز و کلام را دوست میدارد و گاهی برای حیوانات و اظهار فضیلت میباشد مثل این شخص را همه استقامت بحق
نمیشود و نباید که هرگز انسان کامل از تکلیف خود در این اشخاص کجج و عاقل شعر شود و اگر از خود و صاحب که عاقل همه صبیحه
بخت از خود گردزند که اگر ممکن باشد با به ان خود که او هم نخواهد که با کثر از خود نشیند مگر آنکه کان شود امکان او شاد او بر حق و دروغ آن
از ان منکر و ناخود چنانچه در اینها از صلحاء علماء راوی یعنی متبلی و این نیز است و فیکه کلام میاید در چیزی و دیاری نظر غفلت را
شبهه سبقتین فایده بعد نیاجت میکند مکابره و مضاد و مطلوب میاید که با میشود که متکلم میگردد بدلیل که او هرگز از
بیت عکس و است با آنچه خروج از حالت طبیعی یاید عیناً در خون از خود ذکر و گاه میشود که منکر بدین میاید و او عالم میکند بخلاف
نمود با فقه و با صورتی مستند برای خود چون اکثر طلاب علوم میشوند و با نهایت تصویب و فطانت اطلاع چون مجتهدین را بپند
مرا و ایشان از فقه شرع بطریق ایشان میکنند و هر چه در اینها است منکران میشوند و تشیع ایشان را میاید و از کلام حکاست من
افراطی المقال فکرم استحقاق الرجال فله و عام الاطراف مقال و از استحقاق رجال و اصحاب حال گرفتار لغزش و دلگند و کامل نمیکند
اینکه این در اقل از خود با صلاحت و کلام بلکه از کل این در اصل فضیلت از امور کلیه عظام مشکله که کلام و جده و طلبان نموده بلکه
مجتهدین را باید مستند برای خود شود و اول نظر مگر بعد از قنوی و قائل و دیگر از این امور دانست که در وقت عمر خود تعلق بر اینها
و کلام و ریاضی و نحو و عرف و امثال اینها میاید بلکه اقتدای که حاجت الیه است کفایت میاید و احکام و جده و جهد و دخول
در این علوم باعث سلب شوق میشود چنانکه قهین او درین حیطه طالب شرع و مستطرفان کتاب سر بر خود و از کتاب جده درین

بن مسان القهقان بسدی که متصل بشود و از آن بجانب رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده که اینجانب صلی الله علیه و آله فرمودند
 من اهلک فی طلب التوسل عنده الخشوع یعنی هر که در طلب خواستار و بعد از آن نماز کرده باشد و او را خشوع چنانچه در اکثر
 اینقوم مشاهده میشود که خضوع و خشوع درینند که بنده خدا را از ایشان سلب شده و اگر نمازها در این علوم که از خداوند
 اند با وجود این که صاحبان همان دقیقه سلیقه اند عاجز شده اند از فهمیدن حق و تعالی ایشان نمیدانند و مرتبه اجتهاد را و تعالی ایشان
 کویند که محوی او صرفی و غیره آن قدر صرف میماند عمر خودشان از او مقدمه از مقدمه آن ذی المقدمه با وجود این که در این
 مقدمه است برای عبادت خداوند عالم و بندگی او و آنچه ازین است که عمر خودشان را در این خنای و مثال اینها صرف میکنند
 عذوه با او میکنند که نامشود که از آن نفع برای فهمیدن حق داشته باشد و شروع میکنند بفقده در او از عمر خودشان و قد قبل العلم
 فی الصغر کالتسبیح الخ و العلم فی الکبر کالتسبیح المدد و تعجب است که در شوا است حصول معرفت حضرت با علم در او از عمر بسیار
 که درین شوش کرده و بسیار بر اجتهاد و اعراضات حکمت و کلامیه و غیره و با اینجاست تکلم میمانند بکلماتی که مشتمل بر بیشتر و فقیه
 از آن غایت اشمن از بعد از انرا ایشان بطریق فقهاء اعراض میمانند بر ادله فقیه بجز احتمالی که باشد و بدانکه جمعی از علما مشایخ
 و شهبان و احمد بن الحوج البحرانی علم معانی و بیان از شرح و اجتهاد اند که از آن علم بجز اجتهاد نموده اند و شرط
 نیز عام تفسیر و معرفت فقیه و کلام اصحاب و معرفت رجال برای مشورت و جنبه من جش العدا و آنچه با ابراهیم و بعضی از علما
 شرایط دیگر نیز ذکر نموده اند لیکن آنچه شهره یافته اصحاب بود که با آنان کرید و از آنچه ذکر شد معلوم کرید که عده تفسیر قدسیه
 و تحذیب خلاف و علم این ذکر کردید چه عام بود است بقدر فائده و طلب بن شفاء خداوند عالم میمانند و الفاسکند بر قلب هر که
 و بنور قدس نمیشود و قلب توی و اگر کفایت شود نموده با الله از عالم توی که شرف ناس است و از قطاع طریقی الهیست و اقدارها
 الی طرفه و لا یحصل المسد بها الا بارشاده و توفیق حق **قول حقیر** که از تمامی آنچه ذکر شد از شرح و اجتهاد و توفیق مذکور است
 از تشبیه این بعضی که هر از این معنی هند معارم کرید و مع هذا بعضی از مجال ایشان انحاء اجتهاد میمانند از حجاب و بیابان
 در سن قضای میباشند و شب و روز با جرم حکم خلاف انرا الله مشغول میکنند و جمعی از فغان و فغان را بر سر خود جمع کرده
 تمام میمانند در درجه قضای از در نظامه دیگر است میگرداند خصوصاً که در الهیست باقی بر آن در سند قضای شنیده باشد که در این
 صورت سلب ماست و اذنا و قضا را از اجتهاد و کانت صورت خود محسوس شده بدین اهلیت بان متمکن میشوند و از اعلام
 افتد علماء عصر در تالیف محافل صدور میباشند شعری نویسی که یک دوسه روز یک بعاریت براسد و بعضی فلان سفلی ازین
 بر سر عمامه کجند و تکرر یکس ابرو که نمازها چینی بر چین زند چرخ از برای مضکی یا لا یوریدند بالا چه بر روی خورش بر زمین زند
 حتی اشخاص را شامه نمودیم که قوه اجرائیه صیغ عقود و بقاعات نداشتند خودشان را تا عام و افضل علماء عصر که بکمال علم و کمال
 معروف و بقیه و فراست و صوفی در قضا با افاضه چون بجز بکران در معرفت حقایق و کالات کجی که هر ایشان بر این معنی
 و تالیفی که از افضل مجتهدین عصر صادر میشد و نموده بر عکس آن بقیه نفس پیدا کرد چه خلاف ضروری و بن بود قوی پیدا کرد
 و اگر فضلا و علم را که در جده و غیره عصر خود بودند بسبب سظها و بخله عین با امر او سلاطین خانه نشین نموند فلان کاتب
 البواقیت فی بعض المراتب فرد کبر بر این بود و فاضل از فضل پدر و تراچه حاصل و تا مثل نمیکند و در اینکه جاهل فی الحقیقه انسان
 نیست و اگر از انسان کوشید بجهت شایسته صورتی که با انسان دارد زیرا که انسان در میان چیزها که چیز عام و افش است از جهت و
 غضب شکر و سمع و صوت و غیره اینها با اشیا حیوانات شریک و فضیلت انسان بر سایر بی علم و معرفت پس از این بداشته باشد
 چنانچه خواهد بود مستقیم الفایده از اینجاست که اگر شخصی عامی در این مباحثه علماء و محاوران ایشان بنشیند از افوال ایشان چیزی
 نسبت با ایشان با آنها پایان فرقی پیدا و چیزی هلاکتی ازین بالا از چه صغیری ازین بدین که در اول اهد و دانست که خارج و عذره
 بهایم داخل نموده و چون قوه منفعل را در ما نشاند بهایم ندارند و مجلسی که در علماء و علماء و فضلا کرام حضور داشته و صد که
 واضح میشوند مع هذا بان قاضی کشنده در صد توقع هم گذارند ایشان نیز میفتند شعری فرود میاید در فرود تاران اگر چه

توضیح
۵۸

ازدانشند ندارد قدر کوه هیچ خاشاک بدداگر چندبالانند زحل هرگز نکند سعداگر بجای چند ذره و اعلا نشند و با
 این نصوص رتبه و منزلت اهل علم بنده شمع الشمس یعنی نور الحق لا یطفئ و یبطلت که در این زمان یکی پدید آمدن ناقصان که
 اتمامی اجتهاد و معرفت و ولجازه نام بردست داشت و بعضی زعوام کالانعام بجزه اتمامی و بر سر او جمع شدند بعد معلوم کردید که
 از راه تزویر و تقلب پس نوشتجات غیر که دیگر باطل است از آن نداشتند نظر استاد و معلم خود رسانیدند که از مؤلفات خود اوست و آن بجا
 و ابتدا پس فریفته و اجازه اجتهاد بر او خود گرفتند و مجاز کشیدند بجهت حال بالاخره محقق گردیدند که سوانفهم رسایل فارسیه علماء و اندانند و
 کارش بجان سپید که خودش نیز بآن عمل جلیل از انصاف و درین معلوم گردید که از غایت تعجب در میان عشائین مجتهد و مین متصدف
 اجتهاد گردید از بعضی گفته اند من تصدق قبل ان انه تصدی له و انه قد هر که تعجب بر او در دست سنک جفا پایه قدرش
 شکست پس عارفان باید که از اینگونه حکایات انتباهی و ازینجهل و عیای حاصل نماید فانظر ایضا الاعیان و افعال و ابوالالا
 و فاضل مدق محدث سندهمه الله طاب ثراه در انوار فرموده که از شراب قاضی اینست که باید بچند روز چهارده علم آنها علوم
 اجتهاد است باشد که مذکور شده در کتاب اصحاب و بعد فرموده و اما قضاة اما علماء و این اعضا تحقیق گردیده شده است از جمله
 شراب اجتهاد چهل ایشان معلوم مذکور و موافقت حکام جایزین ملک بجاست و کل تکلیف الیف اما توی لفظ الیف
 قسم پیروم که ایشان فروخته اند خط و نصیب خودشان را از دارالامان بانی بدار الف و رفان و سبعلم الذین نلکوا الی مقاب یقبلون
 انهم کلامه اعلی الله مقامه و کفایت میکند بشارت قول صادق علیه السلام یقوم بیا کر که در اکثر کتب معتبر روایت شده است در
 فقه و انوار که انحضرت فرمودند ان التواوین شکلت الی الله عز وجل شدقه حرها فاضال لها اسکنی فان موضع القصة اشد حرمانه
 حاصل معنی اینست که تواوین که قبور کفار انجمون میبود و نصابی و امثال اینها باشد با طبقه از طبقات جهنم که ایشان را بدان میسوزند
 و عذاب میگردد شکایت و در بخداوند عالم از شدت حرارت از جانب خدا خطاب و در سب سناک شوید رستی موضع قضای اینجا
 که قضاة عذاب میکنند است حراره ان از تو و در اکثر کتب اخبار از جناب علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که فرموده
 بشیخ قاضی جلالت مجلس فی الابی اودعی او شقی یعنی در جای نشسته که نمی نشیند بدان مگر شی یا وصی یا شقی این درین
 حلی طاب ثراه در سر این بعد از نقل این روایت گفته که او از شقی کیست که بغیر از آن خدا و رسول و ائمه علیهم السلام نشسته باشد
 و ما ذون و حکم بحکم خدا و رسول پس مجلسی برای حکم مجلسی است صلی الله علیه و آله و او این فاضل از ما ذونین مجتهدین
 اما نه اند که باذن خدا و رسول و ائمه در سند قضای نشسته اند چنانکه مقبوله عمر بن خطاب و غیران از اخبار و ابان و اجماع
 دلالت بران می نماید و در او اخر کما مقبوله مرزوق حضرت ابوعبید الله فرمودند و امری که در میان شما مانع بشود نظر نمایند
 بر آنکسی از شما که حدیث ما را روایت میکند و نظر کرده باشد در حلال و حرام ما و احکام ما را عاویف بوده و دانسته باشد پس بر آن
 سازند در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اگر حکمی کند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده ایم و سبب شده ایم و
 حکم ما را بر ما روا کرده ایم و هر که ما را رد کند برضایت کرده است و در حکم خدا کون در مرتبه شرک بخداست بل در این زمان وقت
 حکم شرعی مجتهد با مع الشراط و حکم خدا و رسول است فتوای الله من شر و انفسنا و سبکات اعمان و نیز در سر این و غیران از
 حضرت ابوعبید الله روایت نموده که فرمودند من افقی فی دهرین بغیر ما انزل الله فاولک هم الکافرون و الظالمون و الفاسقون حاصل
 معنی اینست که هر کس عوی بعد در دهرین بغیر ما انزل الله پس چنین معنی داخل کافرون و ظالمون و فاسقون که در پایه شرع و در
 میشود و نیز در کتاب و غیران از حضرت ابوعبید الله روایت کرده که فرمودند قضای چنانند که نفر از ایشان در اقل است و بکثرت
 در بیشتر یکی از آنراست که حکم میجوید بکند و میداند که در آنست پس آن در اقل است و یکی مردیست که حکم میجوید بکند و نمیداند که جوید
 پس آن نیز در اقل است و یکی مردیست که حکم میکند بچون میداند که آن حق است پس آن نیز در اقل است و یکی مردیست که حکم میجوید بکند
 و میداند که آن حق است پس آن در بیشتر است و بعد از آنکه اینهاست محمد بن ادریس طاب ثراه که از قول علماء امامت است در سزا
 فرموده اند که مجالس این قوم که اهل قوی ندانند و غیر حرام است انهم و در اینست خلاصه ای که اعلام نیست مگر از راه تعجب و نظر

پس گساینگه بجالس این نحو علما را و در می نمایند بدین مستوع شریعی انعامی در تک ضلح ام میباشند و احادیث متکاثره در نیاب
 وارد شده و آنچه ذکر شد به صاحب بصیرت کجاست باست عروق و احصاب و انکرتة کفایت میکند و اخبار و آثار وی که در ذم حجت جاه
 و دیاست وارو شده مکرر قمع اسم ایشان نگرییده و نمیدانند که این صفت خبیثه نامی از مردم پرست میکند و بهما لک عظیمه میبندد و
 مرتکب تمام بطلان بگرداند و در حق و خدا را در نظر حاصل میکند و اعتبارات دنیا را در نفس قوی مینماید و بتدبیح او هر چه در دنیا
 و علاج این نیز بعد از تو تسلیم بجناب مقدس بزودی است که در بطلان مردم تفکر نماید و گفتور صحیح باشد که ایشان مالک ضرر و نفع
 نیستند و در دنیا و آخرت کار او بر پروردگار است و بدانند که اعتبارات دنیا غایت است بزودی زایل میشود و عمرت کم و از احوال جمیع دنیا
 معدود است از ابرو پدید آید و زودی بر خاک مگذد همانند زود بعد از مردن آن اعتبارات و بالایشان خواهد بود شعر و تمام احوال بطل
 آمد فضل وی و نماند چیزی از بددقت عاقبت انجام زهر الود را نوشید هفت کام دل نکوفت کرا زهر بدون چون عنکبوت رسته طول
 امر از بزم خیمه تابید هفت سترهست و نیستی ایچر کس نکشوه اند صد هومن آمد در این باغرا گوید و در وقت و اعتبار این و این که
 از تمام عمل هم پرده کرد و اوال نداد و پیوسته باقیست در احادیث اهل بیت علیهم السلام که در این باب وارد شده و تفکر نماید و اینها
 ایشان مستغنی بود و اکثر این قبیل اخبار کافی و سایر کتب معتبره وارد شده از این جمله است معتبر از حضرت صادق علیه السلام
 که هر که طلب کند ریاست و سرکوبه بود ترا هلاک میشود و در حدیث دیگر فرمود که در چهار پر هیزه از جماعتی که ریاست بطلبند و بزکرا
 بر خود می بندند و الله صدای گشتن پشت کسی بلند نمیشود و بیاطل مگر این که خودش هلاک میشود و دیگر ترا هلاک میکند و بیست
 در کافی بر منقولست که امام موسی علیه السلام فرمودند که در کوفته در کله کوفتند میبندند و داعی ایشان حاضر نباشد ضرر
 بان کله غیر نباشد انقدر که طلب ریاست ضرر بدین مسلمانان میرساند و بینه معین منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرموده که هر
 سر راهی ریاست مردم کند معلومست و هر که طلبین نماید معلومست و هر که در خاطر خود از اراداشه باشد و محتبان عدولش باشد
 معلومست و بینه صحیح از حدیث مسلم منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که کمان میکند کمن تکان و بدان شما را اینها ستم و
 که بدین شما کسب کرد و دست دارد که مردم از پای و راه رفتند سر کوفه ایشان باشد بد و ستمگر چنین کس را دروغ کوسن پای عقلا
 و از رسول خدا منقولست که با اباذر هر که خواهد مردم در برابرش بایند بجا خود را در جهنم میبندد و بینه معتبر از حضرت صادق
 منقولست که اول چیزی که خدا را بان مصیبت کردند شریک بود تحت دنیا و تحت ریاست و تحت طعام و تحت زنان و تحت خوا
 و تحت راحت مخفی اند که از جمله مفاسد این صفت خبیثه آنکه هر کسی که بر دله حجاب و بر تری شهرت مستولی شد هر کس که بر او ایجاب
 خلق مقصود و از ملاحظه رضا خان و در هر یک دو پیوسته از روی ریاضال و افعال خود را در نظر بر همان جا و مهده و همیشه
 منافذانه دوستی خود را با ایشان ظاهر و جاز و در وقت شب متوجه اینک کار میکند که منزله او در نزد مشتی را اولی از ابد و صبح و شام
 و نظر اینک که معنی کوبد که مرتبه او در پیش چندینک و با شرف زیاد کرد و در وی را شعار و نفاذ شود و در آثار خود مینماید و انواع متکار
 عقوبات می رود و جاعل از دست از دست داشتن و در دلهای مردم و اعتبار در نظر ایشان و تحت منصب شهرت همه اینها از دنیا
 مانعونه است شافی بجز آنکه بد و نسیخ اند عالم بعضی بد میدهد تحت توجیح جن بابی بعضی صفات کالان جرمی را اینست
 و همچنین است اگر انظام نوم و پیشتر و دفع شتر اشرار و بدلی باشد که و قوف بان باشد بشرطی که خبر بجای نشود که همه اینها لک دنیا
 و باید عدل طلب جمع و اعتبار در نظر مردم نداشته باشد پس هر اتقده که موقوف بر اذن از نظر است نه از دنیا و بدانند که تحصیل علم
 معارف موجب هفت کدیده بصیرت بنیاشود و نفس نا طقه اسالی که از آن تعبیر قلب میکنند همزبان نیک و بد میکند و در آخر
 باخه سالکان کرد و باغوا غول مولود و متکلم صاحب جاور ریاست قدم از منج قوم بنداری بیرون نهاد و قود انقاس کرا
 درین بند جز بد نفاذ این جناس عبادت در چشمان ساند و در کار آنها اولی و نه از هر ساعت نهال خوش شرم طاعتی نشاند و در این
 ایام عوامانه طبع ترا از دین اخلاق و صفات فیهه حبه نیا که جمع و نفع و تحت و منبع الوه مشقت است پاکیزه کرد و اند تا بنای دنیا
 و توفیقها را سنجایختی نفس بر کثر و متفلسر آگردد و فایده اعمال و امانی نهایی غانی کسینه تمام کشته عقال احتیاس بر ذرات او گذارد

کتابخانه
مخطوطات
شماره ۱۰۰

کود خصال را که در اول کتاب بیوفاز کن و سهل نموده بتاریک داب شریعت در مؤلف خانه بندگی نشانده و بامداد سعادت علم و عمل مستعد و با ستفاضه فیوضات شجره استدر و مؤید کشنه ابواب رستگاری دو جهان بر روی خود کشاید تا آب روان میوه را در آن شیره زاره شاغل بخاص بنیاضایع نماید و از فواید تعلق صحت جاه و ریاست و انقباط تمسک به مال و منال و سبب است خود از جناب الهی غافل و از کذاش رسم بندگی و ذاهل نکرده و بهمال و منافع دنیا گردوی در معرض فنا و زوال دارد و مغرور و تکشنه از ثواب آخرت و نعمت باطن خود را محروم سازد شعر جلالتها از کهن تا بنو چون گذرنده است نبردیمو ملکتی بهتر ازین سالکن خوشتر ازین بهره روی باز کن و چون غرض اصلی از اخذ علم است که بجلبه فرمان بر داری خود را محصل گردانند پس موافق علم باعمل و با فایده طریق سعادت و دستور اهل آداب بندگی و عبادت سازد و از استماع ایات و مخصیبات و تمدید آن کرد و فتنه ناهق و لور شده و امن نمیدارد و انقباط اندیش از زبان افشا و قضاوت بستی این دنیا بر سر چو توتاهمان تافه ابواب شناسی حق را بر روی خود کشاید و آینه حق نمای علم و عمل را در پیش نظر داشته باشد تا کس صورت احوال خود پرورد از تلمیستان کجاست این نور و سرای حق و آخرت راه و گرداند و در پیوم الفراق خونبار حسرتنازیده بنا چه غمخیز قصاب جلاهدا کله و در بر سینه نوله عدم درنده و این باغ و دستانها و قصرها بر سر کوه جملگی انده قال الله تعالی که ترکوا من جنات و عبودین و ذریع و مقام کرم شعر خاک من و دست که باد شمال میبرش سوی زمین و شمال عمر با قوس بر وقت اینچنین رفت دیگرش از دست مده بر مجال بر که در اعتراف کجایکند بر من و تو روز شنبه ماه و سال که پیشل جامه ستادی مشکندش سناک اول چون سفاک بسکه در فتنه مرق شدند بیکر خوبان بدیع الجوال ایکد دونت بکنیم شد ترمه ایینه نکر رسقال زنده و لا مرده ندانی که کعبت انگه ندارد بخدا اشتغال پادشهان بر در تعظیم او دست بر آورده بحکم سوال الالهی مخفی نماید که این خاص مفتقر در بیان نمودن و نوشتن اینستفان با اهل علم یعنی با طایفه جلایله علماء و سلسله علمیه فتنها که در مسالک قواعد و مقرره آن است و این در شرح ضوابط حکم شرع مبین مقدم استعداده و دلیل توفیق و ایشاد بمعادله فقاهت و اجتهاد و مدارک معارج صلاح و سدا رسیده اند معای باطن ایشان چون طوابع اقباب و تقییر صفر و کبر ایهمان ایشان بر قانون حساب مختصر تلخیص معانی با فواید ایشان در ابضاح فصاحت مطول و مآل اصول در تمام مقاصد فضیلت ایشان مفصل تائید نماید ایشان از شرح لغت انوار ایشان در بیان توضیح و معانی سداد از سر ایسر ایشان در معانی تقییر افاضاتی ایشان در معانی تقییر افاضاتی و حلیه استبسال ایشان در تعهد بخل خلایف کافی تجلی انوار کلمات ایشان چون اقباب جهانگیر و شعاع وجود ایشان روشن بخش صغیر و کبر جلیل و اظفار و قله و لا نظار از همین مقدار و قائل و استقیما فحاری متون و شروح خلفت سابق و ادله مستحق و مختلف فراملحوظ داشته اند و بعد از بداند عهد و استفرغ وسیع و طاققت بنفوس قدمت مؤید کشند که کثرت اقسام عالم و ابتدای انوار افلاک و وقتنا الشاهده نتایج او فایده سعادت دنیوی نبوده و نیست و اینچنین خود را از کثرین خادمان علماء و ربانی و فضلاء صمدان میدانند که منزه است العالم اگر کبریه امانت ایشان نماید ازین احمد بخار و الایخاد و علیهم السلام خارج میگرد و در نوشتن این امور و بیان اینمعانی بغیر رعایت احتیاط عرضی نیست چون فرض معنی و دنیوی تواند بود در مخالفت ایشان بلکه عکس غایب این مشایخ معانی متشبهین بعلماء اند که داخل اینسلسله علمیه شده اند و از جهت جلالت است خودشان را با طایفه جلایله داخل کرده اند و در منصب غایت ابدیت و استحقاق بقضایا مدخل یافته اند و از کثرت غرور و مقامات و بوی با تواضعی زغال را ایشان با آن فراموش شده هرگز بطاعت و عبادت و تعهد بخل خلایف بر داند و بخلت ابر حق و قول بی طلق اعلام را تب سعادت با سفل در کشتن انانده اند و علاوه بر عیوب سابقه که در فضول ماضیه ذکر شد بعضی از ایشان که از انعمای اجتهاد و اجرای فتنه نار و ابنا می تدبیرش فاسد و با از خود غرور و شپش کاسد که در پای طغیان از جهل عدل و احکام برین خمانند و از معانی با ندانند شمرده به مقتضای مقام کاهی و مذمب با طلی در دین مبین سید انام از اول تصور و انظار و حصول و فقاوت و امثال آنها از مذاهب بطله لغزاع مینمایند و بمقتضای ضلالت ابواب مضطالمه بر روی خود کشاید کشاید و از غم و غم و لا یتوبون الا بالاعماله غافل و ذاهل گردیده اند و سبب یغرض هملک از جهان سودای حبت جاه و مال و غلبه حبت جاه و غلبه حبت جاه و غلبه حبت جاه که استعداده تحصیل و تمیز و تقدیر و در روز داوران و شرفا معنی خود مکتوم سازد

توضیح فضیلت علمای
مقام غیر ایشان

و مشتمل بر مستلذات نفس و شوش فراخ کرم و غافل از اینکه مفاخ ابواب کلرانی در جانی دعوت مشیت تباری و موقوف و موقوف
 و اراده سبحانه نیست و در جیم و کاما و بد پیش هر روز و خدا و خالق از و ناخوش شود مشوی که شود ذرات عالی مع هیچ باطنی است
 و هیچ چون تقدیر و نکند ازین رخ غافلان کوند جلوه کور و کور و حسن خلق چون نقش بر آب و کور بر باد است و اگر چند روزی هم از
 اعتبار این باطنی و بنای لایق و تجلات در دوزخه این امر است حیا فی انبوی او حاصل شود بنا بر مضمون حدیث شریف هر قوی در
 کاف کتب باطل چون تم تخیل و بطریق جود الباطل ساعه و جود الحق الی الله عند انقضاء مضمون میگردد و در بیان بالمال در کون
 او بر انداخته اند که این باب به علی بن الحسین است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که شخصی بود در زمان سابق که
 در باطنی از ملا که در بدستش نیامد و از اوام نیز طلب کرد و او را بترسید و درین شطآن نیز از او آمد و او را سوسه کرد و در کوهی بود که یکسره
 کم که اگر از یکی نهی شود بیاید و در جوی که باج توشوند گفت ای شطآن گفت که در جوی خراج کن و در هر ادبوی آن دین بخون درین
 که خلق بیایند و صاحبش کوند و مال دنیا بجزر نماند بعد از آنکه بفکر خود افتاد که چکار بنویسد و کردم توبه من مقبول نخواهد شد
 که تمام برنگردانم نیز در باب که پاره کنین من بدعت و باطل بود و کردم در جوی آب که شکر که دروغ میگوید دین حق بود و حال
 بجزر نماند و درین و همچنان برنگشتند چون بدیدگان ایشان بر نمیکوند و رفت در جوی و در کون خود و در خود قرآن را که اینرا نکند
 خدا توبه اش را قبول کند این خدا و فرمود پیغمبر که در آن زمان بود که بگوید یا صاحب بدعت که بگردد و ممال خودم سوگند انقدر را بگو
 که بنده است از همه باشد دعای ترا مستجاب کنم و توبه ترا قبول کنم و همه آنها تلفند کنی انچه از آن کردی دین توبه اند و از آن دین بر گردانی نشد
 صحیح از طبعی روایت کرده که از حضرت صادق پرسیدم که چیزی است که چیزی که از آن کافر می شود فرمود که اینک بدعتی بود پس پدید آمد
 و در آن با و در آن بدعت هر امری که در دست او بود هر که مخالفت او کند او را از او جدا می کرد و در هر دو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که فرود
 صاحب بدعتی بود و او را تقظیم نماید سعی کرد و در خرابی اسلام فرمود که چیزی که بنده را از ایمان بدعتی است که بخلاف حق قابل
 بران بلند و این معنی در صحاح متواتر است و در بعضی از آنها فرمود که او ناصبی و دشمن ماست و بخدا مشرک و کافر شده بنا و انی و اهل
 و در باب دنیا است و در کتاب همدان صاحب توان نمود و در آن فضل خداوند متعال ذکریم لایزال است که با این مواظقت و اقامت
 شایسته بسیار است و سالکان مسالک جهالت و پروان طریقه ضلاله از این مستقیمه سعادت هدایت فواید و جمیع مؤمنان را در
 کالات فائز گردانند و الحمد لله الخیر الی باب بیستم در ثواب صلوة و عقاب ثواب الصلوة است قال الله تعالی و اتقوا الصلوة و اتقوا
 من الشکرین و قال عز وجل قد اطلع المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون و قال سبحانه ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر و الذکر
 الله اکبر و غیر اینها از آیات بدانکه صلوة لغت بمعنی دعاست و جوهر بدعت صحیح گفته صلوة از خدا دعوت است و صلوة واحد صلوة
 است بجز حال ثمر عبادت مخصوص است بکلمات معهوده و این الاثر در نمازهاست و معانی چند برای او ذکر نموده از اینها گفته که عبادت
 مخصوصه است و صاحب عدالت تقدیر تر گفته ظاهر اینست که این معنی معنی حقیقی نیست لغت بجهت اینکه اهل لغت میدانند این معنی را که از
 قبل شرع و ذکر ایشان از حضرت ابوبکر عیسیان مقتضی حقیقت در آن مذکور بود برای اینکه در ایشان جمع معانی است که استعمال میشود
 در آن لفظ سوا و اینکه حقیقت باشد با اجماع قبل حقیقتی است و در بعضی از حقیقت ثمر بجهت خلاف است و صاحب لغت طاب ثراه فرموده است
 عدم است و بدان چند فصل است **فصل اول** بدانکه صلوة افضل عبادت است و اتمها است در نظر شرع و معتبرین عبادان و
 نیکوترین طاعت بعد از معرفت جناب قدس سبحان و صلوات الله علیهم اجمعین اشرف مصارف زندگی و ارفع مراتب بندگی است
 و مدار قبول شدت ثنائی اعمال بر قبول شدن است و مناطه اعمال را بدین برقاوست و غیره و اثر و در شده ان قبل از اسوا
 و ان رقت و عاصوا و انما یرحم من یرحم الله و انما یرحم الله من عمل الصلوة و انما یرحم الله من عمل الصلوة و انما یرحم الله من عمل الصلوة
 نمیرسد و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که معتوبین و هبند حضرت شاکر علی الله علیه و آله است که افضل آنچه بندگان با
 بخداوند خود تقرب جویند همیشه و محبوبترین نزد خداست که ادا است فرموده ما اهل شینا بعد المرفه افضل من غیره الصلوة
 حاصل معنی آنکه بعد از معرفت دعای چنانچه از آن نماند و در بعضی از کتاب مستطاب جعفریه هم مذکور است که اول ما چنانچه

صلوة

وان خواب کل مشوم است و فرمودند ان الله تبارك وتعالى يقسم الارض ان ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس باكره و تلك التوبة يعني ما بين طلوع الفجر
 قمت و ذاق مینامد ما بین طلوع فجر الطلوع شمس چند نایب ازین خواب و حضرت ابو الحسن رضی الله عنه فرمودند ان الله تبارك وتعالى یقسم ان یغفر الذنوب
 شده که فرمودند ملائکتکم می کنند ازانی بنی آدم را ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس در هر که بخوابد یا بین آنها بخوابد خداست حد وقت قسم و ذوق خود
 یعنی محرم از آن میشود و در بعضی از جناب حضرت باقر روایت فرمودند که فرمودند خواب در اول روز سبقت کند سستی خواب میان روزی
 بظهور خواب قبل از استغثت و خواب بعد از عصر و ورث حاکم و در عقابت و خواب میان شام و غنم محرم میکند تا از وقت
 در عقب از حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام ماثور است حدیثی که حاصل آن اینست که خواب قبل از روز شوم محرم میباشد و از وقت
 زود میکند و در هر روز و مساوی نازل میشود و بیانی از اینست که طلوع صبح تا طلوع آفتاب در هر که از ایشان که در آن ساعت خوابیده
 بود نصیب نازل نمیشود چون بیدار میگردد و در آن وقت خوابیده بود و محتاج میشود و محتاج میشود که از دیگران سوال و طلب نماید و نیز در وقت مذکور است
 که در آن ایام یعنی در وقت سحر و در میان او بین صلواتی که از آمدن عرض نمود که بار سواست من صاحب حافظ و یاد داشت بودم و گاهی
 فراموشی را کردیدم انجناب فرمودند که قبل از بیداری یعنی تا از خواب بیدار نشده بظهر می خوابیدی عرض کردی بل فرمود انرا از آن نموده گفت از می
 فرمود که عود کن از آن عادت معاذت فرود زدن و هوش هوشی تا بحال اول باز آمدن چرا آن قطع نظر از عقاب و عذاب آخرت ضرر ندهد
 و در بنوی از برای کاهلان صلوة مترتب میگردد و ثمره آخرت و نیز از اینست که بقلم ضرب و زبان تقریب با انجام شود و ساند از آن
 جمله از ابو حمزه ثمالی که از جمال حدیثش نقل کرده که در غیاب است از هر یک از این روایت نموده از احدها علیها السلام ان جناب
 امیر المؤمنین که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند و الذی یغضب بالحق یغضب الله یغضب الله ان احدکم یقوم من وقت و نه فاسقاً من
 جوارح الذنوب فلیذا استقبل الله بوجهه و قلبه لم یقبل و علی من ذنوبی کجوم و لذت اتم حاصل یعنی اینکه هم بخوابد روی که در آن وقت
 نموده بر حق بشیر و نذر بدستی که هر یکی از شما که بر این چیزها از وضوء خود پیشینا قطع میشود از جوارح او ذنوب و خطایا چون استقبال
 میکند برای امثال آن مرد بوجه و قلب خود در نماز پس بعد از این من آمدن و تمام کردن آن چنین از کلاه در او نمیاند و مثل روزی میشود که آنرا
 زاید شده و در صد پیش هیچ که جناب خداوند نیز در کتاب صلوة ذکر نموده از این بن تغلب روایت شده که گفت که از روز نماز من
 در روز دلم در خانه بودم علیه السلام بعد از نوافل و نماز عشایم الفاتحه نموده فرمودند یا ابان این صوات خسیر و ضائر
 هر که بگذارد و بوظایف آن قیام نماید و مواقیب انهارا محافظت کند یعنی در اوقات فضیلت انهارا بگذارد و ملاقات کند بخدا و روز قیامت
 از برای او میباشد پس از خدا که در داخل میشود و بیان به بیست و یکی که نگذارد نمازها را و حفظه و اقیب انهارا لکن درین باب با خداست که
 خواست باشد می آید و این که خواهد عذاب میکند پس انجناب فرمودند ان مثل الصلوة فک کمال التمس و هو التمس علی باب حاکم الخ
 محصل معنی آنکه مثل نماز در میان شما مثل جدول است بر در خانه احدی از شما که شیایان و چیزی بخرید و بپردازد و در آن نفعی است که در دنیا
 از بیخ دفعه غسل کردن بدن و سینه و بدن اینک نفعی است که از این بیخ وقت نماز که گاهی از آن کس نمینماید و قوله تعالی ان رب
 المتحسات یطهر بین الشیئات ظاهر معنی آنکه بدینکه حسنه است با آنکه در این صلاتها از حسنه است در اینجا صلوة است چنانکه در مجموع
 اکثر تقاسیم و آری بین مستکر بیده یعنی صلوة خسر است که بعل و در دنیا اینها معافی که از صادر شده مکتوم میشود و مؤثر اینست
 آنچه در کتب نبویه در سینه نقل شده و شهنشا ابصار ح در آن معین گفته فرمودی که وارد شده یعنی در این اخبار که نماز کفایت
 ات مخصوص ماعدا کبار است که مغایر باشد و اکثر اخبار نصیح با این شده چنانکه از بی صلوات علیه و آله وارد کرده که فرمودند
 ان الصلوة کفارة لنا بنصره و اجنب کبار من غیره است و بعضی از اخبار از آن شده ما دام که از کبار جناب شما بفرمودند
 انجناب صلی الله علیه و آله روایت کرده بودند ما من مسلم حضره صلوة مکتوبه فحسن صلوته و خضعها و خضعها الا کلها کفارة
 لما قبلها من الذنوب ما لم یؤت کبریا حاصل معنی آنکه هر مسلم که حاضر شود در صلوة مکتوبه در حق وضوء و وضوء و کعبه از آن است
 حسن بجا آورد مگر اینک آن صلوة کفاره است بر این قبیل از آن ذنوب که از صادر کنند ما دام که کعبه بستان آورده باشد و حتی تا آنکه بگذرد
 بودن صلوة از مغایر نیز صورت است که فرمودند ان کبار ان چنانکه در حق حدیث نصیح با این واضح شده و در حدیث دیگر

بنام خداوند
مبارک و تعالی

ز مودت که صلوة خمس و صلوة جمعه تا بر جمعه مستقبلا کفاره است بر آنچه در میان اینها واقع شود مادام که کبار و اعیان با و در هر روز از احوال
باب متضار است و آنچه در حدیث آمده که اجتناب از کبار مکرر بر صفا باشد کما قال الله تعالی ان یحییوا کبارا من مات فموت و ان یتوفوا کبارا من توفی فموت
عادت سابقه ذکر شده صلوة مکرر صفا بر است نمیشود و فعل هر کدام از اینها مکرر نوعی از صفا بر بوده باشند با اینکه هر یک از اینها راه عمل
بود که برایش در کتاب شریف من لا یحضر الفتنه جناب بل شریف نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده که مثل الصلوة مثل هو و الفضا ط اذا
القول ثبت الاطاب والاولاد والشاء و اذا انکر الهم و لم یفزع و ندی لاطب لا عشاء حاصل مضمون اینکه نماز مانند ستون فضا ط است
چون آن بر است طنا نماز و قدما صفتی چیزی بپوشیده و پوشش هم نیز بر جاست و چون عمود شکست آنها هر یک با یکدیگر در حدیث مشهور
که در کتب معتبره ماثور شده است جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ان قرءة عینی الصلوة بین و شوق چشم من بدندان است یعنی
چشم من روشن و خاطر شکفته و مجبور مگردم و نیز از آنجا روایت شده که الصلوة قرآن کل قتی یعنی نماز آنچه است که بعد از بودن آن بنده را
در دو نگاه فریب که پالی تقرب معنی حاصل مگردد و ابتداء ناسر بگذاردن آن تقرب حاصل میشود و آنچه از جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت نموده که فرمودند من حیث یفعل صلوة فریضه یفطر و قتها الخ حاصل معنی اینکه هر یک بعد از خوردن صلوة فریضه
بسی وقت فریضه از دست دیگرها برود اشک انظار وقتان کشد در چون وقتان در اول وقت بگذرانیش مبادرت نماید و کوع
و مجبور و خشوع از انعام کند یعنی بار بار شکر و طه قرءه بجا آورد بعد از آن تا دخول نماز بکند و شکر و تحمید و تعظیم بخدای عزوجل
کرد و در میان اینها نماز عجل القوی بهوده نکند و نکند و نکند خداست تعالی برای او اجر به مانند این جمع کننده و عین بجا آوردن و بر
باشد از اهل علم پس که عبادت ناس از درجات عالیة محض و بجلاک در محبت با اینکه از اهل علمیم که در آنها هفتاد است در احوال معینند
انها با در سدره المنتهی که شوی میشود در آن کل شی از امر خدای عز و جل بجهت که جامع مطهرین است با از اهل اوج معلوم که از زین
انحصار است معلوم تحت این شان اعمال خالق مکتوب در آن مگردد و هر فاخر از شیخ اسلم طبری در مجمع و مجمع طبری مجمع در
جمع البیوتین طاب ثراها ذکر نموده اند و بسند متصل شیخ اهل تقی الاسلام محمد بن بابویه علیهما السلام روایت شده در خطبه جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله و آله در باره دخول شهر رمضان بلفظها بدین فرموده اند و از جمله فضیلتها اینست و اعلموا ان الله یحب الکریم
مترجمان لا یحب المصلین و الشاگردین و لا یحبهم بالنار یوم القیامة یوم الناس ان رب العالمین حاصل معنی اینکه بداند که در این دنیا
الهی جان ز کرم ذکر نمود بقرت خود اینکه عذاب مکنده مصلین و ساجدین فضل ساندایشان را و اثن در روزی که در جمهر برایشان
منظر فرمان رب العالمین باشند و در اعمالی مدوی روح از این بخش عطا کرده شیخ بود از اهل مدینه روایت نموده که از حضرت عثمان غنی
شیدم که فرمودند روی بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله و کفایت بار رسول الله ذنوب من در پادشاه و عمل زین
گورده پس از آن جناب فرمودند که اکثر التوب مغفله بحط الذنوب کما تحب الارض و در الشجر حاصل معنی اینکه بصورت و شایان بدو و ای آن
در روز ذنوب را مثل اینکه هیچ روزی شجر در خراش بریزد و از آن سبب بجز ظلم نماز است چون در باب فضل صلوة ذکر شده و تا هر وقت
که نمازهاست بر ابرو آن فرزند بر او باشد تقییب بر صانعان عقل و فراست و طالیان من هیچ حدیث و سالکان مسلمات معانیند
عالمگان که با طاعت و مصلتان عباد عباد و تراحمی نمایند شوی که اتفاقا در باب گذاردن صلوة ذکر شده در حدیث که با مثل شافی
نموده و ای جنوب که در شرح انور مقرر گشته بعد از چه از وجبات نماز از روی عمد اخلال بان و اهل دوزخ نماید نماز او باطل است
قطعا لاشک فیها و لا شبهة فیها و اگر یکی از کان صلوة را جعل نماید و عمد با آنها و انما از او باطل است عند علمائنا اجماع و اگر بیست و
نماز استیناف نماید در روزی تا کن صلوة داخلست بلا کلام چون عمل در حق قبول مینماید کما قال الله تعالی انما یقبل
من التقیین برینا ایما الحین کسان بعضی کسانیکه مسایل واجبه و احکامه مرتبه نماز را نمیدانند و بعد از تحصیل آنها نمیشناسند از براه
سند شده علیه القیم و الشا معکریند با مکرر یا نند عین یا نال حضرت و سایر ائمه علیهم السلام هر روز بگذرانند ایشان همان کفایت
با وجود اینکه حقوق مردم و خداوندین ایشان با او و باطل است که طاعتها معلوم نیست و از سفر زیارت و حج مگردد و در راه از
خوب نماز و طهارت مضایقه نمیکند بلکه بی نامش و قادد عرض راه از ایشان صادر میشود و نگاه میشود که برای عدم اطلاع طلبگان

فصل اول

دو شب فراز بنامند و باین احوال بجز خدا با یکی از مشاهدات محمدی ماضی بگریند و چنان پندارند که حال خیر که معاند علی نظام قبول
درگاه الهی میشود و هرگاه اصلی از اصول بین درست نباشد هیچ عبادت درست نیست و چند بار ابد شرابط جمل آورد و اگر معصیت باشد
و شرابها آن بعل با بدقت از صبح نیست و هرگاه سفر کردن بستان عرش و جاث و سایر مشاهد متواتر است مثل مشهور رضوی معاصی از دست
کردن نماز است آن هم چنان نیست چنانکه صاحب جامع الثقات و مقام مع و غیر ایشان از اعلام تصریح بان فرموده اند بلکه در بعضی مستحقان
نزد و اجابت مخصوصا تحصیل اصول و بن و واجبات نماز اشکال و مخلاف عظیم است و بر تقدیر حضرت انصار رفع استحقاق عقابت عذاب است
نمیشود و امر قیامت و تفضل بر تمام الهی بود بگراست لکن با صراحت بر عقابت نمودن و فرمود بگرم گرم بودن و از غضب قهارت سبک نهادن
عقل و دلیل نقل است **فصل دوم** در مذمت ترک نماز و عقابان بدانکه بنا بر این مذکور کرد بد که صلوة عماد دین و عصای
و سند قرآن و عزق طاعت است و در کلام مجید و عبادات شده و هدایت خلیفه بر تکرار آن وارد شده قال الله تعالى تو اهل الصلوة
عنصا و هم ساهون و قال تم يتساءلون عن الیومین ما سئلكم فی سقر قالوا انزلنا من الصلوة من قبل ان یصلی الیوم
فکفوا سبهم قال تم انصا و الصلوة و اتبعوا الذکر و اتقوا الذکر حاصل معنی بقوله من قبل ان یصلی الیوم اینست که ترک نماز در روز قیامت
و پیروی شدن و خواهشها از آنهای نفسی و اینها در نماز چون شرب خمر و زنا و غیر آن در معاصی چون در با شد که بسند و ملاقات باشد
یعنی بجز اضلال ذکر امر خوبشان و گفته شده که حق واد است در جهنم کافل جمع الیوم در این عباس گفته که آن واد است در جهنم و او در جهنم
است از همه بنامند آن وادی چون اکثر آن تعداد و عذابان سخن تراست که تا آن صلو و متابعت شعوات را با فاجایز و در دنیا
الایوم از کتب اخبار نقل نموده حق واد است در جهنم که بعد است خیران و اشد است خیران و بدان چاه است که اسم آن جهنم است و چون
اکثر جهنم تفاوت میکند از آنچه با آن خدا و امی شود از خیران التراب و اشعثان آن بیشتر میگردد و از عطا نقل نموده که در آن وادی هیچ
خون میلان مینماید و گفته شده که شیخ نلال و خیران و هلاک و عذاب و شر است و ای بر حال تیره بختی که هر باره لوح جهنم اثر از جهنم
اند که مفرغ معانت نمیدهند و مخالفند پس بگردان جبل المین بندگی خلائق عالمی کشی نماید بخت کردن از حکم خدا که حساب تا
نمان روز عرش عذاب با وجود اینکه تکرار الصلوة بدینک با نفس بد طیف در ترک سجود حضرت معبود طریق ایلیس برود می پاید و از آن
ابواب است که کلا ایلیس بطرف است جلوت لغت بودی گرفتار خواهد کرد بد مع هذا غبار ملالی بر چهره احوالش نمی نشیند با اینک از قبایل
و تکامل ابواب شنا حق دایره خود بسته و از ذکر جناب الهی فاعل از گذارش را اسم بندگی از اهل کرده بد غبار و افعال بر فرو خود انبوه
بد سگال فریخت اند و بند بندگی محصل او شده بندگی که توبه پذیر و سفر و خطر و چشمتش خواهد نمود و بضمون آن زمان و
الایوه کبک و بد و ضعیف بنامند طاعت و عبادت که افضل آن صلوة است نکاشته در بیان جلاله مع الله و با بجز خیر معاد جمیع
خیران و برمان جز حاصل برک و نوبه بدی نباید در و بد و در مذمت که در مشهود و توبه بفرمان خالق اگر بضمون نماز هم مرتب
الاجدایلی الیوم بنیات و شامل احوال عالمیان میشود و بر روی مقربان در گذارند باین شومنا و شومنا و سپاه هر چه استخوان
تکرار در آن طاعت بگردد و این معنی بضمون تذکر الایام سفر چون در غوط غفلت و طول مدت هر چه در دارد بنامند
نماز و شومنا معانیمان و آن او ان که در صفتها اهل ایمان است و سبب در بنامند مذکور کرد لا بدکونوا حجرا لیس علی شوی ماوی
عمل سفر خواهد کرد و او در بنام خالق کریم بضمون ایا لا یراون انهم مرموم شده بمنظور ایا انهم انهم انهم در عذاب است و در عذاب است
قارون شر بلیم شغول خواهد گشت و اخبار و اهل با تکرار که در صفت مذمت که در مسکوت و بنویس و صاحب امامت
شده بنامه از مذکورین از دست از انجیل و کافی و شیخ طبر بصرح بنده من و در آن صفت مذمت کقول و غیر آن از اهل نوع
و افضل نفوس است و سبب و اسم و اهل بنام و منبع و حق و بر وجهی حاصل از غلبه و آنکه او این مقامات است که کون بکر امامت
انجیل و اهل بنام و در حق حاصل بضمون آن است که طوی انجیل و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
سجود اولی طاعت شرابط ایلیس اینست که نماز را در تمام روزها نماند و در تمام روزها نماند و در تمام روزها نماند
طاعت بر حق حاصل معنی آنکه انجیل و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است

در عبادت

بیت الصلوة

و من بین این فرمودند که این روزه و مثل تفریق کرم و دایم و در نماز چنین باشد هر این و هر این و غیر این من و در اما الصلوة
 و جمله این عبارت که انحضرت فرمودند که نماز علی بن ابی طالب ^{علیه السلام} باقی که این و هر این و نماز چنین باشد و هر این
 غیر این و این است که بعد از گذارن چنین نماز که طاعت و این است که در نماز و هر این و هر این و هر این و هر این و هر این
 در روزی چهارده نیت مشغول تعقیبات میکردند و این کار مختص بصا و صبح مثلا که در تعقیبات نماز وارد شده
 بعد از بطلان آن نماز اگر بخواند حرام و شریع درین خواهد بود چنانکه مقتضای قواعد شرعی و صریح منهای الهدایة است که اینک
 قصد که مطلقا در نماز خلاص نماز مکتوب و شریعت مقرون بعمل این صاحب نماز داخل سلك ناکین صا و هر این
 چه از حضرت صادق علیه السلام در مجمع المغارف روایت کرده که فرمودند نیت نیت نماز و نماز کند و به علم و هر این نیت
 که باطل کننده نماز و عفو است نماز است و هر این و نماز که از نیت در حضرت ابی جعفر روایت نموده که فرمودند که اینها
بصلوات فان التبیح علی الله علیه و آله قال عند موتی من استغفرت بصلواتی من شرب المسکر الا یرفع علی السور
 حاصل معنی اینکه تهاون و سهل انگاری ممکن بنماز است بدستگیر علی الله علیه و آله و آله و وقت فرمود که نیت و هر این
 سبک گری و سهل شمار نماز خود را و نیت از من آنکه سبک شمارم چنانکه مستکنده باشد و در نیت کند و هر این نیت
 در کار حوض کوشن بنی هاشم و در نیت نیت نیت با این روایت نموده در نماز این حضرت ابی جعفر موسی بن جعفر
 ما شورا است انما حضرت ابی الوفاء قال لی باقی انه لا یزال شفاعتنا من استغفرت بالصلوة و ما یستغفرت
 گفت باقی بدستی شفاعت ما را از منی باید که سبک شمارم نماز این روایت در کتابان و اینها می نماید و هر این و هر این
 صدق و غیرها از کتب معتبره پسندی که متصل میشود بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که لا یزال الشیطان
 من المؤمن ما حافظ علی الصلوة الخیر فادبهم من حبه و یخلف العظام ما یخبر عن ابی هر این شیطان خائف و هر این
 از مؤمن چند آنکه حافظ نماید نمازهای پنجگانه در چون ضایع و تبا و در نماز شیطان بر او نیت میشود و هر این و هر این و هر این
 میباید قاهر گویند شیطان از کتابکه نماز صحیح شرعی میگذارد معلوم و مشاهده میشود که غالباً چنین اشخاص را کبر و هر این
 و با هر چه روسته و افاض شکر و تکبیر نشینند و بنا بر این در نماز و هر این و هر این و هر این و هر این و هر این
 کسی که صلوات ایشان موافق و واحد مقرون و از اب هر نیت در امامان و هر این و هر این و هر این و هر این و هر این
 از نگاه الهی مجرم شده اند و شیطان ملعون بسبب بطلان صا و ایشان در اعوانها و هر این و هر این و هر این و هر این
عن النبی و انما یستغفرت و انما یستغفرت و اگر با حق نیت نماید که ما می بینیم اشخاص عظام و اباب کلام حتی از علماء و فضلا و صلحا که با هر این
 اصل نماز باطلانی فهم و تقاضی شده اند مثل کرم و هر نیت و هر نیت و هر نیت و هر نیت و هر نیت و هر نیت
 مال حرام نیت میکنند و جواب نیت اگر چه در ظاهر صورت نماز ایشان دیده میشود و اگر کسی بدست حقین داشته باشد بر او معلوم
 میشود و کما فی الاشیان نیت بر یک نفر از شرط و انکان باطل کردیده مثل اینک مجتهد نبوی و بعد روغ اجتهاد بر خود نیت نماز میکند
 نه بجهت استند و نقل نماید اما شخصی نماز میگذارد با در مکان گفتند با در قرائت فاتحه و سوره و نماز اذکار واجب خالص داشته
 تعلم استکفان خود باقی خودش را بنسب شریعی عمل نماید چنانکه بسیاری از صلحا و عباد را اختیار نمودیم قرائتشان و هر این
 مبین و موافق فرموده استبداد سلیمان نبویه حتی بعضی از فضلا و مشاهیر کردید که نماز از نماز فرموده است که هر این و هر این و هر این
 و از شرطی که داشت احدی نمیتوانست که بجنباند و در این وضع این مطلب بجز از شرط حضرت نماز که اجماع علماء امامت و حق الله
 و ان و ان شده انشاء الله تعالی در او اثر این مطلب که میشود تا بر نیت در خبر معلوم کرد که غلبه با که نادره نماز کند و هر این
 هست که نماز را بنسب شرعی عمل نماید و غالب چنان داخل نماز ناکین صا و هر این و هر این و هر این و هر این و هر این
 با اب واجب و این عمل را بر او عذر است بنان نماز بر او واجبست که بنوشهری عمل آورد و اگر در نماز نکند و هر این
 بگذرد و داخل ناکین صا و خواهد بود چه مناطی بر غیرها مورب شده بود کسی که با ناکین صا و اطوار و هر این و هر این و هر این

ما از امام و امثال اینها ندانند که بدقت تمام ملاحظه نموده شود پانزدهمین است یا اگر میگذرد بنویسند و بگردانند و اگر یاد اب مقروءه نماز و استسکون
هر اینها نماز با عشاق میباشد که ایشان اتمام بجهت نموده و ندانند و من الحذر ان اتقوا ما ترون بالاسماء الامام و بیه دنگا
کافی و غیره از حدیث بن هبسی الجوهری کتبش بحکم قیامت هر سه روز از تقاضای او و حدیث و بیضاوات و الی غیره است سه امام اعظم
الاعتقاد و الکاظم و الرضا علیهم السلام هر سه در حق او حضرت کاظم علیه السلام عامر و موافق رجال و صاحب جمع ذکر کرده اند که بنی
مترقیان با این جمع بیست و دو روز نماز کرده و در سفر زیارت پنجاه مرتبه در این وقت شده در همین راه در حال احرام و سوره شریف از هفتاد
گذشته بود از همین حدیث منقولست که روزی در عید الله علیه السلام بن فرمود و آنحضرت تعظیم با احرام حاصل یعنی یکبار نماز و خوب
میگذارد و معرفت یاد ایشان را بوی گفته بل با استیسی بنده کتاب عربین عید الله علیه السلام بن فرمود و آنحضرت تعظیم با احرام حاصل یعنی یکبار نماز و خوب
القاموس که در ادب با قرآن است حفظ و تتبع آنرا کرده ام و بنام آن گرفته ام چون نماز و خوب نگذارم و اول آنرا از آن پیش از حضرت فرمودند که ای
فصل یعنی باس بر تو نیست و زبان ندارد بر خیزد تا آنکه یعنی در حضور من نامن و بیستم نماز کند پس در خواستم و در پیش از حضرت فرمودند که
که در تکبیر افتتاح گفتند و کوع و سجود کردم پس از حضرت فرمودند که ای خاد لا تحسن ان تصلي یعنی خوب میگذارد نماز اما آنچه با اول استم
ان بان علیه ستون سنه او سبعون سنه فلما قسم صلوة واحدة بعد ما انما حصل معنی اینک چه چیز است و در هفتاد که شصت سال
یا هفتاد سال بر او آمد و یکبار از باب وحدان بر وجه تمام بر او نماز بخواند که بعد از آن از آن نقل در نفس است و انفعال بر سر بدگفتم
خدای تو کردم در راه و زمر نماز پیش حضرت ابو عبد الله علیه السلام بر خواستند و بقبله پیش خود داشت ساخت و هر دو دست خود بر روی
راغهای خود انداخت و انگشتان دست خود را بهم چسباند و قدمهای مبارک خود را با فاصله سه انگشت کشاد او هم جدا کرد و اینها را
پانجاه خود را بهت قبله داشت که از قبله شریف خود در پیش شوع تمام گفت الله اکبر ای خدای من پیش چون قدری طولانی بود بجهت
اختصاص با مضمون جوفه الكلام في الاقضية ما شبهت ان تحب و تبر كل ان متعطف کرد بدو چون علما ما اعلام حق در سائل ماند
هر دو بر او نوشتند با آنها با بد جوع نمایند محقق نمایند که نماز در حیا و وجود اینک و اجابا و اکثر سنونان سائل فماتوا لخاله بود و معذرت
بر وجهی که در مشتمل بر جمیع مندرجات و ادب بوده باشد نماز را بعد از آنکه از آنجا که در آنجا بود و در وقت نماز و از آنرا
قیمت شمرند حال بر سر میآید که باطل اجابت بن نماز صحیح را نمیکند و در گذارند چنین نماز نیز که کامل میباشد و در اول وقت نماز
بان نکرده در خروج با کمال تقابل با او و با وجود اینک بدان و غیر آن از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت کرد که اول المبدأ للصلوة فقد
صاوبه قال الله تبارک و تعالی لا تکلوا مما رزقنا من قبل ان یقضوا الصلوة و ان یصلوا من قبل ان یقضوا الصلوة و ان یصلوا من قبل ان یقضوا الصلوة
و نماز خود را تحققت هدایت تبارک و تعالی بر شکران میفرماید که با نظر میکند بر روی بنده من کوپا میپندارد که بجهت باشد
حاجتهای او بدست غیر منست با نهد اندک بدستی که قضای حاجتهای او بدست حضرت و در فقره و انوار غیره از اجاب شکر
جعفری علیه السلام روایت ان العباد اصل في وقتها و حافظ علیها ان تفت ببيضا و قبة تقول حفظي حفظك الله و اذا وصلها
او قها و له حافظ علیها رجعت علیه سواد مظل يقول ضبعي ضبعك الله تحصل معنی اینک بدستی که سینه چون نماز در وقتش
گذارد و حفظ آن کرده و یاد اب و شرط بجا آورده باشد عالم بالا و در آن نماز روشن و پاکیزه گوید حفظ کردی و حافظ کن و از خدای
و چون نماز در وقتش نگذارد و در وقت نماز شرط و مدد مقروءه تسبیح بر کرد و در آن نماز بر شرط اظهار است و گوید صایح کردی بر آمد
تعالی ترا ضایع کند و منقولست که حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله شخصی را دید که در وقت نماز نماز را از عصر میگذارد
فرو و ثلاث صلوة المناقضین نماز چنین نماز منافضین است و در بعضی الحدیث من بیضا الصدق طلب ترا و در ان ایضا و انما شکر
روایت فرموده که از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند من آخر القریب حتی تشبک الخیوم من غیره فانما الی الله عن برهینی حاصل معنی اینک
در کتب اخبار اندازد نماز مشربا ان شکر شود و جمع البحر و غیر آن از کتب لغات و معنی اینست که گفتند که در نماز شکر را از اجاب
کرد و انظام و تقارب و اخلاط اکثرت ظهور هم رسانند پس در برین نماز از بعضی چیزها شکر در کتاب مستطاب را از بعضی
نموده که در هر وقت صلوة فرمودند که ان شکر شفاعتی خدا من لقر الصلوة المضر و شکرها حاصل معنی اینک که در هر وقت شکر است

و بعضی از آن مقبول قطعاً و در بعضی بقاء سلام تبصره است تحقیق نمی نموده است از آن جناب قدس بحالی عباد خود را در چگونگی
 سابق میشود بکرم عظیم و رحمت عمیم او قبول بعضی در بعضی نیز بنا برین هم انداخته اند لافول جمع و هو الراء و شخصاً الیه الی و جملة من بعض اصحاب
 حال نقل نوره که در زعم اصحاب خود گفت هرگاه مرا بجز کرد و انداخته این در خون جفت و بین صلوة و کشتن هر این من اختیار می نماید
 صلوة و کشتن را در کشتن با و چگونه میشود این گفت بعد از ستم و در بهشت بجز آن نفس خود مشغول بود و کشتن مشغول پیش و دفع
 میباشم چگونه میشود آن در مقابل نماز و در عده مذکور است که جناب مستطاب مایل بودند علیه السلام چون شروع در وضو
 میزد و چهره کلکونش از خوف الهی و بگرگون میشد و درختش آغوشید تا درش متغیر میگشت و آنجناب علیه السلام علی ما ذکره فی الاثر
 وقتیکه وقت نماز داخل میشد بی راح و منزلزل میگردید و مستغرق میشد در این امر عرض میگردید که چه باعث شده بنویسند و بودند
 آمد و قنایمانی که عرض کرد خدای تعالی علی السموات و الارض ان یخیرنا او یسئرنه ما ندانم انرا چاک و نه خیر احم که در زمین
 مرد است که در هر کفالی که کفالی بطل و حال از اشغال ناپره جنگ و جدال در گذر بود چون وقت نماز میشد با آنها با شکران آید
 ذوالجلال فرشی در میان او صفت می انداختند از حضرت بادای فایز می پرانید و سهام ایها منواتر می آمد و در حال سجده ای فحشا که
 می افتاد روی چنان مستغرق بندگی بود که اصلا از آنها بی راحی نمیداد و آن ضوع و خشوعی که داشته هر مو پیر و نمیکه است
 جنت صفتی حتی در پایله الهی بر ایشان شب تا اینجاب خون نمیشد و شهو است که پیکان از بدن مبارکش در بین نماز که در بین که جناب
 سبحانی که از الام جمالی متاثر میگردید پیردن کشتید و بعد از شاه القلوب منقول است که چون آنجناب علیه السلام چون شکر میگرد
 از غلبه خون پشوش میشد شعر زموی ثوراه امار سفیدی کرد فوشوخ چشم بقکر سفر نیافتی عقبه فرازش جگر بر آمد نام چرا
 بقکر خراش جگر نیافتی هز آنکه شده را در نماز سپاسی چرا بقکر خود ای بجز نیافتی و احوال ایشان سید و بسیار حاصل ثوراء در کتب
 مبسوطه مفصلاً همین در مدون گردیده و احوال بعضی مصطفوی با نوبی هم سرای نه در لغوی غیر لغوی فاطمة الزهراء علیها السلام
 را اولاً ظاهرین او تمامه السلام شمر و اظهار از آنست که احتیاج بیجان داشتند از جمله احوال سید العابدین و امام الموحدان
 و قبلاً اهل البقین مولانا و امامان بن القادین ابی محمد علی بن الحسن بن علی بن اخی طاب علیهم السلام است شعر سلام من الرحمن
 توجیبهم فان سلامی لایق بآبهم که آنکثر حساوة و وثقافت شده بود اشع از آنست که احتیاج به بیان داشته باشند لکن بیجا
 شمه از آن ذکر میشود در پیش المحدثین شیخ صدوق نور الله مجدده در کتاب خصاصه چشم مطولی از جناب امام محمد باقر علیه السلام نقل
 نموده که در آنجور است بعضی نضای اطوار و الی بنکوا و خود را مد کور ساخته از انجیل انضاهین است که سید سجاد علیه السلام چون
 در نماز می ایستاد و نکش متغیر میگردید و ایستادش زین نماز شرفیام بنده ذلیلی بود در پیش پادشاه جلیل و اعضایش از نور خدای عز و
 جلال بلرزد و نماز نمیکند از مثل نماز دعا کند که اهل نمازش این باشد که هر که میخواند کند از روزی در نماز دعا از یکدیگر شر با
 آنجناب افتاد از اراست نکره تا آنکه از نماز فارغ شد یکی از اصحاب از آن سوال کرد که سبب نکره و دایره بود فرمودند و بیجانا
 ندمک بین بدنی من کشف العبد لا تقبل منه صلوة الاما الیل فیها تفتی ابا عبدی که در پیش کبودم مرا یا بنک در زنده شد و نیک
 بودم که حرکت بر است کرون در ابی دبی بود در دستک بنده و امقبول نمیشود یا زماندی مگر آنچه اقبال کرده باشد در آن بعضی بدلی
 منوچه ان کریده باشد و در حدت بش و بکر که ابومرثه ثمالی را بک نموده که نظیر این بود است که ذکر شد پس این جزه کوید عرض کرد
 جلت خذاک هلکنا بعضی فدای تو کردم بنا برین هلاک شدیم یعنی دستکار نخواهیم بود آنجناب فرمودند کلا ان الله یم ذلتنا
 لتوانی بعضی چنین نیست بد دستک خدای تعالی تمام میکند انرا بمانده ناطق و بنده هیچ چنانکه در مدلتهم نقل کرد محمد بن مسلم
 انضه بنا و جعفره و ایش غوره کفر و ونداق الله بدتر فری من صلوات الله علیها و نصفها و در جها و جسمها فایز لیا الاما القبول
 بقایه اما امر و اما لتوانی لیتیم جها ما نطصوا من القریضه حاصل معنی بکه از نماز بنده گناه باشد کثرت ان بدد جن قبول برسد که
 نصف پارچه یا خن از ش قبول می شود در قبول نمیشود و بر این بنده مگر آنچه بدلت اقبال بان نوبه و منوچه ان کریده از نماز آنچه
 و با حضور قلب بعمل آید در هر اجزای او نماز کند باشد یا خن یا ش بدد جن قبول می رسد و بایه همین بندگان مامور میگردانند نواقل

کشته اند که نام شویدی ایشان با این نوافل آنچه نافر کرده اند از نمازهای واجب یعنی سبب عدم اقبال و حضور بال و مراد از عدم قبول کفو شرعی گذارده باشند اینست که مجزی نیست و بان بری لغت معنی است و بلکه مراد اینست ثوابی که برای آن وعده شده است و در نماز متوجه فکر و آحاد است و در ایجاب اکثر من آن مخصوص است و صاحب مدارک ظهور در فرموده است فاضل الزیاده بان لا یأثر بالتواضع مقتضی تکمیل انقص من الفرائض ترک الافعال یعنی استفاضه و اوقات شده است که در سقی ایشان بر نوافل مقتضی تکمیل است بر آنچه نافر شده از فرائض ترک الافعال و آن حق در مدارک از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمودند ان ^{نوافل} و لهذا معنی التواضع کفر و لکنها معصیه لانه یوجب اذاعمال الی جماعه من النعمان بدوم علیه حاصل معنی است که تارک کافر نیست لکن ترک گذاردن نوافل معصیت است برای اینکه مستحب است وقتی که مری عمل میکند از غیر از او هم بعمل آورد و بجهت آنکه معصیت در من حدیث آمده است که باید باشد جدا از نمازها اما منتهی مثل محقق در شرایع و علامه و قوادری و فاضل هندی در کشف اللثام که شرح قواعد است تصریح فرموده اند که فادح عدالت نمیشود و ترک مندوبات کلاً اگر چه صراحتاً نماید تمام که نرسد بحد ثبات در سن و بعضی فایده آن فرموده که اگر ترک همه مندوبات نماید فادح عدالت میشود و چنانکه این بر فک منالان آورده اند و بقدر هتاهل او بکالات شرع بین لکن شهید ثانی فح در مسالک گفته که اگر کفایت نماید ترک مندوبات که با التواضع ایجاب ماند نماز جماعت و نوافل و نحو اینها که بدون عذر باید آنکه از او با غسل جمع و او هیچ نکند مثل ترک جمع مندوبات است که فادح عدالت میشود و بسبب اشتراط اینها در حکم مقتضیه که تمام و قلت علی الاث باشد و بعد گفتند بل اگر در بعضی چنان ترک نماید ضرر نمیکند و بکلام اینجانب که لفظ معصیت باشد محمولست بر آنکه آن که فکارد و ترک آن نماید تا بحد تمام برسد که داخل معصیت میشود و تصدیح در تکرار فرموده که گاه ترک میشود فعل نافله برای عذر و از عذر است عروض هم و نعم بنا بر روایت علی بن اسباط که کافر و وقتی که همه معصیتند ترک نافله می نمودند و از عمر بن خالد روایت کرده که وضاعت وقتی که مغفوم معصیتند ترک نافله می کردند لکن در روایتین تصور هست من جهت استند چنانکه تمام مدلت نیز تصریح بر آن نموده بلکه اول آنست که ترک نافله در هیچ حال تمام بقدر امکان بسبب حجت اکره و گردان که در نصوص معتدیه وارد گشته و قرین برین صحیح عبدالله بن سنان است که در مدارک وجه اختصار ذکر کرده و تفصیل از اشخ طوسی طلب ترا در تهذیب الاخبار که یکی از کتب معتدیه است روایت نموده که فاضل اینست که او در مزبور گوید که بخیر حضرت ابی عبدالله عرض کردم که روی مرا از نمازهای نافله نقد هست که از بسیاری حتماً از نمازها اند چون که کند اینجاب فرمودند که باید از نقد بگذارد یعنی قضا کند آنها را که از بسیاری از نمازها اند که چنانکه در روایت قضای آنها کرده خواهد بود و بعد علم خوب گفتیم فدوت برین نداد و آنچه شغل گرفتارها که او را هست فرمودند از کان شغل فی طلب همیشه لابد منها و حاجه لا یخ المومن فلا شیء علیه و ان کان شغله منها فاشغل بها عن الصاوه فغلبه القضاء و الا لقی عز وجل وهو مستخف و تمهاون مضجع الحجه رسول الله صلی الله علیه و آله حاصل معنی اینکه اگر شغلت از جهت طلب معصیت بود با قضا حاجت بر او مؤمنست پس بر او چیز نیست و اگر بخواهد رهناسست یعنی تحصیل مال و استیفا که فایده از نقد ضرورت است پس قضا و اگر نه ملاقات خواهد نمود یا خدا بجز عز وجل بر خالی که مستخف سبک گرفت و منهاون و سهل شریحه و ضایع گراننده و من است رسول خدا و اصلی الله علیه و آله الی آخر حدیث بر صاحب طبع لظیفان و ناقلاً در این حدیث شریف معلوم میشود که حضرت شاریع در اقامت نوافل چه قدر اهتمام فرموده و در تار و اثمه اظهار علمهم السلام و او فرموده که این شریفه و الذین هم علی صاومین الذین یؤتیون حقها لیکان ایشان بر نماز خود مداومت کنندگان و مواظبت نمایند که نوافل است و اینهمه و الذین هم علی صاومین الذین یؤتیون اولادک فی جنات مکتوبون در فرائض است و حاصل ظاهر اینها اینست آنکه آن که ایشان از این خود محافظت نمایند و از ارباب دیگر میگردانند و گوی که این صفات که درین باب مذکور است موصوفند و صفه های شریفه که او شکر کند و شکر پیوسته نماید و نمون عاشقان هم فی صلوٰه و یلمون نیست و فیما عاشقان معنی مستقیم است و عاشقان و تارک الصاوه بدین معنی و همین خسارت بر آن که از این هم فضل ثواب بیرون از حد است که در نماز است مخوم خواهد بود و علی

وتمت انرا بقره با بنویسند حضور و لذایق نماید بنابرین نوافل بر وجهی مجاز و مختصا بر این میشود نور خالق و اولاد در نوافل
روایت حضرت شاعر عربی است که اگر کسی مسافتی را از آنجا که باید بگذرد بگذرد آن شایسته است از آنجا که باید بگذرد نمازها بود
در حضور هفت رکعت و در سفر از هر رکعت دو نوافل بر هر رکعت و چهار رکعت علی الاشیء از اوقات و العمل است و کذا نوافل
ظهور است مقدم بر نماز و مشیت کذا نوافل صبر است نیز نوافل از نماز صبر چهار رکعت نوافل بر هر رکعت بعد از نماز مغرب و
کاف نماز غیر است نیز از نماز غیر و نیز نوافل است که در نماز است و در رکعت را اینست که در نماز است و در نماز است و در نماز است
است بلکه صاحب مدارک نوافل از نماز و نماز است که در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
اندر نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
حضور نوافل نماز است که در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
شده است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
منتهی نوافل و شرح خواهد بود و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
مغرب و اول صبح در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
سایر اوقات نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
میشود و نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
قوة داده اند عدم سقوط نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
سقوط نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
اند و شرح طویلی است که در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
فناوری است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
مقام است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
شرایط نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
و جامع نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
امانت و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
اندر نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
صاحب مدارک نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
سکنت نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
اندر نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
بیان نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
مقرره است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است
نماز نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است و در نماز است

فی الصلوة

فما ذهب كذا و نزل جناب مقدس الهی بعد از این که قرآن مجید خوانده شد و از جمله این که در این وقت است سجای خود را با هم عن المضاجع
و برآم خور و طعماً حاصل توجه این که روی میکند و سجای بی نماهد چو می ایشان از مضاجع و خوابگاه ها میخوانند خداوند
خود را از خوف عذاب و طمع ثواب و از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که این آیه در شان معجزات او شب خیزان
یعنی در نماز شبها باها و از دست استراحت نمی بینانند و شمع صفت در ظلمت شب باالی روی سوز و ضعف نالی با در استماع
و شکاری کردن امپاداری میافزاند و چون در بنیاد بنیاد و با او بیرون از حد و نزون او بعد است بیچاره ای که بگوید کفراً
اجزاء میشود و کاین چیزها با قرآن ذکر شود با نشان خالی باشد و در آن شادان قلب و بی جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
مرویت که فرمودند ان قام العبد من مضجعه و القاس فی عینیه برضی ربه بصلوة لیلته باهر الله به ملائکة فقول انما نزلت علی
هذا قام من مضجعه و نزلت علی من املی باله افرض علیه اشهد و انی قد غفرت له ما مضی من عینیه و کما یکنی من عینیه
خوابگاه خود و چشمها او خوب شود و با پیکر باشد بر این است که خداوند خود را از مضاجع سازد و بنام او شب یعنی بگذارد آن سبها
و بنام خداوند تعالی را و بر فرشتگان در مفری با بدنامی بیدار این بندة مرا که برخواست از خوابگاه خود و او گذاشت خوابگاه
خود را بسوی آنچه من بر او فرض ساختم بودم یعنی نماز شب گواه باشد بدستیک من بقیق امر زیدم او و ایت خاک
بردم اسوه کی دهند کین تو تا بر دم پیوسته بعد استند در یافت چنین فرض بود نگاه و بگرم بر هر کس دست و عرض
نمیشود این نایب الالباب فی شد و طوا و اقوم قیلا و هر کس بجز از جهات پیوسته و بیداری تن نمیتواند مگر بنامه نشان بحراب
و ذائقان چاشق لذت حلاوت عبادت که خار و خشاک هواست جهت جاه و مال و تنای سبب بر زکی منال را در اقس شود
و باضت بالمر سوخته و چشم حرص و طمر الزوال من ربع الزوال بی مال انعامت سر او پوشیده و بچند و جهل در ادای مراسم بزرگ
حلاوت لذت مناجات را در نگاه قاضی الحجا جات چشمه اند شمع نظای مخفی ای دیده چندان غافل است چو شبانرا
بر آورد در جهان دست که چندان خفت خواهد بود از خاک که فرموشت کند دوران افلاک بر او و بر مقصود از اطنا و خلاصه
مافی الباب اینک حضرت شایع بر گذاردن فرایض حتی بر اقل تمام تمام و تشدیدات مالا کلام نموده مؤمن صاحب یقین و با
وین بین مبتدیان و سلبن باید که سعی بلیغ در ملاحظه نمودن شرایط و اواب مقرر آن نماید که لا اقل بر وجه شعی در اول
انرا و او جاجان از نماز اول فریضه که در صحاح و معتبر اخبار صادره از اهل بیت طهارت علیهم صلوات الله علیهم
الفقار معنی یار هم کافر شده اند شود چنانکه در غیر الحدیثین شیخ صدوق علیه السلام بنده صحیح زبیر بن عویبة العجلی روایت
بجمله که قبلاست از رسیده از حضرت ابی جعفر علی السلام روایت نموده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
بهرن السلام و بهر کن یکفر الا ان یقرن الصلوة الفریضه معتد او و یهاون بها فلا یصلیها یعنی نیست میان مسلمان و
اینکه کافر شود و غیر اینکه کفر که کفر است و جبراد انشاء و عیاد با تمام و سهل انگاری بنماز کرده نماز او فاقد است و بینه صحیح
که از حضرت ابی جعفر روایت نموده که فرمودند ان تارک الفریضه کافر یعنی با دستش ترک کند نماز فریضه کافر است و این
هر دو حدیث بنده صحیح کتب استدلال حتی در حدیثی که در کتب معتبره و مدارک و انوار نعمانی از مصدق بن محمد
روایت شده که از حضرت ابی عمیر علیه السلام روایت نموده که فرمودند ان تارک الفریضه کافر است و انما یخبر فی ذلك
قال لان اول ما انشأها تمام افضل ذلك لکن الشیوة قلبه و تارک الصلوة لا یمرکها الا استخفافا بها الی آخر الحدیث
معنی اینکه وجهیست که خدا کتبه و کافر یعنی اتم و تارک الصلوة و کافر یعنی فریضه فریضه کافر است و انما یخبر فی ذلك
و انما یخبر فی ذلك انما یخبر فی ذلك انما یخبر فی ذلك انما یخبر فی ذلك انما یخبر فی ذلك انما یخبر فی ذلك
سایه ان کاشان در اول زمان بان رفتن و دران متعلق و مثل در اول لذت نفسش و هر کاه لذت نباشد پس استغناء
بود و استغناء کفر است و بجایست حسرتی بن قدره و او پیشش و هر کس سوال نمود و تصور شدی عیالندم و کاشان
کبر و فرمودند انما در کتاب علی السلام حدیث است انکفر با الله عز وجل و قتل النفس و عقیق الوله من انکار و ابعالی بنه

معنی لفظ کفر در حدیث است
الصلوة و غیره

فان تضلع

ان بنمايد و اگر اندوی سامت و ملال و امثال اینها اثر نموده باشد عاصی و فاسق و افسوس و انجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
 ادب و ایش نموده اند که فرمودند من ترك الصاوة مشقدا لا یرجو ثوابا ولا یخاف عقابا فلا ابالی بكون یهودیا و نصرانیا او یجوسا
 منقطع می باشد که ترک نماز و اشته و کذا در بیان امید ثواب و درنگ داشتن بپیم عقاب نداشته باشد پس با آنکه درم کبیر
 چویدی یا نصرانی یا مجوسی و غیره اقال شخصاً البهاج ازیسکه زدم ششتر بر سنک و ذی سکه بمعصیت فرودم چنان اهل اسلام
 ازین مسلمان من صدق کسپندند کفار و کفران و نیز از انجناب صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند من انان نزلنا
 بقره او کسوة فکانما قتل سبعین یقین کسکه فاری تارک الصاوة نماید بفرغ خوشی یا پوششی چنانست که کشته باشد هفتاد
 پیغمبر را و در آنوار گفته که این دو صورت است که از راه استخفاف و سبک شمردن نماز و اثر نموده باشد فصل بی آنکه از حد
 من بود و حال بعضی که اغانت در او پیش رفتند و سبک نماز می کردند و در وقت نماز می کردند و اطعام می
 نماید معلوم کرد و بد اینها عت جلود و ضامن بر روی مقاب و ذناب می پوشانند که بطلب معاش مامورند و اثر نمی
 و بر دم کل میگردند و در هر جا که باشند اذیان خود را حکما انقضت الابدان میگردند و حال آنکه قوه ابدان ایشان از اغلب
 ناس پیشتر است و حال اکثر ایشان در وقت نماز خاص و صا صا صا و مشهور و در اول وقت و انواه هر کس در وقت کشته و از
 قبح اعمال بعضی از اینها الواط و اضلال اولاد و مردم است که بفریب شیطانی از اهل و عیال مارده اولاد ناسر اجدان نموده با خود می
 برند و اینها عت مشاص و فیه اند بلکه اینها افعال فضائل از ایشان و جری از آنها صاحبان بوق و شاخند که انما اولاد ناسر
 تاد و اند و سر و بین ایشان اثر می رسد و نماز خدا و پیغمبر را بخیر است و در نکام خود را بگذراند و سوال از مردم صرف نموده و نام
 و تکرار این خوب است و اینها بطلان لال ناسر و پشت ترین طوائف عالمند که هر سر و عیبها اند و نفسها بزرگ سر و بی
 دهند و قبا می شود که سر بر بیان می کنند و در کرها اختراع میکنند و فمافی مشهور است میزند و کاه از این تبحر از
 کوه بر قوس سپاند مشهور و رفیق می کنند و شعر را بر هم می بندند و غیر اینها از کلمات قبیح و ارتکب می شوند تا ایندگان
 صید کنند چنان پندانند که این کلمات تا اول دنیا و در پیش می شوند و بد و جرات اهل توحید و عرفان اثر می کند
 و داخل زمره و هماد و در شان خدا میگردند و بنا باشد که گویند اما مال الله و الخلق عیال الله و کاه می باشد که
 خدا از عبادت ما بپندار است پس چرا عیب خود را بر خود می گردانیم و زمانی گویند که خانه و را با بد عملت کرد و اعمال ظاهر و باطن
 و دلهای ما و الوجود ان عبت خداست و در انواع معاصی شگفتا فرود می دهند و میگویند نفس ما بر تبه رسیده است ^{مثال}
 این اعمال ما را از خدا باز میدارد و هوام الناس و ضعفاء القوس محتاج عبادت و طاعتند و اینکرا همان ملود و تبه خود را
 مرتبه پیغمبر این و اینها با الازم پیدا کنند چنان می فرمودند که امور میاضه بنوبه ما را از خدا باز میدارد و بعضی از آنها
 و معصیت بلکه کاه بود که بواسطه ترک اولای که از ایشان سر میزد سالهای دنیا بر خورد میگردند و شب نیست که از آن
 چنین عطا بدیدین ترین طوائف و ملعونترین ایشانند و بر مؤمنین احذر از ایشان لازم بلکه قطع قطع ایشان مستحکم
 و صاحب توانعنا بنقل کوه از بعض علما که قباب عصر را بر بوده رساله تصنیف نموده و شبیه کرده بود و در آنجا میگوید که
 داس و خلق بدان و جان و غیره لک از اعضا و اداشته باشد پس شبیه کرده ملولند بر اس انمرو و علما را بقلب و کور
 اهل کل مغتره صوی از اعضا بود بدین معنی جمیع احاد ناس را می بینی که در ادخالی است فی الجمله شبیه این عالم
 جماعت قلند تبه و شبیه ایشان و شبیه کرده اینها است و اینها با بطن چون از آنها در شبیه اینها هیچ وجه
 انوج و مدخلتی روحی قطع حاصل نگرییده و چیزی که صادر می شود از اینها بفرانضار ناس مخصوص نیست پس اینها
 مثل شمشیر مذکورند که چون طول جسم می باشد در آن موثقیوم و متوان باید کرد و همچنین مژا و اولاد است و از اینها عت
 و جلا در ضحما لثاوه فساد هم و اکثر اوقات شراب و ابدان می نوشند و بیخ می کشند و در اول سال این و سایر
 ناس طایفه شبیهند و شبیهند و شبیهند و از راه و افش و ماکولات و تنوینها مطالب می کنند و بیام می شود که در آنجا

نیمه شب و نیمه روز
نیمه صبح و نیمه عصر
نیمه شب و نیمه روز
نیمه صبح و نیمه عصر

تفکر در اعمال

میانند تا گذشتن سنین و اعوام و بالاخره هر چه میماند و بعضی ز اهل دنیا را بدام خود کشد و در این ایشا نرا بر باد میدهند
 و حال ایشان میشودند و بشوید که احوال علم که با طوره او در عالم میزند و او را میجویند و اینست که در این دنیا ایستاده
 میزند و اکثر ایشان بعد از قصد چند باخوانی در مدح امیر المؤمنین علی با یکی از ائمه معصومین علیهم السلام و اولاد ائمه معصومین
 و انرا و سبیل سوال و ستم القلوب و احوال امر و سبیلین ضرر ایشان نمایند خاتم الله و اخرهم و الحجرات و غیره در اخبار
 وارد شده که فرمودند من قیت فی وجهه تا انک الصلوة نکاتما هدم بیت المعمور سبع مراتک کما تمامه موتل الف حلاک من الملائکة
القریبین و الانبیاء و المرسلین و الایمان من الاصلوة له و لا حظ فی الاسلام من الاصلوة له حاصل معنی اینکه هر که تقسیم نماید
 وقت مواجبه نماز الصلوة پس کو با غراب نموده بیست المعمور را هفت مرتبه و گو با بقتل رسانیده هر از املاک از ملائکه مقربین
 و پیامبر و مرسلین و ایمان نیست که بر ایشان نهد و در وقت خطای غضب در اسلام بر او عیب که گناه نهد و در انوار غمناک
 بعد از آن که بجز کف که از دستان بر روی او میگذرانند که ملاقات نماید نمود اهل معاصر ابو جبهه مکتب میخوانند و در
 وارد شده پس چون منبتی که ملاحظه نماید تا انک صلوته را و اجزای صایع کرده و ترک حرام کرده و صلاوت تقسیم نود و در تحت
 و نیز اخبار وارد شده من اخر الصلوة عن و فها او تر که اجس علی الصراط شامخین حفا کل حشب ثلث ما یستون یوما
 یوم کبر الذنبا من اقامها اقام الدین و من ترکها خد هدم الدین حاصل معنی اینکه هر که بنا بر این از زمانه تا وقت بگذرد و با
 ترک نماید از اجس میشود در صراط مشا در حق و هر حق بن سجد و شصت یوم است هر یوم آن مثل عمر و بن
 و در آن زمان و بر او نماز بدین و ابرو و تمام نموده اگر نماز او ترک نماید و نیز احوال و ویران نموده و احوال گوید که این چند
 حدیث که مذکور کردیم در مسال و جامع الاخبار و انوار و غیره یاد کرده نموده اند بر فرض تسلیم کل اینها هر وقت بر تارک
 نماز دستها باشد و عرفا انرا اسلال دانند و در این صورت مرند و بخیر میباشد و عفو یافتی که ذکر شد سه او اوان متذکر و با
 بقول صاحب انوار از روی استخفاف و سبک شمردن و سهل انگاری نماز او ترک نماید که واجب بر مستحل میشود و مخفی نماید
 در قلان نماز بر در قسم است چنانکه سابق برین اجرا لا مذکور کرده بکنی انکه ترک نماز و احلال دانند با عدم احتمال شبهه
 حرام و مانند قرب عهد او با اسلام و بخوان چنین کس محکومست باینکه او این با مرند قطریست با عمل حرام و خطریست از آنکه
 منوالد باشد در حال اسلام اعدا و برین او چنانکه معترض به فاضلان و صحبه بدان و غیر ایشانست من غیر خلاف بر فرد
 بعد کافر شده باشد یا نکار یکی از صف و زیات دین مثل قتل چنین کس واجبست بر امام علیه السلام و تابعین و ائمه سنی که هم
 نمیکند در کتب توبه هر که در علی الاشتهر بقرائن و ظواهر شرع قبول نمیدانند و محکومست بجهانست شرعیه و هرگاه در او مسلم
 باشد یا با تغریق نموده یا انرا ایشان وعده و قات نکند و در عطا انکه مدخول بهام باشد علی قول نبوی عند الاضطرار
 میراث چنین کس کفر بضر الله بن او ترفعت میشود اگر چه حق باشد او انکشته باشند بلا خلاف که صریح فی الرضا و اما مرند
 نیز آنکه است که اسلام او در دین باشد بعد از کفر مثل اینکه منوالد شده باشد بعد از اینکه بید و ما در او کافر بود و در این اسلام
 اخبار که در بعد از آن رجوع بکفر نماید یا نکار یکی از صف و زیات دین چنین شخص را که توبه میدهد که توبه بکرم اسلام
 میباشد در ظاهر و باطن و چون سایر مسلمین خواهد بود در الاقتل او واجبست و این حکم مختص بر دانش و امانت آن که مرند
 شوند با مرند و قدر با مالی دین حکم ایشان اول سنیابه است هرگاه توبه کردند محکوم با سلاصند و توبه ایشان در ظاهر و باطن
 و قبولست و هرگاه امتناع نمودند که شرع مجوس بنمایند و او در اوقات نماز بنزد و جمیع پشت شک میگیرند بر او مثل آنکه
 از ما کول و مشروب بقدستد من با و میدهند و باس خشن در وقت او پیشوایانند تا او توبه کند و دیگر از اسلام تلاوة
 است که با وجود اعتقاد بوجوب عصیان از نماز بدین خاک شرع او را از بر میکنند و هرگاه بعد از تقدیر بنزد نماید باز ما کوشش
 شده و میکند و در سبب چهارم علی اختلاف بود و اینک شد و در چهارم خلافت نیست که قتل او واجبست بعد از آنکه در ضمن خبر
 نمود او را این کیفیت که عذر در صلوات است تفریح بود و مولد داشت و ظاهر شهید بود و کسی دعوی انجام نموده است بر شکر

فان كان الصلوة

فان من هذا حكم بامروان يعني بعد وقوع تغيرات بنوی گذشت و بعضی از علماء و مجتهدین عصر گفته ظاهر است و اونی
 که شده اند نماز احکامی و شرط طهست و با وجود این تقصیر میکند در تحصیل آنها و همان نماز با خراج حرف از نماز
 که عادت کرده اند بجا میآورند در حکم زیور با اول الصلوة بالترتیب مشارکند نقل ایشان بنزد مرتبه چهارم و اجابت با شکر و شکر
 مستقیم است اشتراک مقتضی کالاتی لا یجوز الا قبل ان یغسلوا و غیره میماند شرایط و افعال و اجزاء صلوة حدین و چیزی احصا
 میتوان نمود و تحصیل آنها و کول و موقوف بر کتب و سایر مبسوط علماء اعلام است و لکن اشاره ببعض از آنها بر وجهی است
 که جامع در قانون افعال و شرط و اجزاء نماز باشد که اجماع منقول از قول بدان واضح شده باشد و در و با این است
 میشود تا طالبان صالحان که درین مبین عدم معرفت با آنها داخل نمیشوند و نادانان صلوة نمیکردند اول دفع است مراد
 از نیت در این مقام است که وصلی در بین شروع نماز قصد نماید که این نماز معتبر و اجعل با تویم پیغمبر امثال ارضی و
 فالله جل شانہ و غیره در این طریق نیت است و بعضی از عوام را گمان اینست که نیتشان لفظیت کبریا تلفظ است
 نیتکام شروع کردن بوضو و غسل و نماز و غیر این هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد یعنی اعلی امثال اطاعت
 رضای الهی و نحو اینها نبوده و تصور میماند انفعال که احتیاج به نیت دارد و کل این تکرار و تکرار شده باشد چنانچه با جمیع
 لغوی پیافیه است و ثمره نیت ظاهر در عمل است و عمل از شرع و عبادت است و او را و کسی که نماز با وضو و غسل و امثال اینها را
 محض حاجت و عادت نمودن بعمل آورد نماز او صحیح نیست و عبادت عادت مانند معرفت و سعی و غیره اوصی و حکمت شرعی و محبت
 عادت نیست که اثری بان مرتب نمیشود اگر چه صورت نماز با جمیع نیت و با احتیاط با بدای نیت بعمل آورد لکن درین
 صل قصد نیت و امثال لفظی نبوده باشد بلکه همین عادت نماز را بگذارد و با احتیاط با بدای نیت بداند یا نبودن قصد نیت
 چنین عبادت باطلست بلاکلام مثل اینکه شخصی طریقه الصلوة باشد و هر کس نماز کند پس کسی بخانه او وارد شود و بگوید که بیا
 بصالحا بایدهم و صاحب خانه برای همین غرض وضو بیازد و در برابر کسی قصد نیت و وجه نماز شود و در خاطر بگذارد
 که نماز واجب پیشین میگذارد از برای رضای خدا و جمیع اعمال نماز را بجا آورد با آنکه نیت بان معنی با جمیع افعال صلوة بجا آورد
 مع هذا نماز او باطلست چنانچه معلوم شد که آن نیت نیت و نفعی ندارد و هر طریقی نیت عبادت است از تفسیر قصد اخلاص که نماز
 صل هر یک از عبادت مثل وضو و غسل و تهو و تکوین و غسل و امثال اینها بوده باشد و اگر در نماز این عمل قصد داشته باشد
 و از روی محرومیت و عادت عمل را بعمل آورد باطلست چنانچه شخصی قصد غسل جنابت بخوام و در وقت
 فراموش کند که جنابت است و قصد بگریب فرو برد و در وقت ادا نیت غسل نیت غسال کرده و آن سر بآب فرو برد و غسل
 جنابت نیت و اگر بخاطر داشت و با نیت بگریب فرو برد و غسل کرده و نیت قرب را داشته چند لفظ در آنها بوده غسل صحیح
 نیت با معنی نیت است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته اند که اگر ما در تکلیف میگردیم که افعال را
 نیت بکنیم تکلیف ما الاطمان بود خلاصه نیت عبادت از الفاظ و معانی را اگران نیت بلکه عبادت از ادای حاصل است
 اگر قصد اخلاص بوده صحیح و اگر نیت با قصدان قصد با نیت و باطلست و معنی نیت تلفظ بلکه کرده است و در این
 پویمه و اگر ایشان با لفظ نماز بقصد آنکه با لفظ نیت است شریع خواهد بود لکن موجب بطلان و فساد عبادت نیست
 مگر در صورتی که فرض شود انفعال محفوظ از آن بر قلبی که شرط صحیح عبادت است لکن این شرط باطلست در عبادت که نیت نیت
 باشد و در آن باشد بلکه در عبادت انفعال از آن ممکن نیست اگر ما فوط را همین نیت بگویند و ادای خالص نیت و امثال این
 وقت داشته باشد با وجود این ایشان با لفظ نماز باطل صحیح و بی نیت باشد که تصریح بتلفظ من الا واحد و با عبادت از نیت
 که ادای بر اقدام عبادت قصد تقرب مخلوقین بوده باشد خواه بجهت اینکه در خوب دانند یا بر لسان بکنند عظیم او را منظور یا
 باشد یا آنکه او را چیزی دهند یا آنکه اجابت نمایند و گفتند او این معنی موجب بطلان عبادت میشود عمل المشهور المنصور
 عند علماءنا من غیر ما یعمله سلفنا المریضی روح کامل شده اند که صلوة هر چه غیره مقبول است یعنی احتیاج بقضا نیت لکن

و نیت

و نیت

ثوابی که مرتب میشود و اولی و او را شهر بطلان و وجوب قضا است. خواه داعی بر عبادت محض این باشد یا غیر این
 جزء داعی قرار دهد مثل اینکه منظور هم طاعت الهی جل شانوه و هم تقرب جستن بخواه و چنین بود باشد چونانکه بدت بعضی از
 مشایخ و صلواتی ظاهری اند که برای توستای برآورد و جویه بر و صلوة اجاره و ایشالی بنها برآورد جماعت علماء و قضاة از ایشان
 حاضر میشوند و خودشان را با ایشان بنمایند اگر چه بیها تیر مستلیم بنشد باشد و همچنین است احوال جمعی که از راه تعصب هوا
 خواهی ناپایه محض اعتبار با برای اینکه اگر ارضاء اتفاق افتد طرف دیگر او نماید و مانند اینها از اغراض فراسده که اگر داعی یکی از اینها
 باشد فقط صلوة باطلست و قضای آن واجب است. از آن سده افراد بسیاری از بعضی از افراد از اجنبی از علماء متوجه شده اند
 و قاضی مجلسی روح نیز ذکر نموده مثل اینکه بعضی بد نظر احوال دنیا عظیم و بزرگت شیطان از او نظر از نیت داره و محتلف
 صمیم قلبش را کرده پیوسته فکر و خیال او متوجه تحصیل آنست اگر نیت شود که نماز هست که هر که میکند فالش را به پیش
 البته بان مبادرت بنماید و اگر نیت شود که نماز هست که هر که میکند صدقه نیت بخت با او میدهند مطلقاً و غیب
 بنمایند و اگر همان شبانه روز برآورد از جهت این میکند که مبادا مردم با وی اعتقاد شوند و مالتش را بگیرند یا خدا مال او را
 مسکیند قاصص گویند یا مثلاً در روز شنبه یا شرمه رمضان اهل و عیالش را روز سهیمند یعنی اطفال در آن جهت نیت
 نکشیدن از ایشان را نوبت بمان نبودن نماز او را بد اعتقادند و نیت و با از سبب و جهت طاعت بود روز سهیمند یا نماز
 میکند عبادت او را اگر غرضش از مطالبی باشد فقط باطلست بلا کلام صاحب این حالت تا اینحال با و هست اگر چه
 باشد مال پرستش و بود او مالش نیت تحصیل مالتش و جمع مالتش را و باقی نیت آن حدیث نبوی صلی الله علیه
 و آله فرموده ملعونست هر که بپرستد و بنارد در هر آنرا که هیچ کس در بنارد در هر آنرا سجده نکرده است بلکه این پرستش را و
 و یک شخص بد نظر احوال چندان اعتبار ندارد جاه و اعتبار و مطلب و اینها معشوق خود ساختن و از پی معشوق خود میگردد
 هر جا که از اینها بد بان میل میکند و در جمیع اعمال خود ملاحظه نماید که اگر چه نیت اعتبار در بنیای او هست میکند و از آن میکند
 متعین عبادت است که در ثوابان نوشته باشند که در نظر داعی بر پیشورد و بزرگتر میگرداند از اینها بود و اگر صاحب نیت بد نیت
 مشاهده میکند چون جا که معشوق از دست نرداوی بندد با و میل بنماید و انصاحب نصب فریب بخورد و کان میکند که جان
 کالات او است و چون از در اعتبار ساقط شد و مطلوب و از آن مفارقت کرد و بدگری پیوست بجا نیت بگری میکند
 حق بنحی و ثوابی که خدا پرست و جای پرست و بنای پرست از یکدیگر میگردانند و اهل حق را در اعمال احوال فقیر منکوب میداند
 و مال و جاه اهل باطل بنماید چنانچه در حکام استیلا در دولت اسلام چون در بنیادین در یکجا جمع بود اعموان و انصار و پیار
 شدند و بعد از وفات حضرت رسالت که آمد شمنان دین رسید بن و دنیا از یکدیگر جدا شد پس طلب دنیا طالب نیت شدند
 و طلب جانب حق ماندند و همچنین در زمان استیلا حضرت امیر المؤمنین محمد زمان ابن ابی طالب حسن بن علیها السلام صاحب مرتب
 مثل تیر سابق است و اغراض فراسده نبوی دنیا است و این چند فرد بر سبب مثال مذکور کرد و بعد بعضی از این افراد ما ضیوعاً و اعلا
 مجلسی طاب ثراه ذکر نموده خلاص نیت عبارتست از محض داعی آن قصد و اراده کردن فعل است و معتبر است در آن اینکه قصد بخوا
 امثال اهل خداوند عالم باشد یا اعتبار با اینکه خداوند عالم اهل آنست کلامشال را و کرده بعلت عظمت و جلال او با اعتبار با اینکه
 فرمان برداری مثل شکر و جزاء بعضی نیتها ای و باشد و با اعتبار تحصیل رضای او امثال اینها و انانی از خوف عذاب
 طمع ثواب است مثل عبادت عبد و آنچه اعلا مان هر امثال اینست بلکه هو طرقتا و این است چنان طلوس باطل دانستند
 در قواعد بطلان از هر دو صورت نسبت با صاحب داده لکن جمع کثیر از محققین خصوصاً متأخرین حکم بصحت نموده اند کما قال فی
 الترحیم الکبری چه حکم بطلان خلاف ما استفاد من الکتاب السنن الثمنا و استیلا که در شرح فرموده و انوار غمایت ذکر شد معالو
 است که عبادت در نیت اخلاص و طهارت است که عمل خود را از ملاحظه نیت و عزم و تحصیل منصب میرساند خند غرض از روی غلو
 ایشان باشد و گاه در مقام خوف و خوف عظیم برایشان غالب است عبادان از ترس جهمت میآوردند و گاه و جای ایشان غالب

بدرستی
در بیان

و برای طرح بحث هر آنکه میگوید معلوم است که تکلیف گذشتن از غیر نسبت به آنجا که تکلیفها الاطاعت است اما این
 عبادات در صورتی قتل شد بر آنکه اگر غیر خود را بر آنکه طاعتش در حضور او است و طلب ختم بر او
 خود اگر بر این بجا و وقتا که غیر خود را بر آنکه طاعتش در حضور او است و طلب ختم بر او
 وضو و غسل و نماز و مثل اینها است و اینها در آنجا که تکلیف است در وقت خلوص عبادت و واجب
 آن زمان در این لحظه است که هر چه در این عبادت صورت بخورد در وقت اگر مع هذا الخطای بالهمها ادا حسن و خالی از غلطی
 بود لکن قصد ختم بر او چون در این عبادت هر چند در بعضی از عبادت باشد از وضو و نماز و غیره او قصد
 از فراغ از عبادت مطلق نیست و چه معلوم است و چه معلوم است و چه معلوم است و چه معلوم است
 شدن با آنکه از این لحظه که باطل باشد در وضو و نماز و غیره او قصد ختم بر او
 مثل تبر و نحو آن در آنکه قصد و اصلی آن است عمل باشد از این عبادت و در آنکه وضو و نماز و غیره او
 باشد از آن بعد از این که در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 اصحاب است و فاضل قیوم در آنکه در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 نوبه اند که بعضی از علماء در صورتی که هر یک از اینها را در وقت مطلق باشد از آنکه در این عبادت
 است کافله تمامه الیه و الایة بقوله و الله اعلم بالصواب و در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 نسبت به اول تکبیر ضعیفتر است استحضار آن حد و اول تکبیر است و آنها تکبیر است استصحاب نیست تا آنکه تکبیر چنانکه
 هر آنکه است اگر چه ظاهر و عظم خلاف آن است و هر آنکه در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 جعفر و غیره در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 جوی که در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 علی الظاهر المصريح بل في الكلام جازا فان تذكره في جموع بر مقارنات معنی از جمله هم میشود و معلوم است که بخورد
 صلوات محقق میشود و بشرح تکبیر و تکبیر در صلوات است بالأجماع در وقت که وقت مقارن اول تکبیر شد مقارن اول صلوات
 میشود و هر آنکه در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 است و با این معنی که از این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 و علی التقصیر باینکه این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 صورت نیست که در اول دخول شب تقدم به وقت با این باشد چه در وقت طلوع فجر و چه در وقت صوم مقارن بان مسلمان
 است و این هیچ وجهی در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 شایع و هر آنکه در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 نماز چون زاعمال است و در قوله علی المسلم انما الاعمال بالتكثير چون با سبب است و ظاهر است که او را نه نمیشود و چه
 تا آنکه از این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 صلوات و لکن در آنکه در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 بر این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 خارج از حقیقت است و هر آنکه در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 از این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 فصل پنجم در آنکه در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت
 وضو و غسل و غیره در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت در این عبادت

توبه

قد های ایشان را سوختند و ایشان بنی خود بساجده رفتند و وی ایشان را سوختند که وضو را تمام و کامل بجا آورند و دستهای ایشان را سوختند که بعد از نماز بر سر ایشان برسد و ایشان را سوختند که بسپا قرآن بخوانند و غیر آن چیزها از چشم ایشان گوید ای اشقیای چه کرده ای که با این اعمال مستحق جهنم شده ای ایشان گویند که ما کارهای خود را از برای خدا بکردیم در این روزها گفتند که خود را از کسی بگردانید که کار از برای او کرده اند پسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرزند خود را وصیت کردند با کتفه راست علامت است چون تنهاست در عبادت کسل و سستی مینماید و در روز مردم در آن روز عبادت مینمایند و هر که که میکند و توقع دارد که او را بر اهلان کار مباح نمایند علی بن ابراهیم پسند خود را وصیت کرده است از حضرت امام محمد باقر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسی که برای مردم نماز گذارد او شرکت و کسی که زکوة برای مردم دهد او شرکت و کسی که در راه برای مردم کبره شرکت و کسی که حج برای مردم کند شرکت و هر که فرمودند خدا را برای مردم کند شرکت و خدا قبول نمیکند عمل با کتفه راست و او نیز کلینی رح با سنا و خود از حضرت صادق روایت کرده که هر که برای شرکت بدو شرکت کند از برای مردم کار کند و زورش با مردم است و هر که از برای خدا کار کند زورش بر خداست و نیز پسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که هر بنده باطن خود را نیکو کند و وقت خود را دوست کند نگذرد روزی چند مگر آنکه خدا نیکو او را بر خلق ظاهر گرداند و هر که باطن خود را بدداند نگذرد روزی چند مگر آنکه بد او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که اندکی افتخار از برای خدا بگذارد از آن بر خلق ظاهر سازد و کسی که بیای از اعمال را با نیت بدین و پیمان و شبهها بقصد نیکو کند از آن عمل او را در نظر انبیا است که ایشان را منظور داشته سهل و آسان نماید و آفات و اخبار و بیباب بسپا است و در آن روز غایت غایت روایت نموده اند که آنجا فرمودند بدین سنی بنده وقتی که فعل خیر در جوف بیت خود نماید جناب اقدس الهی یکی بر زمین میفرستند در صورت آن مرد و خیر میدهد از حال او و میگوید فلان چنین و چنان از عمل خیر میکند و وقتی که گناه مینماید در جوف خانه خود ستر میکند خداوند عالم سرتیبه و قوی باز نمودن و اتفاق ملک میفرستد با وضو صورت آن مرد خیر میدهد تا آنچه میکند در جوف بیت خود چنانکه در هر زمان او را امثال این امور در پیش آن اسفل و بر زمین بسپد و شبهه بدان نیست و در آن روز روایت شده که روی در بینی امر آنبل بود گفت و الله عبادن بجهاد میگردانم که کسب این مذکور شوم بی بالست و افواه افش و شوهر که هم چنین و آنکس که داخل مسجد میشد او بود و آنرا که بود که از مسجد بیرون میفرستد و اینها هم صایم بود و اخطار در ایام نمیکرد و بیعت طویل بر بیعت میگردانند و گفتند که از قوی و سزاوار اولی آنکه میکنند بعد از آن مدت نفس خود خطاب نموده و گفت که هر آنچه میگوید عمل خود را بر اوصیای الهی مینمایم و نیت فاسد خود را تغییر دادی از آن زمان هر چه میگویند مگر آنکه میکنند و هم کند خدا فلان خا بد را این اوقات بسوی خیر اقبال نموده و در آن کتاب نقل نموده که حدیث کریمین لوثق مشایخ من که روی بود مقدسش میبشد که در عمل خلاص عمل آورد و در آن روز نماز کند جمله فکر در وقت در طرف جلد مسجد میبشد و است احد بجانب داخل نشود و مشب با تخم مردم و عبادت خدا را در آنجا میگردانند آنچنین وقت در طلبه مطالب گزانت و در طرف بیرون مشربع بیبانت و در بدان اشنا که او در صلوة بود احساس داخل نمیشود پس در روز وقت داخل اولی آن مشربع در حال عبادت بدان لپانه مدتها چند مدت تمام در عبادت کردن تا الی شمار چون با روشن گردید نظر نمود که در بیبانت داخل است و با کتب و دستها داخل شده از خوف مطر و آن درین نفس خود خطاب کردند که من فرزند نمودم از اینک مشربع نیکم بیبانت پروردگار خود را در این مقام و در آنچه شریک نمودم در عبادت او کتب پام را در آن بر احوال من فرود است که در قیام آنستش بهتر از آنکس که در خانه استش و در شکول و تبیان الحاد نقل نموده اند از بعضی عباد که سی سال صلوة خود را افاده نمودند از بسبب اعراضش پسندند گفتند که ما از برای خود را در مسجد در صفت اول و نام میگذاریم پسندیدیم عبادت خدا را تا آخر شده پس در صفت دوم در صفت اول ما نبودیم و صفت ثانی ایشان در صفت اول ما از کردیم عارض شدن بخت از مردم برای اینک در این صفت دوم میدهند و دانستیم که در صفت اول چون باعث متضرر من میشد و بسبب متراحت قلب من میبود من جهت لا اشرف من بان شایب بوده ام چنانچه از تمام کج صلاوة من بد این مدت مشوب بر با بود و در قلب من این بود

توبه

که در راه بیفتند که از سابقین بجز این نباشند فردی طاعت ناقص من موجب مغفرت نشود و اضمیم کرد دعوات عصبانیت شود و در حقیقت بد است
 و با در آن حال بنیاد قیوم و غماض است و که علی پیش و اذاعمال که ساله از او باشد و مخالفون از آن چنان حکما می نمایند که اعمال ایشان هر چند
 و بپایند که در لغت حشمت از آن مبدل است نه آنکه بگوید که قول تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآتَمَّتْ صُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ یعنی ظاهر شود از برای ایشان
 بدیهای آنچه کرده اند از آن اب رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند از تقسیم این اسفرونده های اعمال حسبه و احسان فواید و هایت
 گفته است الْحَسَنَاتُ جَنَاتٌ كَمَا وَصَّيْنَاكَ فِي الْآيَاتِ الْكَرِيمَةِ و غیر آن نیز ذکر شده و قال تَمَّ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآتَمَّتْ صُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ
 آنجا که تَمَّ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآتَمَّتْ صُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ یعنی آنکه در آنجا که
 ایشان در دنیا کانی بنیاد ضایع شد چنان پندارند که علی بن ابي طالب چون در دنیا کانی بنیاد ضایع شد چنان پندارند که در دنیا کانی بنیاد
 چیزی نماند قریب پندارند که سر پای به هم پیوستیم پر کار صفت عاجز و سگشته نرم و شاک عالی که خواص نیک بدان نیت و باطل است
 که مثلاً روزی یکبار کسی که کل شرب با او مشاغل بود و برساند و در ای فقط این بوده باشد با این که روزه گرفته عدا می جای بود که کل است
 و شرب کند و باطلها را نماید که صایم است غیر مجرب با بقصد روزه اش باطل می شود و کلام اگر چه در وقت نیت روزه خلوص را داشته
 باشد چه استدامت حکمی را بعمل نیاورد و حتی اگر از طلوع صبح تا الی الغروب گذراند هر چه مشقه باشد علی الاظهر با استناد قرص است بنا
 بر قول جمعی که اگر درین بین یکبار قهقهه یا جمل آورد روزه اش فاسد است و همچنین است که اگر کسی که معتق روزه یکبار برای استعمال روزه مؤنه آن را
 بجهت و خلاق ایشان با اگر اه داشتن معتق از معتق پس او را از آن نماید بر اما مثال اینها قطعاً کسی صحیح می رود با سفر و یا در نماز یا در آنجا
 ساله شود بجز یک سفر یا بسبب بیخ ملامت مردم صحیح نیت او یا صحیح با بر با روزه پیوسته است که در معرض او شده با بر او فراد از عدا با طلبکار
 خود یا بر او فروشنده ای که بدان سفر بیرون رود و در جای دیگر بیرونش نمیرسد با بر او بیخاحت و نزهت و مانند اینها پس در عرض
 هر یک از اینها اگر صحت مستقل و باعث حقیقی امثال از این نوره علی باطل است و بعضی حکم بنیاد نموده اند که چه با تبع باشد چنانچه
 مذهب علامه است در آنها پیش و قواعد و اولاد و غیر الحققین در شرح و تفسیر الشهد و بیان بجهت فواید اخلاص نیک شهید بود و او
 احتمال داده که اگر قصد فریب مقصود با لذات باشد و باعث حقیقی امثال بوده و مقصود با تبع عبادت صحیح است و اگر مقصود
 با مسامحه عبادت باطل است و با این قطع نموده شیخ در ميسوط و محقق در منبع علاء در تفسیر و با بجز اکثر اصحاب و هر که داعی که
 از هر دو باشد با اعراض علیاً از محققین باطل است از آنکه در مرسوم کرد بدحوال کسی که تجمید میکند بجهت حسن ظن رسانیدن فدا
 بر او برای دفع نقاسر و نفس خود را در ارباب هل و عمل خود شود که در نزد نبرد در قافله با دروغان با کسی امامت در عین میکند با روضه می خواند
 و مقصود شجرت مال و جاه و پادشاهی است نه طلب خدای الهی و علامت در دنیا بود نشانی است که اگر کسی که اینها را در اول و آخر و اعلم است
 و در راه امامت با عظم میکند نمیکنند و در اضمیم می شود که مردم بر سر او جمع شود بلکه در صد از آن می شود که هر چه در دست
 نباشد تفسیق او را می نماید و اگر از آن رفع او نشود پای تکلیف بر میان می آورد نفوذ با الله من شره را فتنه است و شهادت اعمال آنرا که با کلام
 اسم آن بیچاره را از ساجدی که وقت عام و مستی است منع نماید مگر ای از آنکه فضا خلیل عشاق نیت از او ز سجد است و غ
 نکند دیوانه عشق را هر چه در سال از خود بر کند و در خچر محبت و اگر منظورش طلب فضا الهی بود و روح شویق است
 با او سر کرده و در شکر خدا را باند که در چنین شویق فرا بسیار شده اند و حال آنکه اجتماع مردم را چون در خود می بیند سر و روی
 میشود و چون در هر ظاهر و امامت و معطل می بیند با وجود اهل بیت و طالبان نکران فضا حدیث بود نشانی است که مردم از سر و صورت
 شوند و منصرف کردند و بر این انگیز جمع شوند و در انوقت نزدیک میشود که در خوشی و روان نماید با وجود این که باید شکر خدا را کند
 که خافش از این بر عظیم راحت کردیدی بگویند دیگر چه افتاد مع هذا شیطان و سوسه میکند که از ثواب امامت و عظمی و قدر مردم
 مسکین بیچاره ثانی ازین میشود که انقباض او بعمل حق و تسلیم بر افضل و امن شواجر جز از آنست که خودش بتکلف تمام تمام بران نماید
 پس چنین کسی که این خط نیت و فضا خود را بکند و خود را چنین با بد معاوشن میشود که در امامت و عطا خلوص نیت نداشت و شیخ
 بر او در این راه و هبت است و در کشته و عبادت گذارند که در این راه باطل از ثواب جماعت و عطا امامت مردم و عطا کرده حکم

۱۰۱ کرم اقبال دونی یاد کرد عیون مجت من بیدار کرد بران درگاه خواهم داد ازین دل مسلمانان را فریاد ازین دل دل شوی به شکل قرآنی
 چنگار دل دیوانه اشفتن کار به ولی کوان خدا شرمی ندارد زدی خلق از می ندارد نفس این دل دیوانه مستم درون خانه شمشیر سیم
 قریع بر من معرفت حقیقت اخلاص و عمل بان بحر بی است غرق شده است و غافل بنام کر شاذ و نادر چنانکه اعظم محققین ذکر کرده
 اند و شاهد است برین قول قوله تعزیرک لا تخونینهم جمعین الایجاد که منینم المخلصون و طلب موفق و تسد بدان خداوند عالم جل شای
 باید نمود الصمد لله ولا حول ولا قوة الا بالله و اینها خلوص نیت در خواندن قرآن مجید شرط صحت است پس اگر قصود ایشان از خواندن
 حسن صوت و جلب غواهد و حظوظ دنیوی بوده باشد شمره بیبر از صحرای از غمت بدی از روی انبرایه و حاصل نمیکرد چنانکه در کتاب
 چند و عشر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که قرآن قرآن بر سه قسمند یکی شخصیست که قرآن خوانده است و از راستی
 نیبای خود مکره است و سینه جلب غواهد و اموال از پادشاهان گردانیده و بقرآن بر مردم استظاله و زیاده و لغز میکند و شخص دیگر
 است که قرآن خوانده است و حرفت از حفظ و ضبط نموده و در مصداق مشراعیع ساخته و همین در راست کردن قطش
 میباشد خدا اینها عشره و ثبات حاملان قرآن بسیار کند و شخص دیگر است که قرآن خوانده و در راه قرآن دایر و در راه خود گذشت
 و شبها بقرآن بیدار شده و بسبب زدهاقت ماند و بر روی داشتن و بقرآن بر پادشاه است در مساجد و جاهای نماز
 و در شبها اهل و از رخت و خوابش کرده است بسبب قرآن پس برکت اینهاست خداوند عز و جبار و رفع مینماید بلاها را و این جماعت غلبه
 میدهد سلیمان را بر شیمان و این جماعت حق تعالی را از اناسمان میفرسند و انصاف اینهاست در میان فلان کثیران که در آخر از
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر کفر از اینها خواند با خواندن قرآن حرامی باشد با عیب دنیا و زینتهای از برای قرآن
 کند مستوجب غضب الهی در نکر اینکه نوبه کند و اگر پیشوایان و بزرگان قرآن بر او بیعت خود تمام کند که او را اندر مینماید و اخبار
 در این خصوص در کتابی بسیار آورده شده حکم شاعر حسن حضرت قرآن نقاب نکر بر اندازد که دارالملک است همانرا مجرب باید از غوغای عجز
 کران این نصیحت نیست جز عشقی که از خورشید بر گرمی نباید چشم نهایی نیای طبع را طبعی چون کرد انصاف رخ پنهان نیای دیورا
 دیور چون کرد اخلاص و پیدای چو عین است خدای مکن چو در لایان کفشت باید کوفته چینیان احرام و مکر خفت در طحا بدانکه
 اعظم اعمال آخرت طلب علم است چنانکه لایق است با اشد که عالمی از او سبب نیای خود سازد و از جمیع اشقیای بدتر باشد چه
 خلوص نیت اکثر طایفان آن ندارند و غالی و این زمان تعلیم و تعلم ان بربک تحصیل با صرف شده انظلی با صفت حب جاورد
 و محبت ظهور شهرت و رفعت و اگر نقل نماید بدانند که باعث ازیر است و بطلب عام حب جاوما و شهرت و انتشار و صفت و لذت
 استیلا است نه نشین سندان اسلام و مقصدش از وقت معام و همیشه در انفس واحد است از افغان او که اکثر علما و احسن حالا
 و سد و مردم با نالمانه اشراق و صرف کردند و در نزد اندکی که اجتماع نمایند و در احکام قضای خارج باعث و نندیش و در اخذ معالم
 بین مینماید و جوع کنند پس اگر کمال شقاوت نماید و از متفرقین مشتمل نگردد و کمال احرام و تودد در بیان انکس جعل آورده معلومست که
 خلوص نیت داشته و الا یعنی اگر تفویض با حوال او بهم رسد و عداوت با او نماند اش و با کمال از او منصرف شده و در سینه دیگر جمع
 شده اند غایب بحث نیت و ظاهر در عالم او برای دنیا بوفش بلور و پیشود و نعم قال الشیخ الیهنا روح فان و حلو او بیست این تقدیم بود
 کان بود سر او غلبت پس تو بمر اظهار فضیلت معرکه ساختی انانی اندم بلکه تا کتبا چند ساز بمرام خود با صد فتنون او وقت
 دام خود چند بکشای سزایان لاف چند لب لکراوند کوان نه فروخت حکم امانه اصول شرم بابت انضام و از رسول اندک
 و چه بدای قول تو این دیار در صورت مقبول بود درین کفری نیشنا شد در عرض پس در سانه جنس المرض است و کفر و نیش
 تاخت آنکه خود را ازین موضع از ساخت و شیطان با نوا و غوا مینماید و در نفس خود و مجال میافند که عمل من از غشت و در تحصیل
 و نند پس جزضای الهی منظور بندام و کاشف کند بلهها است کذکر شد و در ظاهر انکس سوخته داخل علما و در معنی اخلاص
 اشقیای باشد و چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بالتمام خداوند جل جلاله تعزیر نیت انقوم بیدای خیر و علم و برقرار
 فرموده اند ان الله یبدها الذین بافوا لا یخالی لهم فی شیء و دعای تعالی حضرت مینماید این در ایامه که خدا در معنی از دنیا

فایزیا

برای ایشان نیست و غیر اینجاست صلی الله علیه و آله فرموده ان الله یؤتی هذا الذین بالرجال الفاجر یعنی جفتعلی را یابد میکند این دنیا را بد
 تاجری و امثال این علما داخل این قومند و علم و عمل ایشان بجز آنست که در آنست ایشان نباید مظاهر بی علم ایشان
 دین میشود و حدیثین زبورین برادران و انوار غایت در باب علما و فضلاء که خلوص نیستند از دنیا و دین و هم ما قال شیخنا الیه السلام
 ایها النعم الذین علیکم درسته کما اصابوه و سوسه مگر که این کان من غیر یحب مالکم و الذی اذی الخوی نصب غاسلوا و ایاکم
 عن اوج الفواد کل علم یمن یخرج المعاد و در بیان مثال بقوم متشبه بعلما و دخول باسم ایشان من غیر استحقاق و بیجا افتاد
 شده که ذکر آن بیجا است نسبت فاضل بعلی طاب ثراه من زجر عیون و ان ایست که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است و است که
 حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرموده که هرگاه مردی را به پند که نکو نماید عیال و طریقه او و بیاید از دنیا اهل خیر میماند و بد
 گفتن ملاحظه بکنید و با حیا طمع میگوید و خضوع و شکستگی در عیال خود اظهار میآید در نزد و هر چه را در امور میگوید
 که کسی عاجز میشود و او طلبی بنا و در کسب شدن محفاتی برای مستحق نیست و بقی نفس که در دل او هست پس در بر او ام و تله محض با ناسخ
 میگرداند و مردم را بسوخته بظاهر نیک خو میفریبید چون مال حرامی در دستش شود و در آن میافکند و اگر ببیند که مال حرام
 که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند تا از فریب و راضی و بدتر از آنست که خواهشهای خلق مختلف میباشد چه در دنیا
 که کسی از مال حرام چه بد که بیجا باشد میکند تا اگر مجرم دیگر از مشبهات نفس میرسد ترک میشود و اگر ببیند که از آنجا این عفت
 میورزد تا از فریب و راضی و بدتر از آنست که خواهشهای خلق مختلف میباشد چه در دنیا
 بنا و ان فاسد میگرداند و با او از آن چیزها نیست که بعقل خود اصلاح میآید و اگر عقلا ترا هم بین باب دنیا و دین و فریبش غریب تا
 انکس ملاحظه کنید که در هنگامی که هواهای نفس بر او غالب میشود تابع افهامی است تا با عیال ببیند که چوشت محبت و حوش
 او از برای پاستهای باطل و مطامع مردم بودن و زهد او در دنیا است و باطن او در دنیا است زیرا که در دنیا مردم جمعی هستند که با
 کار دنیا و آخرت و دنیا را از برای دنیا توله میکنند و لذت و باست و معتز و چون نزد او بیشتر است از لذت اموال و نعمتهای حلال پس
 لذتهای حلال را ترک میکند برای باست و بزرگ و اعتبار بعد از آن حضرت را خوانند تا این که فرمودند پس برود کار او بسبب
 کردار او منع لطف خود از او میماند و او را در طغیان او میگذارد و پس او حلال میکند چه چند را که خدا حرام کرده است و حرام میگرداند
 چیزهای را که خدا حلال کرده است بر او نیست که هر قدر از دین او که فوت شود هر گاه سال باشد بر او باست صیابی که قوی و
 ترس الهی و برای تحصیل این مردم ظاهر میگردانند پس این گروه جامعانی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است و ایشان را لعنت کرده است و بر
 ایشان عذاب خواهد کرد و مهاجرانند است و لکن بر دشنام و بر دهن بر من روان کپیست که هوا و خواهشهای خود را با لجاج فرموده خدا کرد
 و قوی خود را در رضای الهی بر نشاید و بداند که بعضی و راستی اگر خوار و خضعت باشد عفت عنابدی اخذ است و عریضه کسب بطلان
 میرسد زود منقضی میشود و بداند که اندک مشغلی که در دنیا با او میرسد برای تابع حق بودن او است و بیاید عفتی بر نشاند در بعضی
 هرگز که منکر و زوال دارد و بداند که خوشحال سرور دنیا که برای مناسبت هواها و خواهشها خضعت و میرسد زود او را میگذارد
 عذاب که انقطاع و نشانه اندازد و اینچنین که بر دست تمام مرد دنیا و متشاک شود و بیروی طریقه او یکدیگر است و بعد از او تسلیم و بیاید
 او از دنیا که خداوند نمیشود و حاجات او بر او رسد است هیچ آنکه در کوی فنا اگر در چه باقی با خود بدم و هکندی باقی مگر چیزی
 منزلت وجود کسوی عدم با چه باقی مجرای عاقل عارف که تمام و لغوی حضرت است از حضرت شریف خاندان و علی و ان و بیاید کمال
 و کمال حاصل میشود و مکتون خیرش در تحصیل علم و باست تصدق و نصب فدا و قضاوت و ندادن و لغات بر خود شایع و ظاهر میگرد
 پس بدینها صاحب خود متظلم شود چه ضرر این کان بیفایست و خطرات چه در بیجا است بلکه در میان احوال و در عاقله و کار
 نظر بیجا اندازد و پیش از آنست که خالق عالم را ملاحظه کند تا آنکه در میان و از آنکه پیشان نکورد که چه در عاقله و فریب و چنین
 خصوصاً در زمان سعی جتد و جتد نبودن همین باشد که شمشیر سنان نمودن و لذت حاصل خاصیت از این قادر و طلب
 نمودن و بضمون سکران حکا و ماسکر من سکران از حجب باست چنان مستی و اطفال شد و اندک درین نشانه از برای ایشان

بیت شاکست اختر علما
و در...

فصل در بیان

در بیان

کرده و بفرموده خدا تعالی برای ایشان دو مدخل الهی الایضا و لکن قرآنی اقل و باقی فی القصد و شعر که هر کوی و کبشی فریاد کند و برنگد
 طرد کوش بریند سخن گوهر شده گویند غواص یعنی بدگفتند گوهر خاص درین مشکین صدقهای سخنان بسوی درها که بای
 انضوائی و علاج با این خود میشود که اگر از غایت سده و طمانینه نه که در نفس و مستقر که به قلع نماید بتوسل بحجاب زبان و نظر کرد
 فناء این نشانی و بی اعتبار و مال و جلا و اعتبار ایشان و در اینگونه کسی بدون اعانت الهی قادر بر دفع اینگونه نیست و تفکر در عظمت حق
 و وسعت رحمت و مشوایان الهی تا آنکه بر او مستکشف الایا وجود این مشمولان و نفس خلوص و غیرت نیست چنانچه فاضل جلیلی و علی بن ابی
 سید مرتضی الله و انعام صاحب تبهات الحارم و غیر اینها نقل کرده اند که شخصی یکبار در غیبتی نشسته بود و میخواست مشغول ذکر باشد تا
 حضور قلب یابد که در وقت غیبی مثل عصافران و از آنها بلند کند و ندان حضور و قلب از زمانه برخواست و مشغول بجمع ایشان شد چون
 مشغول شد باز جمع شدند چند فکر ایشان را میگردانید و میگردد شخصی میداد و گفتای بر او در این درخت باقیست ازین جانوران
 خلاص میگردانند اگر خلاص میگردانند و میگردانند چنانکه در دفاع شد هیچی در دل او نماند و درخت محبت دنیا و غیر این ریشه دار و درختان
 خواصها و خصال آن دفع نمیتوان کرد و شاهد بر اینست مضمون حدیثی که در بار آن کل خطبه است هم چنین جوان و پیر که در بند
 مال و در بندند تا مالند که طفلان تا نرسند خوش آنکه آنکه نشنیدند چون خوشید که سانه بسوی این بنفکند
 بخانه که در جهان نمیتوان بستن چنانکه در کتب آورده اند بجز در آن طرف باغبانند که هر حال که کشند باز بر کنند جا
 طاعت هم صحبتهای نیست آن که هر چند در دنیا که بانی بودند بمانند نیست در حاصل هر چه است چون بگری هر عالم هیچ چیز
 در شاتوش و زهر سافران وجود که به تمام عمر زند و درنگ چندند اگر ثویلی در مسکن بجز همین که به شرا و من و نوبنده خداوند
 بجوی بدی اگر اهل همتی خسرو که از برای بر او میل نیستند و از آنچه مذکور کردید معلوم شد که غیب با عدم خلوص و غیرت بعض
 کفر است و غیرت الهی با دوستی شیع بگوید استعجابی الی الله معال صوری نیست و بلکه این تحریک است و حدیثی در نظر و فکر استغفار از
 مخالف و بگراست و غیب از جمیع ارباب و معالیست و غیب استغفار است و غیب استغفار است و غیب استغفار است و غیب استغفار است
 از او و در حاجت اهل و این اینهاست و در حق که حاصل بماند هر یک و با اخلای و آنکه آن بجز از او مفضل و مثل قول شعیب که بگوید
 استهای طعام دارم و به او بگویم قصد حصول این حالت را بکنم و حال آنکه حاصل نمیشود و مثل قول فارغ از عشق که بگوید قصد
 که عاشق فلان شوم و او را دوست بدارم و عظیم شوم و در قلب خود با وجود اینک محالست و اینچنین نیست بلکه طریق با عدم الکشا
 توجیه و صرف قلب و احوال هر چه است و مستور است و مستور است و محسوس نیست در کل همین و در اعی و صوارف و استبا که است و غیب
 روح اعمال است و عمل بدون غیب حاصل نمیشود و سبب غیب و غیب غیب است و غیب غیب است و غیب غیب است و غیب غیب است
 و مالیم بجهت اعتقاد خود بدان داشته باشد و چه چیز دیگر با وفا نباشد باشد پس در وقت که شهودت میباشند غالب کی بشود و شد
 گویه باشد در او تو توان نفس و جان ممکن غیب شود و غیب و الهی در این صورت و اینهاست و غیب است و غیب است و غیب است
 قضاء شهوت فقط اگر چه بزبان خود بگوید با غفلت است و طلب الوعد غیر الی الله بخلاف معانی این الفاظ و در حال وصول آن
 خیال داشته باشد که غافل گفتم الاشارة و انما حاصل لا یفعل الف عبارة و الله ولی التوفیق فصل در بیان آنکه هر طلب و در بیان
 نموده و مشغول بمخلوقها و نفس و به باشد به غیر و با غواص غیب و کسی که بگوید در بیان و شد بدست از مخلوقها
 قطع علاقه نموده ممکن او پیش و غیب و اشیاء حتی در کل و لایق و غوم و در کل خلاصه در کمال اینهاست که قصد تقریب
 اینک جمیع اینهاست بقیام در غایت دفاع قلب از عبادت چنان بدن که با کل و شوب تقوی بر عبادت بهم میمانند و چون منظور
 او در تحصیل غایت برای آن طعام میخورد که از عبادت الهی نیست نشود و او واقع بنده کی میبوسد و اگر اینچنین میباید
 مخلوقها باشد طعام خوردن با این جهت عبادت میشود و این طعام هر چه باشد و قوی که از و حاصل شود صرف بنده کی خدا
 میشود و همچنین خواهد بود اینهاست میباید که در هنگام عبادت حضور قلب باشد و عمل بیرونه الهی که باشد در بدن و عقل
 اوضه من نشود و اگر بسوی آن راه هر چه که خود را از کلمات و فجا شایا که هر یک که در وقت عبادت مطهره و صفت باشد و با حضور

فصل فی غسل

از منتهای آنست یعنی بختان میکشاید که بلکه در بعضی دیگر اگر اتفاق افتد میکارا باشد از امتنی خاطر نکرند و تمام ما قال بی بطلان الهوی غیر این
 اما اگر او محسین شعر کارسان نیست در عکام او خالی بیاید شدن در راه او نیست این وادی چنین محسین و سلم ستمل بجز این
 تداوم جمل ای لیم توهیاتی که این بازو عشق هست چون باز بداد و در مشق خلاصه خلوص نیست در جریع عبادات و طاعات شرط
 حسی است و استقصا انما توی بطول کلام مکرر و آنچه در این است درین وجه مذکور و مکرر و فصل بداند از جمله اعمال که در
 این نیست قریب مطلوب است غسل از این جهت است هرگاه غسل بقصد گرفتن اجرت بدهد یا بمعنی که اگر چیزی بپاوندند خواه معین و خواه نا
 معین غسل نخواهد داد غسل باطلست علی المشهور و المنع و در اجرت نیز حرام است بالا جماع کافی کلام جامع و هو آنچه مع سنا نانه لا خلاص
 الی ما من به کتاب و سند و با کمال اخذ اجرت بر تعدد واجبات غسل اموات و تکفین ایشان و غسل و دفن آنها حرام است حتی اجرت حفار بر تعدد
 واجب همین جنس است اما اجرت بر قبلم واجبات همین مثل واجبات فانی بر تمام فاضله و از کار واجب و کثرتند و مانند اینها که از اجرت
 در اینها و اجرت اینها حرام است و اینک در اب و عمارت شده که بعضی از صلی که تعلیم اینها از تمام اجرت میگیرند حرام است اما جامع مگر اینکه
 متعام غیر مکلف باشد مگر اخذ اجرت بر خصوص سحبات مثل لیلین اصابع بیست و شستن سر بر نحوه و سار و دستجات تکفین یا
 مثل عمارت و مقنعه شستن و بان هیچ و نحو اینها و با قریب از باره بر تعدد واجب کردن مثلا ضرر در راه علی المشهور و بعضی از اخذ اجرت از بار
 مند و این نیز حرام میدانند و از آنچه ذکر شد از خلوص اجرت معلوم کردید که غسل اکثر در کان خالی از اشکال نیست و همین شمار بر
 آنها که موقوف بر صحت غسل آنها که اکثر مرده شویان انیرا رضای خدا نمیشوند بلکه بقصد گرفتن پول و دخل مرده میشوند
 و علامتش آنست که بعد از شستن در باب اجرت گفتگو میکنند بلکه محلات بلاد و اغتسالان در بعضی بلدان میباشد خودشان قیمت
 نموده اند و گاه میشود که در باب شستن منقوع عوارض اجرت بپردازند و همچنان که در صورتی که یکدیگر عارضی بگردند و هر یک
 را بجز میبایند از آنکه چو در جمله مخصوصین متقی داخلند و اشکال مخصوص فیصل نماز است که در اینها تفت قریب شرط است
 و در بعضی جاها شاهد مکرر یک مصلی از برای کذا در نماز است چیزی اخذ میکرد و نماز میکرد و گاه میشود که بعد از نماز طالبان
 میکنند در پنج و نمان باطلست خلاصه با عدم خلوص نیست اگر نیز کسی شویب یا نکند غسل و نماز ناسد است و با عدم نیست قریب
 اگر هزار درضا و غسل دهند باز نیست در نجاست باقیست و غسل پیدا لیا و جود اینک نیست خود با صبر است و خبث از او میداند
 بعد از غسل کذا فی گفتگو که تمام قرافان از انابت قرانی و احب ما شوره در آن نوشته شده همان مشرانگین میباشد چند
 کردن تکفین نیز بجز شستن کفن نمیکند و نماز است هم با طاع میشود قبل از تکفین شرعی آنکه درین جا این نیست و چون در تکفین
 واجبست کفن نمودن است مطهر بسیار پیه علی المشهور و بل علیه الاجماع عن الخراف و القنیه و المعشره مخالفت سلا و در اینجا توفیر
 واحد نیست جد او ان پیرهن دنك و لقافه است که از استقامت مینامند و شرط است در پیرهن از شانه تا نصف ساق او پوشانند
 از هر دو طرف از پیش پیرهنی از طرف دو و بطن و کتفین و از پشت و آلتین که از هر دو جانب بنصف ساقهای است برسد تا پیرهن
 صدق کند لانه الفهرم منهنه و آنچه درین زمان منداول شده که در قصص است از طرف پیش تا بنصف ساق میرسانند و در
 طرف ظهر تا بگردن کوه از آن میباشد و از هر دو طرف بنصف ساق می پوشند پس عبا بنا بر اشتهار است بدون تکفین شرعی میباشد اگر
 با پنجاه نماز با و بکت نماز است باطلست و چنین چیزی بر این نیست شرعاً و عرفاً و آنچه باقیست که این فعل در اکثر بلاد اسلام مندرج
 معمول شده که مانند سینه بند را با اسم پیرهن بپوشانند چون تکفین شرعی بعمل نیامده نماز است نیز با طاع میشود و است
 با پنجاه که شرعاً یکس و بدون صلوات است بقصد سینه پنهانند کفن بعد از آن نیز با بنط و کفتم پنهانند و عوام بلکه اکثر خواص نیز غسل
 بدان مینمایند و متبذره میشوند و توبیخ الله من غضب الجبیا و اما من بعضی دنك پیرهن پوشانند مابین متره و ناف تا گردن
 و انوار و گوشه اند بدهدن و صفتش نموده باشد از صد و ثانی این قدر مینماید و در قافه آنکه شامل جمیع بدن است
 باشد طولاً و عرضاً اگر چه بچاط باشد و طول قدری زیاد باشد که توان دو سر از آن طرف و از سر و جلین عقد و دست و پا
 و از عرض اینقدر و زیاد باشد که بر روی هم بیفتند و طرفان و اگر مقدور نباشد سه یا چهار کفانه نامند یا آنچه مقدور است آن

فصل فی تکفین

اگر تعدد نباشد مگر پوشا نپوشد عورت نیز واجبست که بپوشد تکفیر است که نطفه مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر اغتسال باشد
بهر حال اگر چه این ملامت بر فرض نادر که نیت تریب داشته باشد بان نیت با نیت و غسل شریعی نمیدهند چه مرتبه و در وقت
دائمن غسل سدر و کثر بلا و اسلام سدر ابروی و ستمال و امثال آن میکند و در قوی است از اینها که در لونه آن باب داخل
شود و اجزای سدر و اجزای پیراهن میانند از نیت درین زمان غسل میدهند و با باب که در طرف باشد داخل میکنند و بدست حرکت
میدهند تا کف تمام پیراهن بدون اینکه مطون و مسخوف و مبروس شود و بان لب غسل میدهند و با او این سدر و با باب پیراهن
بان او این که داخل شده بدون یکی از ما ذکر غسل پیراهن چند چنین غسل باطلست مطلقا چنانکه ما در اصطلاح تصریح نموده اند
فون بخلاف این ضعیفت و تفصیل این است مسئله نیست که هر گاه بر سر سدر خشک باشد از اینها پیراهن باطلست که در مزاج باشد
و هر گاه تر باشد همانند آنرا در داخل در آب کند و او این سدر غیر مبروس و مطون و مدخوف چیزی نیست بلکه لازم است که یکی از
ما ذکر بعمل آید تا اینکه صدف کند که باب سدر غسل دادند و اگر در قوی دستمالی حکم میکند و در آب نر اول کند تا اینکه از اجزای
صفای سدر و اخلاص شود و آب سدر بان در عرفا طلاق کند که ثابت میکند و تطهیر هم بان حاصل میشود و اگر از اجزای صفای
سدر مطلقا داخل در آب نشود بلکه همین لونه آن باب داخل شود چیزی نیست و غسل باطلست و چون مسئله غسل سدر و کثر
عام البلوی است اگر چه از ما سخن نهد فی الجمله خارج بود لکن فکر عیال بر علما احلام و فضلاء عظام حشرهم الله فی بحایب جنانه بسیار
مناسبست تا در وضع اشتباه از عامته مؤمنین بشود قال فی المدخله فاو کان التبدد و فاعلم مطون و لامر و سدر و چیزی است
من تحقیق الما و جذا فلا یکنی طلاق الوضوح و لا فرق بین ورنی الاضطر و البادر فیرسل الماء ما لا یطعن و فی التذکره لان الماء لا یطعن
و البعد للتلطیف تمامه و المطون و قال المحقق الکرمی و لا بد ان یکون محبت منجرج بالماء فلو طرح غیر شی من ورنه و غیر محاله
بینه که الماء لم یجز و قال سیدنا العالی فی التشریح الکبری فلا یجز فی الظاهر لانه لا یصدق معناه التبدد و کذا الورق غیر مطون
کلامی من لغیر الشباد من الاما ذکرنا و خلافا لبعض فتوی التبدد و هو ضعیف و در شرح صغیر نیز فرموده اند و تقسبله بآء مضای
لشی من التبدد مطون او امر و سابقی شرح التبراع للتبدد برهم الغریبی موطنه و الحاکم بر مسکانه مدقفا فلا یجز فی الظاهر لانه
لا یصدق معناه التبدد و لا الورق غیر مطون و لامر و سدر و الکلام فی الکافور کا التبدد و حکم کافور نیز مثل سدر است که اگر کافور در سدر
باشد نماند و مزوج باب نشود چیزی نیست و باطلست و حکم هر دو خطای مطردند قال فی الفاضل الکبری استی لاصفا فی فصل
الهدیه و بشرط فی التقسبل و الخطای من اجزا محبت تصدق علیها عاقلان التبدد و کافور کا التبدد و کافور لا بد ان یبقا
و بصفا و یجز کل بالماء و فاضل شهید نیز فرموده در صحیح الاجتهاد و الاحکام ذکر فرموده اند و آنچه ذکر شد مطلب بر من کردید و
استقضاء عیال و فتاوی سائرین خلافا بجزای و باعث طول کلام میگردد و فی الفعلا الذی ذکرنا تبصره لکل عبد منیب و انما
باید دانست که فاضل درین غلط است و معهوده در هر یک باید نیت کند و بعضی نیت واحد اجزا نموده مثل صاحب کفایت
و سید رضی باقری واجب دانست و لکن اشتهر وجود نیت هر یک کتب باب غسل بر بدن متبذیر و در بعضی نقل میکنند که اینها
بر صاب واجبست و الاضطر باطلست و احوط است که هر وقت کند و باید اب سدر و کافور چنان نباشد که از کثر است آنها را
بافتد و مضاف کرد که غسل باطلست و در بعضی از خلافت بعضی فتوی سدر باطلست و ان ضعیفت مثل اعتبار و طلاق و غیره
واضعف از ان اعتبار و طلاق و نصف و طلاق که مدعیان البرجست بجز عدم و قبل واضعفت و اینها اجاب هفت برک است لکن
مشهور است که باید دانست سدر و کافور باب داخل کند که صافی شود بان ماء سدر و کافور و در این باب عیال شرح کرده
و تقسبله بآء التبدد یعنی منجه ما یصدق معناه التبدد علی الاشیء الاظهر کما عن الخلالی و المصباح و مختصره و البحر و المعنی
و جمل العام و العلم و الفقه و الهدیه و المغنی و الوسیله و الغنیه و المصباح و الاشارة و الکافی و الارشاد و التبصره و ظاهر البحر و
محصل التشریح لاطلاق التصویح و الفصل بالتبدد و او همانست و سدر و کافور و الفاضل الذی لا یصدق معناه التبدد
کذا غیر مطون و لامر و سدر و لغیر الشباد و الا ذکرناه و فروعات این مسئله بسیار است و چون خلافا بجزای و مخالفت مساوی گاری

بگذارند که
بگذارد

بگذارند که بیاورند و در میان ما می باشد که عیان است و در جمیع عبادات و طاعتات از طاعت منتهی
 و اما که شکر خدایت خیر و در جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیاریست و در قلب هر آدمی از بیب قلعی از غنا و در پیرا
 سنگ نم در شبانه بان و غاوش و پیش و این شکر بیست بار از این خدا حق و در کل حرکتی از حرکتان و در حکم بودن بکلله الکلمات و انساوا
 چون بگویم پس که از شما از فصل است لغز اس دعا میکند و بر این نیز چون بر نفوس واقع از غار است میگوید است آن لفظه
 و بجز بدست گرفته و در هر دم مشغول بگذرد و در خلوت بدون فکر و اندامی از این بگرداند شعر و از دست هنرهای خوشتر فریاد
 که هر یک بگوید که در هر دم نشاید و این در صد دانند که خودشان از این در نظر مردم زاهد و عابد جلوه میدهند و فصل بدانند با عبادت
 از طلب کردن اعتبار و منزله و در هر دم بوسه است از افعال خیر و پسندیده یا آنکه کرده باشد به سفلیت نیت کند و افاضات و از هر
 افعال است که خود را فاعل خیر نباشد و لکن از آن بی بهره و خیر توان بر مثل اظهار ضعف و پیمانی جهت همانند که خود را می رود
 بودن با بدین جهت مثل از این خیر کشتن جهت اظهار اینکه بگذرد اما احوال و در غیر از آنکه است و بر هر منان اجماع منقطع
 امارت و اخبار بگذرد بگران شعاع مندر و در عظیم در کتاب کریم میفرماید قَوْلُ الرَّسُولِ الْكَافِرِ بِمَنْ عَنِ سَاوِيَةٍ سَامُوْتَ الْكُفْرِ
 پراوت یعنی وای بر عبادت کنان که در نماز خود سماع و عمل انکار میکنند از آنکه میگویند و طاعت خود را بجهت
 با فایده دیگر از فواید دنیا بجا می آورند و در مقام مذمت جمیع غیر ما بدین وَنَاسٍ لَا يَذْكُرُونَ اَهْلًا وَلَا فِئًا لِيُضَيِّعُوا اَهْلًا
 و این مردم را در میگویند خدا را مگر آنکه مخفی نماید که در باب چند گفته است در آنکه با در اصل این است با در عبادت با در غیر اینها اما اول عبادت
 از اظهار شکر و اینها با انکار و در دل و اینهم که در منافات و در بلند اجماع سلام شیوع داشت و اتفاقم در آن که با در عبادت و چند
 نوع است یکی آنکه اعتقاد بر خداوند و اول داشتن با شکر و افعال و عبادات و آنچه خود را کند مثل آنکه در خلوت آنکه الصلوة و نماز
 الصوم و نماز الزکوة باشد و چون در حضور مردم اتفاق افتاد آنکه در آرمه مبارکند و صان صبح تا شام در مجموع یا بدین بود
 روزه بدارد و اگر کسی مال زکواتی او مطلع شود و آنرا نزد شخص فکری بدهد یا خالی و در بعضی بنویسد که فلان غدا غسل
 نکند بفلان شب یا خیر بیه از این بود و در حضور مردم با والدین خود حسن ساوکیجا آورد و در غایب آن مردم با ایشان و اول
 و بد ساوکی فایده و بی بقیه اسراف و بقیه اگر چه از فقر و فقر محسوب نباشد و لکن بدین اهل اسلام و نیز بکثرین ایشان بکفارا
 و دیگر چه آنکه در عبادات واجب خود را بکفر و در اصل عبادات مستحبیه با گذراندن مثل اینکه در خلوت نوافل شکر و
 در میان شیعه و نه فاسق و ایمان نداشتند حضور مردم و غیب با این افعال داشته باشند و مثل اینست بلند گفتن شکر و قائل
 در مجالس خواندن او را دعا و عبادت نماز و تعظیم چنین عبادت بیادان و شایسته جلوه بقصد و با این شخص اگر چه از نفس
 اول مجتهد است لکن با نه الله و اول در شکر است و دیگر آنکه با در وصف عبادات کند و در اصل آنها مثل اینست که رکوع و
 سجود و سایر افعال نماز در حضور مردم بقصد حصول اعتبار به ترجمه او بعد از آنکه در خلوت میکند مثل اینکه اگر در نماز یا ذکر
 حدیثی که با دست بدهد یا خود را نکند بقصد آنکه مردم از او بیبند و مثال اینها و سایر غیر اینها لکن در
 نوعی از شکر بیلاست مجمل اگر بنا بر عبادات بود باشد همه انواع آن حرام و آنکه مانع عبادت است و صاحبان حضور
 درگاه پروردگار و علاوه برین موجب بطلان عبادت و فساد آنست خواه در اصل عبادت باشد یا در وصف آنست و ان در غیر
 بطلان عبادت بقصد یا همان اینکه قصد او باطل می شود و هیچ نیکی نیست ندانند باشد با اینکه در دوام ختم باشد و با
 لا شکر است بر عمل استند عبادت باطل است صاحبان از همه در تکلیف آن و نه آمده است بلکه حال او بدین است که عبادت
 ترک نموده باشد چنانچه در علاوه بر گذارن عبادت نگاه و با و آنرا و اگر بنا بر عبادت باشد بجز هر عمل با چه از آنکه شود با آنکه
 کند بجهت تحصیل جاه و اعتبار و در حضور مردم با دفع مذمت و ناخوش آمدن ایشان مثل اینکه از این چنین جانش خود مضایفند است
 بجهت آنکه مردم او را با کبر و لطیف دانند جانش خود را نظیف کند و این قبیل استغریب با من جهت حضور جمیع و مانند آن و آنهم
 از این استیجاب و جایز است بلکه کامه میشود که مردم بگردند و در روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواست که جمیع

اصحاب حاضر شوند نظر بر آن مگردیم و موهای بیاد خود را با دست شخصی بد عرض کرد که شما نیز چنین بکنید فرمود بلی بدست
خدا دوست دارد که بنده از برای برادرات خود نیش کند و نیکه نسوی ایشان بیرون میاید و نوع دیگر از یاد در غیبه با و است که
در وقت است که از ادبی سر میزند یعنی پنهان داشتن کلاهان خود از مردم و کراهت از اطلاع ایشان بر آنجا و این نوع از اینها بنام بلک
نمودن معاصی قبیح و حرام است خلاصه مداخله شیطان در همه افعال موجود است و متفطن نمیشود بر قطره او مگر عالم بصیرت باشد
عبادت تا آنکه خود را خلاص از اینها نماید نه مطلقا عالم چه مداخله شیطان بر او اعظم از مداخله او است بر جهال و شخصی انقیاد
نقل کرد که در هر یک او کسی بود که در این در میان آمد و معابد ترقه داشت و نماز جماعت از او فون نمیشد و از وجوه بزواجات و زکوة
و قه ظالمه از علما و سایرین اخذ می نمود و استیجاره نماز می کرد و لوکن از برای منوب عنده بیچاره مسکین ذامه میزد بکنان می کرد و با وجود
اینکه مظاهر و ترقه بود مع هذا مردم را در باره او حسن ظن حاصل نمیشد انشخص که بگوید که کوفتی از اوقات زمانه حرف کل میگوید
بود پادوب بدست گرفته بنام خانه متضاد شدم همانکس بدست که منقل انش و ابریش گذاشته و فاشونی در دست داشت و در دست
انرا با تشکر می کرد و پیش از خود را داغ می نمود و این در دست گرفته و اطراف چهره خود را کی و رسم میکرد تا اینکه مردم مضمون
بی جوهریم من اثر التیجود از وجنات او مشاهده نمیشد و تمام مال بنضا الیه الفایح شعر عربی از پیش گذشت و یک معبود کنیک
ایده کردی ای هود عربی در پای کتافی تا یک و معاصی و سپاهی تا یک و از مضمون ترقه کوفتی در اینها هم غافل و زاهل
بود قاصر که بد کفایح افعال این شخص ترقه بر او در نزد حضرت زبانه از انک فاحشاج بشهادت این شخص ترقه بوده باشد نمود با
من الهوی فالتک شریک العی و نعم ما قال لا لا شرف بیضا شعر این شیخ این نوده را در مسلت پاکان جامده کهن رفتی من عاقبت تا
تقوی میرد در بر پیش کفر به دل دیگر و مانده مرا زاهدی بیچاره را سوی صلی میرد سخت کشیدن خوش بود پاک از بر پا
بی عاقبت باشد که در بیخ از هر دو بنام میرد و این قصیده قدسی طول داشت این ابیات از آن منتخب کرده و تفصیل آن در کتب کواکب
است و شبیه با بنس حوال طلبه که مذکور در عیبات عرش در جرات بتحصیل مشغول بود و بعد از مراجعت حرد الیه با فریفته و خشن
او را خطبه نموده برای خود ترویج کرد بوعده اینکه چون در این بلد شمرت میرسانم مال امام علیه السلام و سایر حقوقین میاورد
انوقت شمار اغنی و بی احتیاج من تمام و بعد از اقباض و عقود علیها از جهت پسوادی که داشت در میان اینای جعفر خود نمود
نمود و بر امش از استیاد بر بد بو عطا و امانت و ندر پس حاصل نگردید مشنوی ای با علم و ذکاوت و وطن کشنده و در او چو
راه زنت پس لایمانه برای کس عیبار استیجانه در حرم خانه خود کرده و چند جلد کتاب و بیاض روی سچاده خوانده مشغول
صیادت کرده بد با بنظر بی که چون احساس صدای نعلین وادی میکرد از زن و اطفال که از همتا بکان بجانه اش ترقه می نمودند و غنا
از جای خود بر خواسته بر روی سچاده می نشست و مشغول دعا و ذکر میکرد و معاندان بپس نام طلبش همیشه در حال نماز و ترقه ترقه
در کان داشت و مضمون این بیت در خاطر فاش و خلیجات می نمود بیت چو خواهر صدقبادر شانکامی بدی پراهنی در نه کامی و
عادام که واری عداوت با بود علمش چنین بود و بعد از رفتن او از روی سچاده بر خواسته مشغول گفت و شنید پیورده میشد چون بک
وارد انخانه میکرد بد با از روی سچاده میرفت از صبح تا شام مشغول چنین عبادت بود که بک با این ترقه و چند نفر از اهل انخانه
سرخور جمع کردند از انگونه طاعت و عبادت چیزی از برای او حاصل نشد غیر اینکه از افعال شیعه مکرر او پیش او بون انداخته بودند
صعق و قتل آمدند بعد از قتل و قال پیش او ایشان مغر بطلان کشته از قتل عسله اند خضر نیز مردم کردند مشوره اگر پند
در خواب ببند باغ و خوازا بخوابش می عرضشان نماید و غلبه اش و آن کارش بجای رسد که بد بخانه علما و جماعت
برای خندان و جوه بترت و میزونه و از غری بنقش کرده ایشان همدرا کثرا و اوقات معتبره می شد سگ هر سو و در انکس زدن خوش
براند و انرا که بخواند بد کس نه رواند بلکه مضمون انهم و من اعرض عن ذکره قرائت که همیشه شنکا و بخشوع بوم الیه انهم و من اعرض
احوال او کرد بد شعر یک صبح با خلاص با برود و است کرام نوبت نباید انک کله کن فصیح کل بدانکه هر چه کتاعت در بیخدا شوی
و موجب ثواب خورش میگردان آخرت اگر چه بطلبها از کارهای دنیا باشد و هر چه بر خلاف این باشد در است پس سچا باشد

مدح و منقبت
سلطان عصر

میشوند چنانکه در عصر ما چند نفر بطور غریب پیداشدند با اینکه از هر جهت دست خالی و از علم و کمال عاری بودند بعضی از ایشان
 ادعای پادشاهی از بی رویه و بی علم نمودند و یکی از ایشان خود را مستجاب کرده مذهب جدیدی اختراع نموده حکم میکرد که کلاً
 و آنصوم و اولاد و کوا و لا تقی اولاد صلاوة و صوم و زکوة و حج را حلال میدانست و زنان محسنه را با جانب حلال بود و حکم میکرد
 در مقابل فرمان محمد چند جزو از لاطافات نیز وضع نموده که کلاً کفر و زندقه را مشتمل بود و از غایب پیوادی قوه و بط صبارت انرا
 نداشت و مع هذا جمع کثیر از عوام و خواص حتی از علما و فضلا که صاحبان مذاهب فاسده و اراء باطله و ارباب مناظره و جدال
 احتیاج تشکیک و شبهات بودند و باره آن باب پیلد چنان ارادت بهم رسانندند که از مال و جان و عرض و ناموس و دین و ایمان گذ
 و جمیع محرمات و ام تکب شده حلال میدانستند تا که بجای رسید که هواخواهان و مردمان این بدین از علما و فضلا و عوام کلاً ایضا
 با جهت تمام مدعای مقابله و مقاتله با اهل اسلام رسانندند و مدت تمامی بجهت و جدال و قتال ختام نمودند و بسیار بجز اهل اسلام
 و اقبل رسانیدند پس سلطان عصر ما اعق السلطان الاعظم و الخانان الاجل اکرم و ارث خلافة الکبری و صاحب السلطنة العظمی
 عوضاً الدنیا و الدین عیاشا لاسلام و المسلمین اجل الملوک و السلاطین فیه ان الماء و الطین مالک الممالک بالارث و الاستقامت
 ناصر احکام الشریفة فی الاطراف و الافان الی اهد فی سبیل الله و الفازی فی دین الله علی الاکاسرة و علانا الفاضلة و محیی مراسم الشریفة
 الفراء مشهد قواعد الملة البیضاء اعق السلطان بن السلطان بن السلطان و الخانان بن الخانان بن الخانان بن
 الخانان السلطان ناصر الدین شاه قاجار لا اله الا انت سبحانک انک انت الله لا اله الا انت سبحانک انک انت الله لا اله الا انت
 بدفع ان زندیقان لشکر و عسکر با تو بجان من و دین من فرستادند شکر کلب و ارضه شد چون مقدم سلطان
 رسید دیده روشن شد چو بوی پوست کفان سپیدی سر بازان ملت و این شهر جوان میدان دین مبین سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله در حفظ شریعت روی از غیر شریعت شمشیر خون دین نکرانیده در جانب ملت بضا و شریعت غراکز کران و تیغ
 برآز بر فرو خود پسندیدند و انکشدن باه و صاب و قرض و عفو کلالی و از چشم بدین نهر نواب و من المری ملالی بر اعانت
 رو نداده با اینک جمع کثیر از طرفین از ضرب کلول و فتنه و توب مقبول کرد بدین امر عسکر اسلام بالتمام و بشه جانشان سید پانوا از
 زمین هستی برکنند و روح پلید ایشان را روانه سقر نمودند شعری و لا جو غیر شکایت نکارند و مکن که با دوج نسیم که کشا اوره
 و از علم و فضل بجز ان برای ایشان بجز از خارج شدن از دین و ایمان و دادن مال و جان حاصل نگردد پست از دودای عسکر کلب
 کام کرد و بلا افعی سلیمان و خود باب پلید را با یکی از مردانش گرفتند و در سر با نغاشه و ادا السلطنة برین صاحبها الله و حمد العزیز
 عن النهز بن هر دو اهد فکار لدر بازان نمودند و از هر یک چند الماس نمودند که از مذمت بیدین بر کرد و قبول نمودند تا آنکه از
 ضرب کلوله تیغ روح پلید هر دو را بد کاش جهنم فرستادند و نفس پلید با بر اجدد قلعه سیرین انداختند و کلاب کوش و استخوان پلید
 مرقوم نموده خوردند شعری در هر چه نتوان بدست آوردن چیست بجز عجزای کرون پند حکایت شود و در پیش مکر و راهی که بیاید
 متولذ برون و مع هذا از مردمان او الان در ولایت ما و غیر آن هستند و از فرس شمشیر بران پادشاه اسلام خلد الله ملکاً عظیماً
 ان تمکن و این ملاعین باب پلید افضل از رسول خدا و امیر المؤمنین و سید الوصیین و سایر ائمه هدی علیهم السلام است
 چون خود ان بیدین ادعای چنین مینمود و تیغی بجز خود باب پلید نیست لکن تیغی با دین علما و فضلا را فارم که خویشان بر این
 از ان بی نهایت افضل و احلم بودند بجز ادعای و ککلا خلافت خود بیدین بود و قبول نموده از جان و ایمان گذشتند بجز چون ایشان
 مذاهب فاسده بودند و انکثرت مجادله و شبهات یقین و اشی نداشتند که از ایشان با و ذکر دیدن مناسب مقام هر یک تقاضای خود
 کنند بجهت بجز خدام و امکان فاد مباد قصه پنهان من شود و ظاهر و فرض این بدینان ابودکر شریعتی صلی الله علیه
 و آله و از ایشان بر و ان در این وقت هر یک از اهل اسلام چند نفر فرستاده بودند که شاه پلید را بقتل رسانند و اهل شریعت چنان
 که جمیع ایشان را در راه که بودند کفر و دانه سقر نمودند الا اینک از اهل علم و عصر جناب انورند ملائقین بر غلبان ترویجی و ازین
 نماز بد و جبر شهادت فایز کرد و انبند اعلی الله مقامه بجز لقا عرض اینفاض را نداشت که شاید از ذکر این قولان و مواضع حسنه و کلمات

تبریک

حضر سید انبیا کان خدا جل شانہ معظ و هدی با بدکن می نام که اکثر آنچه که ضلالت و ضلالت ایشان قرار گرفته هدایت بسیارند و با
 و سخن ایشان در باطل هرگز آید که ای هادی معجز از ادکان بهیستم از اینای مهر کاغذی در دست من و در دست راست من
 ای حسن با عباد اهر که نباشد طبع راست راست ایشان زانرا هر که نباشد بر سفید و آفتاب همدی من پشیمان صراط مستقیم و از
 جمله مواظب و مضایق که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله بفرموده اند اینست با ابا ذر که تقبل و الباطل
 خفیف حاوی و بت شهوة ساعه توبت من ناطولای ای بود حق بر طبع اگر آن و تلفت و باطل است و انسان و شپش باشد
 بسیار است که شپش و خواهرش نیک ساعه و شپش خزن طولانی آخرت میگرد و مشو به نفس بپوشد است آن و و کشتن است
 اودن و قبله که او نیست **شیخ** میگوید که امثال اینگونه سوانح انحصار من بصر و اندازد بلکه در هر عصری از اعضا و
 امراضه پیشمان و سد و بافته از اجزاء است محقق است همه از طباب شاه در انوار نمازیه چیزها غریب که در عصر خود مشاهده کرد
 ذکر و به از آنچه نقل کرده که در عصره شیخ عبدالسلام نام کمی از مخالفین بود و در میان ایشان در زهد و علقه و در جواهر اشعار و اشعار
 اینکه سلاطین ایشان اسم و در اعلام نوشته بودند این محول الا الله محمد رسول الله شیخ عبدالسلام ولی الله و در وقت و در آن
 اعلام را و او میگرد و زنی این شیخ بنبر لارفت در کت هر که او را به کند با یک مکان در بهشت از من بجز در همین او در آن وقت و همان که
 هر مانند بهام بودند هجوم آورده مواضع جنت و مسکن از اکل همین یکی از ایشان بقدر حال خود فروخت و از ایشان اموال کثیر
 اخذ نمود پس چون فارغ گردید از بیع جنت رفتی آمد که در بلد حاضر نبود گفت با شیخ او را که من نیز مکانی در جنت بخرم و نیز در آن
 جز با همست کل از ابدل میکنم بنویسم کافی از آن پس شیخ جواب داد که بعد سنی در بهشت مکانی نمائند که از فروخته ام سوا مکان خود
 و موضع داشته من چیز تر و کشتن بعضی مکان خود را و او گفت فاما بیکان دایره خود چون شیخ اینرا شنید مکان خود را با فروخته
 مکان شد در بهشت و نیز در آن کتاب نقل کرده که در زنی این شیخ نماز میگرد و مسجد بصره و در اشای نماز کفایت که چون از نماز
 شد اصحاب او سوال کردند از کفایت است قول در بین نماز پس جواب داد ایشان که من در نماز مشاهده نمودم سگی بود که معطر
 داخل مسجد الحرام شد تا اینکه بزرگ پان باب کعبه آمد من از زمین نمودم چیزی منع و بجز کریم تا برون شد پس حاضرین تعجب نمودند از
 آن کشف عظیم که او در بصره باشد کبریا در کعبه ببینند چون مردم متعجب شدند مردی از حاضرین که سخن بود و چند اش
 بماند خورد رفت ز جگر خود و حکایت نمود که امرت شیخ را و اغلب بگرد او را بماند و این شیخ پس از آن بروج خود گفت که زنی است
 مرا بر گردانی درین خود این شیخ اینها است بخانه ما دعوت کن روزی نامم در حضور او درین نور الخیار غایب انمرد از تکلام بسیار
 شده از شیخ و صد خواست که با صاحب خود بخانه او در بوم معاوی بنیابد و بعد بخانه آمدن بزن خود گفت طعام بر این شیخ و صاحب
 او در سکن و در روز و وعده شیخ و اصحاب او در خانه انمرد شدند و دعوت نمودند چون طعام آوردند و سخن را پیش ایشان
 و در هر سخن در جاجر بروی و شیخ که بخانه بود کفایت شده بود اما ضمیمه در جاجر سخن و طرف شیخ را در زبیر طعام نماده بود
 پس چون نظر شیخ بصره نظر کرد پیش او گذاشتند تا وضو شد بعد با عارض شد اما منع از اکل نمود و گفت از چه جهت دعا
 نگذاشته اند و نظری من و چون انصافه مردم در ایشان نظر نمود با حوال شیخ و چارندی در سر داشت و شیخ را غضبنا
 دید داخل مجلس شد و جاجر از تحت طعام شیخ برون آورد و گفت با شیخ تو در بصره سکر اند که معطر می بینی حتی نما
 خود را قطع میکنی برای منع او پس چگونه در جاجر سانی بینی در پیش خود و ما بین تو و جاجر حایل نبود سوا ای گفته از طعام
 فقال فلان القبح هذه را فضیلت خیر مقام و خرج و در جاجر زوج المراه الا این دو جنبه حاصل اینکه این شیخ گفت که این زن را تقیه
 خیره است پس از مجلس بنخواست و فلان از جاجر این بدین خود خود رجوع کرد و درین او اختیار نمود و نیز در آن کتاب است
 الله مقدس تر و نقل کرده که در بصره شیخی بود اسمش شیخ جهمیبا که من بود اما این شیخ عرض عسرا بول داشت که بدشوار و تیر
 میگرد و از اعظم عباد و زهاد مخالفین بود روزی از اقام در مجلسی مردم نشسته بود و بول کردن با عارض شد و در آن
 بهم رسانید ساعی با خیال بود تا اینکه بول از خارج شد شهاب الوه ببول کرد بدین او گفتند از چه سبب اینحال بود

السلام
نقل شیخ عبد

حسب
نقل شیخ

و ادکف عکبی از کعبه پادشاه شرف بفرق بود من او را در مدینه دیدم پس مال و درهماهای آنکشی را کشیدم تا اینکه کتاب از او رفتی فبجانب داد
 و لباسهای من بآب دریا تر شد این آب بجز است نه بول چون اهل مجلس برایشندند مسح کردند ببول که در او آب بود و بر روی او
 و پشه های خود بجهت تبرک و بعد از آن که از حکایت سید زبور خطاب شراف در همان کتاب گفته که مرا بجهت می آورد نقل حکایتی که در بجز این است
 کرد و گفت آن نقل اینست که روزی انور مجرای با صاحب رفتای خود گفت بپایه برویم پیش شیخ حیدر پیرش او بخدمت می و مبلقی از
 انواخذ که پیر رضا با و گفتند ما را مقدم و نپشتا بنعل مجرای که گفت من اقدام با این از مجلس خواسته پیش شیخ حیدر پیرش که
 با میدان و ملا می خود نوشته اند سلام کرده داخل مجلس شد گفت با شیخ من روی از شعبه هستم و بتو اما نمی سپرده ام والا ان
 انرا میخواهم پس شیخ گفت چه امانت گفت که من در دیار بودم در فلان روز سفینه ما مشرف بفرقی شد تجار و اموال خود را بآب
 انداختند و میگفتند ای باب این امانت شیخ حیدر است و چون مرد و او دیدم که چنین میکنند من هم مثل ایشان کردم و مال من
 هزار درهم است و کمان دارم که اب حیاست به نون نماید بلکه بنوادا کرده باشد پس شیخ گفت در چه متفکر گردید و بهایم از اطراف
 بودند فقال لهم یا مجرای صدق فی کلامانهد یعنی گفت برای مجرای در تکلام صادق در آن روز که تو می گویی در امانت
 از اهل آنکشی بمن داد پس تو معلوم کن علامت خود را مجرای که گفت مصرعه بود در زخم خضرا صفتش چنین و چنان است
 گفت راست گفتی ای مجرای در نزد ما ستان این امانت پس شیخ بر خواسته داخل بیت شد و راهم چند مال خود دستوی خرقه خضر گذاشته
 بجز این داد و گفت اینست امانت تو که به او داده اند والله العاصم من خن المبتدعین و الهادی الی الحق والیقین و قد وثق بالله من
 الافهام و قلیل الایام فصل ای برادر عزیز بدان چنانچه در بیان احواس جسمانی است که بیان تمیز در میان محسوسات
 و روح اوی نیز مثل آن است که آن تمیز میان حقایق و عقاب میکند چنانچه حواس جسمانی با آنها از کائنات خود با هم اند حواس
 نیز آنها میباشد مثل آنکه ذائقه صحیح و نیک و بد مطعم و ما ترا می شناسد و چون پیمان شد و مزاج او از اعتدال موقوف شد شربین و
 ذائقه او تلخ می نماید و در ذائقه او اعتماد نمیدانند همچنین روح و عقل اوی را بشهوات جسمانی افک نهاده اند و افعال نیک و افعال
 پسندیده لذت بخش آید است و اطوار و فیه و احوال شجره افق و تکام او را گوار تر است و همچنین است دیده جان تا سوراخ
 روشتن حق و چنانچه با بدی بیند و باطل را می شناسد و چون سبب معاصی و معاصی نورانی است و کردار نیک و بد را بیند
 و نیک را بد میداند و نیک و بد را بشهواتهای نفس می شناسد لهذا از طاعت گریزان و معصیت و انحرافان و شاهد اینکتاب است
 اینای این نمانند که انعام مذکور کردیم که با وجود علم و فهم که او اندازد از هر ناعق و هر نیک از هر نیک و نمانند مفضل بود بلکه
 بحث باشد قول او را باشد و قبول مینماید و واجب اطاعت میداند حتی اگر خلاف ضروری فیه از او فرمان دهد و حکم بجزای آن
 نکند باز قبول نمانند چنانکه قبل ذلک بیان کردیم و سبب کل آنها از جهات است که ذکر شد و اینها بلا تشبیه اگر بپایه که از
 طوبی و ادب مجالس ملوک اطلاع نداشتند باشد مجلس پادشاه در او نمانند و کوی از مقرران که ادب شناسانند و نگاهت معلوم است
 این از هر کوی چند بی دانه صادر خواهد شد که لایق آنجا شرف نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کوی را بجا نظر فرستد که
 مجلس و مملکت ملوک بدون پیری طریقی شرح مقدم نویسی میتواند سپید با مبرجیا و ناخراعی که بجا نظر او رسد اما از ناخراعی
 مثل او که بوجوهی نمانند سپید میباشد مقرران بجزایب تواند کرد و چون حق سبحانه و تعالی میداند که مقول خلاصه از
 و بگویند عیادت او ظاهر است تا ادب عیادت تعلیم فرموده تکلیف ننمود و موجهی که با طاعت کامل خود از جمیع کارها
 کرد ایند از مقرران ساحت کبری خود ساخت و معلوم و عمل به بعضی خصوصی رسانند و زبان مکالمه و مناجات تعلیم ایشان نمود
 ایشان را بیکبیل خلاصه فرستاد تا از اینند که تعلیم ایشان نماید حافظ قطع این مرحله به هر چه خضر مکن ظلمات بشر از خلقت
 پس اگر بپایه ترا بنور ایمان روشن سازند و در عقاب او ای که در هر عبادت مقرر ساخته اند تفکر نماید خواهی داشت که در پیش
 است حواس او را هم و کند تا ناسای عقل است تمام بر این فصر رفیع برقیون آمد و بدین مناجات اخبار و اقوال و احکام ایشان
 برایش کمال فائز می شود و کافی که بشناسد هر سکی بداند و واجب اطاعت میداند اگر چه قول و فعل ایشان خلاف قول خدا

فی القیامه

توضیح
۹۴

رسول بوده باشد خدا و رسول انجومی که باید و بطریق که شاید شناختند و احکام مذموم و بد را عارف شده اند که از او در نزد حق تعالی
معاذ الله که کند و هر کلامی که از کتب تاورش و بان قیاس و بان حق و باطل بدینند چون در میان اهل اسلام نشود و نما ایشان شده اند
اسلام و ایمان در قلب ایشان مستقر نگردد بلکه افتقار و لایق و در ظاهر و باطن اهل اسلام مفلس و در باطن اینها هم اعتبار و توفیق
اند و علامتشان است که در اینها بسوق و فحش و ننگ میشود و هر کس که در این فایده اختراع کند اگر چه مخالف کتاب و سنت باشد اما از غایت
نیوت با امامت با و کالت نماید با اختیار و با و میل نماید و طابع او میشود و مال و عرض جان خود را فدای او میکند چنانچه در بعضی
مشاهده کردید شعر باشد ثابت در طریق بر زبان میجو گوید هر که نمکین پیش او در پیشتر او در شکوه و غرض از بسط کلام اند که
کسی تعجب نماید که از جهت سبب بقدر خواص عوام در عصری از اعضاء بضلالت یافتند و از زمین و این احمد بخلاف
علیه و از خارج میگردند و جان بیان کرد بدینا بجهت کفر و اضع و واضح شود و اگر چه احوال و احوال و اصحاب بدعت و در اینجا چنانچه
به دست سلطان ایشان نفوس میمانند لکن از زمین بیرون و از آخرت با لایق مردم میگردند و چون نیت خود را برای خدا خالص کرده اند
غالب و ثبات در دنیا بر اعمال ایشان شمره مترتب میشود تا از خود او و از آخرت کاملر باشد و در دنیا عمل ایشان مشوب با غرض فاسد
نشود و هر که هیچ عمل را حقیقی از زمین نکرده و حق کافران هند که در جهت های ریاضت شایسته برای او فاسد و دنیا میکند چنانچه پیشتر
بان مطالبه شده من سند مثل آنکه میخواهند که ایشان از کشف سفلیات حاصل شود و گاه هست که با نطلب میگردند چون از شما
آخرت میگردند و بسیار است که از روی خلاص خدا و اسامی اعبادت کند و حقیقتی اینها را باوند همدیگر که ثواب و از آخرت
ذخیره و موهب و مصلحت او را بدین میدانند که در دنیا اینها را باوند همدیگر که غالب نیست که این معنی با عشا نایت و عجز میشود
از خدا باز میماند حتی آنکه در حدیث وارد شده است که ایمان مؤمن که کامل شد حقیقتی راه خواب بدتر از راه نرسد و هر کس
و بدست معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست بدینست که مؤمن نیکی که میکند مردم شکران میکنند و احسان او در میان خلق
مشهور میشود و چون از برای خدا میکند نیکی و معروف و با اسمان بالا میبرد و در زمین چمن نمیشود و نیکی و احسان کافر را شکر
کنند غیر آنکه معروف و نیکی او از برای مردم است و در میان مردم منتشر میشود و با اسمان بالا میبرد و در زمین چمن نمیشود و نیکی و احسان کافر را شکر
امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله و انبیا گفتند و شکر احسان بر فرشته و عیسی و عیسی
و کرم و نیکو شیخ خلیف زبانه از آن حضرت بود و همچنین ما اهل بیت را کفران میکنند و شکر نیکی و احسان ما را می میدانند و نیکی و احسان
ببینند که احسانها و نیکیهای ایشان را کسی شکر نکند و موقد کلام ما در این شریف است که جناب شیخ ابوالحسن خراسانی بیان فرمودند
کان یوم یخرج الی الخلق فیقولون ما کان یجیرنا من النار فیما کان یجیرنا من النار و ما کان یجیرنا من النار فیما کان یجیرنا من النار
و دنیا گشت آخرت را بی عمل چند بر آنکه موجب ثواب با خورشید باشد در این دنیا تحصیل نماید و تمام اینها را در بوستان دل کار و با اینها
صالحان از پرورش هدایت او در مشقهاست از این در دنیا که بر برای او در گشت و یعنی بدینهم او را بهوضوین از نه ناهفتصد و نمان
بزان با آنکه او توفیق زیادتی بخیرات کرامت کم و هر که او را نماید ذیاعت و کشت دنیا را بهوضوین از نه ناهفتصد و نمان
و دنیا باشد بدینهم او را بجز و نصیب او ندانند و مقتضا حکمت و مصلحت او را در آخرت بجز نخواهد بود و در هر چه تمام است
بین انجام ظاهر و با شتم حاصل مضمون اینها است آنست که هر که عملی از اینها کند در عمل خود موقوف میشود و همان بکشتن این
و تفکار او را بدینکرد و در آخرت حشمت او مضاعف میشود و هر که عمل او از اینها باشد یعنی مقرر با او هر یک از آنها نیز
و هر که مدعی او باشد و مانند شیطان ثواب خود را در دنیا بپایند و او را در آخرت هیچ بجز نخواهد بود نظایر بیاورد
که در زمین بکار نرسد و من بیکر اینها را آموخت و اصل اینهاست که در عصر ما پیدا شد و در کتب طحا که داشتند و بنای ایشان
نیست که در روز علم و مال و ثواب بجز در دنیا و جودا بیک شیطان بر فرشته و نیوی حاصل کردید اینها طبع اینها حاصل نگردد
مناسب بحال تمام آثارش در شبش از روی زمین گمانه و در کتبش از روی مفسح نه بجا نش طوابع انوار ناقدان مطالع اسرار
کرده کتانی در این نشود نو کشف مشهور و در حضور آن مقاصد بدینکشت ثبات چنانچه واضح است از هر یک از آنها

در خندان و نبدایت نمايش جوان بفرغ و رسول تبر و بار از فروغ اصول کرده شمار زان بهایش بان پویکاید سخن
 جله قالی اید صد بیک کتاب بنهاده در عذاب مخلد افتاده سر پانده شهای کونا کون لیرافساند دل پوزافون این بود
 خواست نام چون بود حال عام کالانعام عام را خود ز شام تا بصحر نیت جز خورد خوب کار و ک صلح و جنگش برای این باشد تا
 و نکش برای این باشد سخن از غل خراج داند پس شهنش فرج و وطن داند و بر همتش نکند و فرج و کلو داند از او تا کلو
 فصل بدانکه در خصوص عبادت محقق کرد بد که در نیت خلوص شرط صفت است و اگر مشور با قرآن باشد مانند با و طلب بنای
 باشد عملی طلست چون مکابذ و فرج و مصابده شیطان زبانه از مد و فرزون از صلاست بنا میشود که انسان را در اتیان عمل
 خیر بر غیر بنماید و با او مشبه بنماید و چنان تصور میکند که ان عمل خالی از عا کرده و حال اینکه عین بد است مثل اینکه کسی
 صلوة میکند لیاصلر محض و انی مثال او خدا و در اثناء صلوة شخصی وارد میشود که می آید و نظر بنماید شیطان و سوسه
 کند بانه نماز صلوة خود از محنت و اجتناب و مندق با برای اینکه نظر نماید این حاضر بعین وقار و صلاح تا او نیز عادت بخشوع
 نموده نماید با حسن اداب بگذارد و حال آنکه این عین و باطراپت همه اینکه صلی من بود با عین نمیشود که بیکر است از خشوع و خشوع
 در نماز خود بقره نماید چو را خودش در خلوص ترک میکند و اضافی که در نظر ناظر بعمل او در دعا که کسی در ناظر به نباشد انان با
 نماید و نیت ای بیچکر میکند شیطان چه بر انان احدی عزت نفس خود نماید و حال اینکه در نفس خود نیز از خلوص
 نمیکند پس معلوم کرد که داعی این خلوص نبوده چنانکه در انوار غماشته در عده و مجار نیز تفصیل کرده و به اندر ایضا باید
 که هر گاه کسی از خود را در خلوص بطور حسن بگذارد برای اینکه در ملائکه از ان محک دارن چنان نماید از مردم و مخالفت در خلوص
 حلا ندانست باشد و عاقت بر بیرون باعث این بوده باشد چنین عمل دبا غماض است که از کوه فی الانوار و اجتناب و اخلاص است
 که شاهده بهایم و خلوص صلوة او را بر تبره واحد باشد در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که کامل نمیشود
 عبدا تا اینکه خلوق در نظر اناندا با عیبه بوده باشد و نیز از انجناب صلی الله علیه و آله روایت که با بود فرمودند یا ابا ذر لایق بقدر
 کل الفقه حق بری الناس فجب لله تعالی الا با عیبه ثم رجح الی نفسه فکون هوا حقرا فرمای ای ابو ذر فقه نبی باشد ای تمام خبر
 چنانچه باید دانست شود تا آنکه مردم در جنت جلال و عظمت الهی نزد او شبانه مشران نباشد پس رجوع بنفس خود کند و خود از زمین
 شمارد و بدانکه عتای بشان مردم بودن در جنت از یکی ممدوح است و بیکر مدحوم آنچه ممدوح است و اذ فرخ کالات
 که خدا را مالک نفع و ضرر خود داند و در هر ابیدخل و در صبا انان مشانرا منظور ندارد و در هر چه که در تکب شود از ملائکه انان
 پروانگد و در جای که بپایضای هر رضای مخلوق مترق و شود رضای خدا را اخبار نماید و این معنی از راه شناسا عظمت حق
 حاصل میشود و چند آنکه بقین از انان میشود این صفت کاملتر میگردد و آنچه مذموم است است که از راه تکبر و بر اسهل و بقد
 داند و حضرت شماره سعادی فروز شود و شند کردن محمد شاخ پر پوه سر بر زمین و این از راه عجز و خود بینی و غافل شدن
 از عیوب خود و اعتقاد داشتن نمودن ناشی میشود که از بدترین صفات ذمیه است و حضرت در هنگام مؤمن نظام هر دو معنی است
 فرموده که هر که در جنت خدا انان شتران داند که در هنگام طاعت الهی انان منظور ندارد چنانچه اگر کسی در جنت نماز کند و شتر
 چند نماز باشد انان شتران منظور ندارد پس باید که عجب عظمت خدا عظمت هر اسهل داند و بعد از ان شاه بعضی
 فرمودند که چون بخود رجوع کند خود را از زمین کس جنت شهاده یعنی باعث او بر عدم اعتنا بشان مردم عزت زدن خوش نماید
 شتران این پر حنت بنامه جانان از دوست زانرا بریده و پمانان از دوست فرعون و انان انان همی نیت و انگاه فریب
 عرینان از دوست چون کودکان که در امن خود اسب کرده اند و امن سوار گشته و میدانان از دوست سعادی در این جهان
 که نوبه فقه و از پاش کردل نیز حضرت سلطانی از دوست و در کتاب جبار و ایش فووه که غایبی بود خداوند عالم از گوشه
 مدت طویل عیانت میکرد پس نظر که بسوی طایر چه که نقشش تمش در شجره از اشجار انقضیه نموده و در ان ماوی ساخته
 محرم صدام بود پس انان بنامه خود گفت که مسجد خود را تمویل بر زبانه دخت میکردم از بصوت و صدای این طیر میکردم نیز

بیشتر از این

بیزیر انداخت رفتن بهمانند خدا مشغول کرد خداوند تعالی و می نمود بیگانه از دنیا که بگوید بر فلان عابد است بناسن بخاوی من کرده مرا
 مهاندازم ترا از دست که نتوانی بر من چیزی از عمل خود ابدایت جان عود بود همیش در مجرای دار به سرا و کند در روز بر ما و چنان
 آنکه بید شیطانی که ادق و اخلاقی است بر انسان و داخل این و است آنکه مصلح در حقن که مردم نظر به او و او نمایند گاه مبد شود شیطانی
 میداند که نماز کند و بگوید او را صغیر یکدیگر است بر بنانند که مصلح بگوید بر این مردم خشوع نماید نماز لکن با و بگوید تفکر نماید در عفت و جلال
 خدا که در خدمت طاعت و در چنانکه خداوند عالم غالت که قلب تو داخل از دست پس با بنیب حضور قلنیم مهر رسانند جوایح
 واجیع میکند و کافران نیست که این همین اخلاقی است و حال آنکه همین و باست چه خشوع او اگر در نظرش عفت الهی بود میباید که در خلقت
 نیز با خلاق با و بدهد و عارض شدت آن محصور و محصور درم نشود و حضور غیر سبب آن خالت نکرد و چنانکه حضور و هم سبب آن
 خالت نشود و عباد آدم که درون در خلقت خود مابین مشاهده ناسر و بجهت او در حق و عبادت خالص را به خدا نموده و این بهین شریک
 شمر ای بسا این طبع صاحب هوش که شد از کاهلی سفال فروش و جناب سول خدا صلی الله علیه و آله و آله و انبیا انوار افروخته که
 انشراخین و فلان آدم من بیباید انسانی سواد الالهة الظلمة علی الصخرة الصماء و ترجمه اش در سابق مذکور کرد و در واقع اینست
 فرموده اند که شان من غالت افضل من عبادة ستمون جاهل حق و در کتب نماز از عالم افضل است از یکنا العبادت جاهل و
 مراد در اینجا مطلق عبادت است بلکه عبادت که بصورت عبادت و عبادت بکفایت طرف طاعت بوده باشد تا عمل از نظرین ربانو
 دنیا بودن خالص کرده اند نظای این که صاحب خبر است کار بخیر از آنچه غم از دنیا کار و نیز از آنکه بید شیطانی است که کسی ترک عمل نماید
 از نور این که مباد امر او شود و این نیز از خدای شیطانیست چه غرض اخصای افعال من ترک عمل است یا قصد با کردن و در عمل آوردن آن و
 چون غرض او ترک نمودن عمل نیز حاصل میشود پس اگر غرض آنکه در احد میکرد چه مرام او حاصل شد و مثال آنکه ترک عمل مثل
 است که موی او قدری خطه که مخلوط و مزج بخاک باشد و با و بدهد و اگر کسی که از آن خالص نماید از آب و تقیه با لضمیر کند و بد
 من بود ثواب نماید من اصله و این تمام غرض با بجز این است غایت قصد است که دستش حاصل گشت از غلبه فساد عمل او با کوه
 و سبیل آنکه لنت که جسد و جسد نماید در تقابل عمل او و متناظره اراده موی خود حاصل شود نه اینکه با لزمه عمل از آن نماید و اینها
 از خدای افعال من است که صاحب عمل او میکند بر ترک عمل اینها با اینکه بناد او را در او و مانند و سو وطن با و در ساند و با اینها
 خدا و امر تکب شود و باعث معصیت ایشان کرد و این نیز مثل فاعل و بناء حقوق است و از آنکه بید شیطانیست چه ترک عمل از نور این که
 مردم بگویند و این است عین و باست چه اگر و است نمیداشت مدح ایشان از این جهت که باقی از آنکه بگویند عبادت با لزمه که از آنکه با
 مرانی گویند با مخلص و تند و چون میمانند خدایان این که ترک عمل نماید و خدایان بگویند و این است با عمل را با حسن و وجه عمل او در آن
 این که بگویند فاعل و مقرر است و علاوه برین سو وطن و ساند است با سبب و ایشان را چنین ظن بدید و عین جابن نیست و چنین کسی
 طوره مطین میشود از شیطانی که بقرن عمل قول او را قبول نمود و طاعت او را کرد و بعد از آن قول شیطانی را قبول نمود که در این که او خوا
 گفت الان که ترک عمل نمودی مردم ترا مخلص میدانند و بگویند که شمر او و است نمیدارد و بفرقه لانا زنون لعین ملعون که او را از
 خواهد بود و اینها از آنکه با مخلص این است که صاحب عمل او و سوسه میکند که عمل از اینها در میان مردم و در خلوت جلال او را این که
 ظن خیر بونی ساند و چون عمل او به رضای خدا عمل او به خلایق عالم عمل ترا ظاهر می نماید و در میان مردم صاحب عبادت کند
 خدا استباه اختیار اند و چه طوره مردم غرض می نمایند و می کنند و خلوت صاحب با شیعه خدا فرموده علیک اخلاق و عبادت او را
 خبر فرموده من اصله سر به اصله عبادت و در ظاهر او شده که بدین عمل بندگی و عمل خیر و جوف بهش خود بعمل او در خدا
 عالمی که می رسد بدین در صورتی مردم را خبر میدهد که خلاق لکن بگوید بخلان چنین و چنان عمل خیر میکند و چون
 کسی در جوف بیت خود تکلم میکند و خدا از آن است میماند پس در یکدیگر با و بنان خود فرشته در صورتی میفرستد
 مردم را خبر میدهد با آنچه لکن در جوف بیت خود از معاصی و تکب میگرد و خلعتی که در صورتی این اخبار در شمس لکن شیطانی
 ملعون این اخبار را باطل و مهاندازد و عمل او در اختیار مردم ترک می نماید و در خلوت بعمل او در او در اش مضمون این اخبار میشود

فی سبیل اللہ
۹۲

و این نیز همین روایت شده اگر عیال برای خدا بود باینکه شایسته است از آن خیر او معالوف کند یا نشود چه اخفاء عیال باشد یا نه
 شود بین الناس پس از آنکه عمل او بر او رسد و کفایت او در کسالت او بود و در صد اظهار و اخفاء
 ان نمیشد در معلوم کرد که در نظر حق خدا نبود بلکه بر او معلوم بود و همچنین است اگر عمل از آنکه نماز است یا غیر آن
 قصد اینست که خداوند سبحان اظهارد که در آن اظهارد شوق نماز باشد یا عارض شود و این را نیز در این است و لکن هو
 انحراف این سبب در آن خداوند سبحان از روزگار و در شانرا به حقیقت شب ظلمانی نیست بجز در پیبازی و پادشاهی
 که در سببش ظاهر است طاعتش نیست که بر خاک نهد پیشانی صدرش پیش آنکه اخص باشد پیشانی نیست خداوند
 نفس که در راه خدا مردم افکنند از این عنوان بسیار نیست با تو تیرم کند شاهد بقصدی کمالش است و بجز از آنکه نفسانیست
 خانه پر کند و بگوید نغمه سازه بگوید غم کون چه غم بردن استانی نیست بر چه مال مسلمانان چون مالک ببرند بانک و فریاد بران
 که سالانی نیست آخر نیست تماشای مردم سامانرا سر سامان بران پسر و ساقیانیست انکار از روزی برسد که شایع دارد
 عارفان جمع نکردند در پیشانی نیست هر که از بصری قوای غایت زده اند که جهان جلای از غم و بر این نیست حاصل عطف کرده
 اقامت بگویند و کفایت و بی شایسته است سعدا که چه بصدان و مصالح گوید بعمل کار بر این نیست که در این کمال
 و که آن که با او کدبان در شایسته است و از جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمودند ان الله جعل
 الدنيا بعمل الاخرة و لا بعمل الاخرة یعنی خداوند عالم عطا میکند دنیا را بعمل الاخرة و عطا میکند الاخرة را بعمل
 اگر عمل از اینجه خدا بکند دنیا و الاخره هر دو معوم میشود و چه خبر او در مدح ناس است که در نزد خدا مدد و موم باشد
 و چه ضرر دارد با او که ناس که او عتد گفته عزوجل مدد روح و از اهل بهشت باشد با وجود اینکه نماز و کرم را بر او عمل خود را میکند و کمال
 او را مصلحت دارد که آن را با عمل و عمل میکند هر چه او را در شهن میدارد و اسفهانست میخاید پس باید تا قبل بکند در اینکه چه قدر
 و مینویسد در روز خداوند قهار را که عمل را با اخلاص میباید بود باعث رضای خدا و خالق میشود و فصل در اینکه تغییر و تحولات است
 است که هر که دست از حق بر او شیطانیست شکار مردم باشد خدا و خالق او را در شهن میدارد و احدی از او نمیخاید و هر که در دنیا
 خدا را بر شکار مردم مقدم دارد هر چه او را در شهن میدارد پس عاقل چون این امور امتداد می شود و در شهن نفس خود نباشد در اینجه
 ایمان خدا و در اینجه او را شایسته است که عاقل است که عقلت او را ببل شود و طبع او را با منضم کرد و با دعوی الهی شمر نمیکند که طاعت
 و عبادت حق سبحان و تعالی که با ازای هر یک از آنها است و آیه در دعوات منبذ نماید شده و مدح و شایسته مردم بفرموده و عبادت
 خود را باطل سازد و حال آنکه تمام اختیار او در حقش است و کمال با اولی مقاصد و در شهن او دست مشتاقان است
 بندگان مستخرا او و او را تمام فرمان مضطر را در او است و اگر با انقض تمام پادشاهان در کاره صلاحین ذوی الاقدار با هم خوار
 چشم بیک تمام اهل عالم خواهند بود و بگویند نعم ایاک سعوی خیر بکن سنانه بقضای قدر و الهی بدون اذن و مشیت پادشاهان خواهند
 هر که در اینجه محتاج به عبادت و کار خورش است کاهن است و یای عالم را میبندید است و یای افکند زمان کار و دنیا را بدکان خویش
 چای و سکره آن به تمام است که همه اهدیه بالقرون با ضایحه است که بخت خیر و با توفیق در این خود ذلیل سازد و قال
 تعالی و الذین جاءهم وقتنا لنهدینهم سبیلنا و چون عبادت و تعبد بعمل ابد الطاف شایسته شامل و الی ان که در همه بجز در شهن
 عبادت میفرماید و الا فالامر شکل جدا شمر که طاعتش هر چه از بر او است سوخت نکند و نفس را فرزند است سوا از بین مردم
 نماز از اینجه بنگرید سراج و چون خاص در عمل کمال سعوت در دو هم که در اینجه نفس از مقدس نمیشود و با این
 احتیاط از بیبقتل چنانکه نیست هر که بگوید که باید در اول امر که نفس در خود شایسته طاعت بود مد نظر خود را در اخفاء عیال و اول
 ابواب بروقت طاعت چنانکه در وقتان کتاب فواجر در هارمی بندد و اینکه طاعت شوق قلبی و بعضی طاعت جناب قدس العالی
 عبادت چنانکه گفتند انکم سببنا انکم سببنا انکم سببنا انکم سببنا انکم سببنا انکم سببنا انکم سببنا انکم سببنا انکم سببنا
 ساطع و در اینجه طاعت است که در وقت اول الطاف جناب را بر حسن توجهی الی غیره است و این طاعت با اینجه چنانکه در شهن